شماره ۴ سال نهم – شماره پیاپی ۱۰۰– اول خرداد ماه ۱۳۹۷

AZADI

آزادی

No 4 Vol.9 21 May, 2018 . Published by Pars Mass Media , Inc

نشریه ماهانه

اجتماعی ، ادبی ، ، هنری

با آثاری از: * م.ع. آشنا * ناصر امینی * دکتر طلعت بصاری *کیخسروبهروزی * زنده یاد جهانگیر پارساخو * مرتضی پاریزی
* محمدعلی دولتشاهی * دانشجویان باستون کالج * مجیدزندیه * تیمورشهابی * زنده یاد دکتر خانک عشقی صنعتی
*دکتر محمدعلی صوتی * دکتر کاظم ودیعی * ک. هومان * غزاله یزدی

جوانی که هرشماره از ماهنامه آزادی را ازروی سایت ما ، درایران می خواند از تهران ایمیلی فرستاده ونوشته است:

این روزها من و مادربزرگم که بسیار باورمندو مؤمن است ازدست آخوندها عصبانی هستیم . وقتی آخوندی توضیح می داد که سلمان فارسی حکایت کرده که شاهدبوده است امیر مؤمنان علی دست برشانه یکی از زنهای خود گذاشته و گفته است «حامله باش به محمد.» و بعداز دوساعت آن زن پسری می زاید که اورا محمد نام می نهند ، مادر بزرگ من می گوید این آخوندهای احمق را چه کسی باید ازاین مهمل گویی ها بازدارد؟ اینها آبروی اسلام را می برند. ویا عکسی از دختر لاریجانی (سمت چپ)در فضای مجازی پخش شده است که در کلیولند دربیمارستانی کار می کند و با یک آمریکایی دست می دهد. مادربزرگ می گوید دست دادن مهم نیست اما اینها بخاطر دست دادن یک زن بامرد اورا بازداشت و محاکمه می کنند و می گویند این عمل حرام است چگونه است که دختر خودشان اولا در آمریکا زندگی می کند و هرجمعه شعار مرگ بر آمریکارا از نماز جمعه از اینترنت تماشا می کندو ثانیا دست به فعل حرام (بقول خودشان) میزندو با یک پیرو شیطان بزرگ! دست می دهد و آب هم از آب تکان نمی خورد. من ومادربزرگم فکر می کنیم که آخوندها با شعورما بازی می کنند و یا خودشان آنقدر بی شعورند که قُبح کاررا نمی دانندو ضربتی که به اسلام میزنند را متوجه‌نیستند.

پادشاه فقید می گفت :من به دین راستین ایمان دارم . به دین خدا و پیامبران اما نه آن دینی که توسط عده ای تحریف شده می خواهند از دین دکان بسازند وازدین نان بخورند. روان شاه بزرگ ما شاد که اگر دینی بود درزمان حکومت او بود که همه آزاد بودند به هرروشی که دوست دارند خدای خودرا بپرستند.و اسلام آن زمان به برکت توجه دولت وملت ایران از بزرگی وعظمت خاصی برخوردار بود.

جوان دیگری از ایران ایمیلی برای من فرستاده است و ازمن خواسته آن را برای آگاهی دیگران منتشر کنم .او می نویسد:

کدام دشمن می توانست در عرض ۴۰ سال :

جنگلهایمان را نابود، رودخانه هایمان را بی آب ، دریاچه هایمان را باتلاق ،تالاب هایمان را خشک ،مزارع مان را ویران ، دشتهایمان را کویر ، آثار باستانی مان را تخریب ،صنایع مان را ورشکسته ، فرهنگمان را نابود ،هویتمان را تحقیر ، کشاورزمان را دربدر ، معلمانمان را بیچاره ،کاسبانمان را دزد ، پزشکانمان را بی و جدان ، جوانانمان را معتاد ،زنان مان را منزوی ، نخبه هایمان را فراری ،دانشگاه هایمان را بی خاصیت ،دانشجویان مان را کم سواد ،اساتیدمان را منفعل ، بازنشستگانمان را محتاج ،کارمندان مان را بیکار ، کارگران مان را گرسنه ، کارآفرینان مان را بدهکار ، بانکهایمان را کم رمق ، مسئولانمان را اختلاس گر ، مدیرانمان را رانتی ،پاسپورتمان را بی اعتبار و پول ملی مان را چهار هزار برابر بی ارزش کند ؟؟؟!

واشاره می کند که این مطلب در فضای مجازی دست بدست میگردد .

دیگری بااشاره به آنچه امروز درکره شمالی می گذرد می نویسد:

«همانطور که مستحضر هستید دو رهبر قدرتمند و مادام العمرکره شمالی در قالب پدر و پسر و یا به عبارتی بهتر استاد و شاگرد، ۶۰ سال به مبارزه نفس گیر و بی وقفه با غرب و امپریالیسم مشغول بودند و تمام ظرفیت و إمکانات کشور را در جهت این مبارزه در تمام زمینه ها به مدت یاد شده بسیج نمودند. چند روزی است که ظاهراً کیم پسر به عقلانیت و صلح روی آورده و آمادگی خود برای مذاکره و آشتی با جامعه جهانی و علی الخصوص با نیمه جنوبی خود اعلام کرده است. این خبر در نگاه اول شاید اهمیت چندانی نداشته باشد. ولی وقتی به عملکرد ۶۰ ساله این پدر و پسر نگریسته شود شاید درس خوبی برای دیگران داشته باشد .» درسی که حاکمان ایران هرگز نخواهند آموخت تا همه دارایی های ملت ایران را برای دست یابی به سلاح اتمی هزینه کنند و سرانجام ملتی بدبخت تر و سرافکنده تراز امروز را برجای نهند و به گورستان تاریخ بپیوندند.

جوان هموطن دیگری می نویسد آخوندها بزرگترین دشمن ایران وایرانی هستند. و برای این ادعای خود به دستور اخیر امام جمعه اصفهان اشاره می کند:

« امام جمعه اصفهان خواستار استفاده از اسید رقیق شده در گشت های بسیج و سپاه شد.» ونتیجه می گیرد که اسیدپاشی های اصفهان بدستور همین آخوند حکومتی بوده است .

جالب اینجاست که خود آخوندها از نفرت شدید مردم نسبت بخود واقفند . برای مثال آخوندی بنام فاضل میبدی عضو مجمع محققین ومدرسین حوزه علمیه قم نسبت به آتش نهفته در جامعه چنین هشدار می دهد که از روزنامه ایران مورخ شنبه هشتم اردیبهشت ۹۷ نقل می کنیم :

«آتش‌سوزی ساختمان پلاسکو درس بزرگی برای ما داشت. ساختمانی که در ظاهر شاهدان ماجرا و مالکان فکر می‌کردند آتش داخل آن مهار شده و خطر از بین رفته، اما غافل از آتش نهفته درونش بودند. زمانی که ساختمان در میان نگاه‌های بهت‌زده ناظران فرو ریخت، تازه قدرت آتش پنهان درون آن مشخص شد. آتشی که خیلی‌ها آن را نمی‌دیدند یا در بی‌خبری از آن قرار داشتند. تحولات اجتماعی و سیاسی تاریخ کشور ما هم همواره پر از این آتش‌های نهفته بوده، آتش‌هایی که در یک لحظه همه را غافلگیر می‌کنند و تلی از آوار را در جایی که خیلی‌ها پیش‌بینی آن را نداشتند، باقی می‌گذارند.

واقعیت این است که در شرایط فعلی هم درون جامعه ما لبریز از این آتش‌های نهفته است، آتش‌هایی که اعتراضات دی‌ماه سال گذشته تنها قسمت کوچکی از دود ناشی از آن بودند. بسیاری از دلسوزان دهه‌هاست درباره تأثیر این تهدیدها و خطر بی‌توجهی به آن هشدار داده‌اند و چه بسا قسمت عمده‌ای از همین دلسوزان که بابت همین هشدارها دچار زحمات و رنج‌های فراوانی شده‌اند. چون به گمان برخی کار آنها چیزی جز «سیاه‌نمایی» نبوده است. وزیر کشور هم صداوسیما، منبرها، دانشگاهها، آموزش و پرورش و همه را مخاطب قرار می‌دهد که باید تغییرات نسل و تحولات اجتماعی درون جامعه را به‌عنوان یک واقعیت بپذیریم. در روزهای اخیر عالم دانشمند و مورد وثوقی چون جوادی آملی نیز هشدارهای تأمل‌برانگیز در این زمینه داشتند. بنابراین قابل انتظار است گروه‌ها و طیف‌هایی که تا دیروز هشدارهای جریانهای روشنفکر دانشگاهی را «سیاه‌نمایی» و «قلب واقعیت» می‌دانستند، امروز درباره هشدارهای مشابه حوزه تأمل بیشتری کنند.»

وآخرین پیامی که از داخل ایران دریافت کردم این بود که :« اگر آمریکا فکر کرده است مجاهدین آلترناتیو رژیم اسلامی درایران است اشتباه می کند . مردم ایران هرگز مجاهدین رانخواهند پذیرفت.»

آزادی

نشریه ماهانه

اجتماعی - ادبی- هنری

شماره پیاپی ۱۰۰ - سال نهم

اول خرداد ماه ۱۳۹۷

ناشر: رسانه گروهی پارس

مدیر مسئول : مرتضی پاریزی

زیر نظر شورای نویسندگان

* برای اشتراک مجله به ما تلفن ویابا آدرس زیرمکاتبه کنید:

Pars Mass Media,Inc
P.O.Box 455
Westwood, MA 02090

* حق اشتراک سالیانه ۵۰ دلارفقط برای داخل آمریکاست و برای خارج ازآمریکا، اشتراک **یکسال ۵۰ دلار** باضافه هزینه پُست است. برای کسب اطلاعات بیشتر با تلفن زیر ازساعت ۹صبح تا ۱۲ ظهر به وقت شرق آمریکا تماس بگیرید.

Tel:(781)769-5190

* لطفا مقالات خودرا به فارسی تایپ کرده وبه یکی از آدرسهای زیر ایمیل کنید:

azadimagazine@aol.com
azadi@parsmassmedia.org

* آرشیو مجله برروی سایت زیر برای همگان قابل دسترس است:

www.parsmassmedia.org

*لطفا چک حق اشتراک خودرا پیشاپیش دروجه pars mass media به آدرس صندوق پستی مجله ارسال بفرمائید

*** زمانی که مدت اشتراک به پایان میرسد لطفا نسبت به تمدید آن اقدام فرمائید وگرنه ممکن است ارسال مجله برای شما قطع شود.**

صدمین شماره

دوستِ آزاداندیش و آینده نگر!

آزادی یکصد شماره ، باوجود تمام سختی ها که برسرراه خودداشته ، سرسختانه بدون آگهی به زندگی وانتشارخود ادامه داده است . این امر (اگر خودستایی نباشد) درتاریخ مطبوعات خارج ازایران شاید کم نظیر باشد. پیمودن راه ، دراین یکصد شماره ، خالی از دشواری های جان سوز نبوده است وتنها اشتیاق ما به روشن نگاه داشتن چراغ فرهنگ وادب غنی ایران مارا دراین کار دلگرم وکارا ساخته است. یاری ها وهمراهی های خوانندگان فرهیخته وآزاد اندیش وبا فرهنگی چون شما همواره برای آزادی نقشی زندگی ساز داشته است .

پشتیبانی ها ودلگرمی های شما دراین یکصد شماره به ما نیروی ادامه کارداده ودرسایه همین حمایتهاست که توانسته ایم درهرشماره ادبیات زنجیرشده درایران وادبیات تبعید را معرفی کنیم .ومجموعه ای از بهترین آثار داستانی وشعری، ترجمه ، مصاحبه ، طرح ، نقاشی ، صفحات غم مخور ، معرفی کتاب ها ، خبرهای هنری ، ادبی ، سیاسی و اجتماعی را بشما خوانندگان گرامی پیشکش کنیم .

حق‌اشتراک‌خودرابپردازیدوبامجله‌ی اجتماعی ، ادبی ، هنری وسیاسی آزاد خود که تا کنون بدون آگهی وتنها با حق اشتراک بکار خود ادامه داده است یاری رسانده وبا پشتیبانی خود آنرا پابرجا و سرفراز نگهدارید.

ارسال هرچه سریعتر حق اشتراک وکمک های شما وقت ونیروی مارا برای هرچه بهتر عرضه کردن آزادی یاری خواهد کرد.

منتظر دریافت حق اشتراک ویاری های دیگر ورهنمودهای شما هستیم . انتقادها ونقدهای شما ، مارا از اشتباه دور خواهد کرد.

روزگاری خوش همراه با آزادی مردم ایران محبوبمان با تندرستی ، شادی ، امید و آگاهی رابرایتان آرزو می کنیم .

باسپاسگزاری ، مهر و آرزوهای بزرگ برای شما .

شورای نویسندگان آزادی

شماره ۱۰۰
(خردادماه ۱۳۹۷)

۲- یادداشت : مرتضی پاریزی
۳- صدمین شماره : شورای نویسندگان
۴- پیامهای شما

۶- دردنیای سیاست : فساددرکشورهای آمریکای لاتین
۸- مذاکرات مکرون ترامپ : پروفسور کاظم ودیعی
۱۰- بمباران سوریه ، پایان انقلاب ریگان، نسخه برجام برای کره

۱۲- دیپلماسی شربت ! دکتر کاظم ودیعی
۱۳- گوشه هایی از زندگی رضاشاه کبیر
۱۴- آشنایی با دکتر صدیقی : ناصر امینی

۱۶-درامُ القُرای اسلامی چه خبر؟ تیمورشهابی
۱۷- یادی از پروفسورفرهنگ مهر
۱۸- باآغوشی گرم یا بازورشمشیر : ک. هومان

۲۰-کوتاه وخواندنی ۲۲- پرسش وپاسخ علمی
۲۴- ازاینجا و آنجا
۲۶- پارسی بگوئیم وپارسی بنویسیم- دکترعشقی صنعتی

۲۸- رودکی پدرشعرفارسی: علی دولتشاهی
۲۹- روزشمار زندگی شاه ایران
۳۰-

۳۱- زنان شاهنامه : دکتر طلعت بصاری
۳۲- در پرند نیلی شعروغزل
۳۴- غم مخور: کیخسرو بهروزی

۳۶- داستان کتک : هوشنگ دنا
۳۸ - ستارگان درخشان ادب وفرهنگ ایران: محمودنفیسی
۳۹- ازمیان کتابها : م.ع. آشنا
۴۰- زندگینامه چارلز داروین : ترجمه دکتر محمدعلی صوتی

۴۲- بچه های کوچه ما: ترجمه دکترمحمدعلی صوتی
۴۴- هنرخوشنویسی : مجید زندیه۴۶- سینمای آمریکا : غزاله یزدی
۵۱- مهدی مسری سالارسیاه پوشان : کیخسروبهروزی

پیام های خوانندگان

تشکروسپاسگزاری

بدینوسیله از همه خوانندگان عزیزی که بمناسبت آغاز نهمین سال فعالیت «آزادی» و همچنین نوروز باستانی کارت شادباش فرستاده و یا بانامه وایمیل خجسته باد گفته بودند سپاسگزاری می کنیم واگر بعلت فراوانی این مهرورزان نتوانستیم پاسخ آنهارا تک تک بدهیم پوزش می خواهیم . از سرورانی هم که باید کارت شادباش نوروزی برایشان می فرستادیم و بعلت کارزیاد نتوانستیم ، امید بخشش داریم .

معرفی‌نشریه

بادرودهای مهرآمیز من از نخستین شماره «آزادی» خواننده شما بوده ام و همه شماره هارا به ترتیب سال جلد کرده ام و بعنوان یک مرجع مفید در کتابخانه ام نگهداری می کنم تا فرزندان و نوه های من نیز از آن درآینده بهره بگیرند. پسر من که به کامپیوتر آشنایی کامل دارد مجله شمارا ازروی سایت ناشر مجله به دوستانش معرفی می کند.منهم تا آنجایی که امکان داشته تا کنون در جلب خوانندگانی ازبین دوستانم تلاش کرده ام و می دانم که بعضی از آنها مجله را مشترک شده اند. این کمترین کاری است که هرکدام از ما خوانندگان باید برای بقای این مجله انجام دهیم . امیدوارم سایر خوانندگان نیز احساس مسئولیت کنند و برای تشویق دوستانشان به خواندن این مجله اقدام بفرمایند.

بااحترام : محمد ز. از کالیفرنیا

خواننده گرامی ما همیشه مرهون مهر شما هستیم . و اگر توانسته ایم با دلگرمی بکار خود ادامه دهیم و از جیب خالی هراسی بخود راه ندهیم تنها مهر دوستانی مانند شما باعث آن بوده است . برای شما بهترین هارا آرزو می کنیم .

سپاس از آقای بهروزی

با عرض سلام خدمت همه دست اندرکاران نشریه خوب « آزادی» بویژه خدمت آقای کیخسرو بهروزی که درشماره قبل با «یادداشت» خودشان حق مطلب را درمورد « آزادی» اداکردند. و سپاس بیشتر از ایشان که من ازطریق ایشان با « آزادی» آشناشدم . و هربار که مجله بدستم می رسد حس حق شناسی من نسبت بایشان قوی تر می شود.

با مطلب «ترانه وترانه سُرایان» من اکنون مجموعه جالبی از ترانه سرایان ایران دارم و نکاتی را که هرگز نمی دانستم از خلال این نوشته ها دریافتم . مجموعه «غم مخور» نیز مرا با طنز نویسانی که حتی تاکنون نام آنهارا نشنیده بودم آشنا کرد. برخود لازم دانستم که مراتب حق شناسی و سپاس خودرا به این نویسنده و خدمتگزار راستین ادب وفرهنگ ایران ابراز کنم . آقای بهروزی خسته نباشید و برایتان بهروزی آرزو می کنم .

فاطمه جلالی – لوس آنجلس

ما زبانمان قاصراست که از نویسندگان خوبمان سپاسگزاری کنیم . ولی بهترآن است که سپاس از نویسندگان ما بزبان شما صورت گیرد چون ارزش این سپاسگزاری چندصدبرابر می شود. آقای بهروزی از نخستین کسانی است که به «آزادی» پیوست و بدون هیچ چشم داشتی درهرشماره یارو یاور ماست .و بقول معروف چون سدّ سکندر درپشت سر ما ایستاده است و دلگرمی مارا باعث می شود. ازهمه دوستان نویسنده وپژوهشگر که مارا دراین صدشماره یاری داده اند سپاسگزاریم.

کار رادیو بکجا کشید؟

سلام من از چند دهه پیش از شنوندگان رادیو صدای ایران بودم و پس از تعطیل شدن رادیو درلوس آنجلس همچنان به رادیوی بوستن که ادامه دهنده کار رادیو صدای ایران بود ودر دوشهر دالاس و بوستن به همت آقای تاج بخش و آقای پاریزی پخش می شد و درسراسر جهان نیز ازطریق اینترنت قابل شنیدن بود گوش می کردم . اما پس از آنکه سرانجام این دورادیوهم بسته شد برنامه هارا اطریق اینترنت چند ماهی گوش کردم اما مدتی است خبری ندارم که چه برسر این دو رادیو آمد. اگرچه من هنوز ارتباط خودرا ازطریق این نشریه باشما ادامه می دهم اما ممنون می شوم توضیحی بدهید که چرا رادیو تعطیل شد شاید برای جلوگیری از تعطیل این ماهنامه مفید واقع شود.

ارادتمند مصطفی ح. از بوستن

با تشکر از مهر شما . وتوجهی که به این نکته مهم دارید. بطور خلاصه باید خدمت شما عرض کنم ، رادیو صدای ایران که باهمت زنده یاد اسدالله مروتی و آقای علیرضا مروتی بیش از ربع قرن در خدمت جامعه ایرانی مقیم خارج از کشور وبسیاری از هموطنان داخل کشوربود بدلیل عدم همکاری شنوندگان خارج از کشور خود نتوانست هزینه لازم را برای ادامه کار خود تأمین کند و با کارشکنی های دیگران نیز روبروشد وسرانجام تعطیل گردید. ما در بوستن و دالاس به امید آنکه این رادیو مجدداً بکار خواهد افتاد حدود سه سال کارخودرا ادامه دادیم . اما سرانجام ماهم به همان سرنوشت دچارشدیم و بناچار تنها به پخش برنامه از اینترنت ادامه دادیم . و چون کار بسیار وقت گیری بود نهایتاً سال گذشته در چنین ایامی پخش اینترنتی را هم متوقف کردیم . اکنون امیدواریم از طریق این ماهنامه بتوانیم دین خودرا به فرهنگ وادب مملکت عزیزمان ادا کنیم .

آموزش‌موسیقی و سرودن شعر

با سلام و خسته نباشید خدمت همه دست اندرکاران ماهنامه وزین آزادی. چندی پیش قول دادید که قواعد شعری را برای کسانیکه علاقمند به سرودن شعر هستند و استعداد آن را دارند چاپ خواهید کرد تا با تکیه بر قوانین عروضی شعر صحیح بسُرایند. نمی دانم فراموش کرده اید یا امکانات اجازه نمی دهد. از سوی دیگر می خواهم از شما خواهش کنم که اگر امکان دارد درمورد موسیقی ایرانی هم بصورت نوشتاری و چاپ « نت» آموزش دهید که علاقمندان بدانند دستگاه های موسیقی و ردیف های آن کدامند و چگونه نواخته می شود.

با سپاس از توجهی که بخواست خوانندگان خود مبذول می دارید.

مهران فصیحی – غرب آمریکا

با درود به شما ما هنوز سرقول خودمان هستیم و بزودی درمورد قواعد شعری مطالبی را برای چاپ آماده و منتشر خواهیم کرد. اما درمورد موسیقی بعید می دانم بتوانیم کار ارزنده ای برای قشر وسیعی از طرفداران موسیقی انجام دهیم . موسیقی را باید شنید و با خواندن نت کمک عمومی نخواهد بود بلکه فقط برای کسانی که با نت آشناهستند مفید واقع می شود. لذا اجازه بدهید با تأسف بسیار ازاین خواست شما صرفنظر کنیم . درمورد شعر بزودی از کتاب استاد جلال الدین همایی درمورد عروض و قافیه و ... مطالبی را برای شما انتخاب و طی چند شماره چاپ خواهیم کرد.

مقالات‌سیاسی

مدتی است چند صفحه اول مجله را به ترجمه مقالات سیاسی از مطبوعات اروپایی و آمریکایی اختصاص داده اید. نوشته مفسران خارجی اکثر بی طرفانه و آموزنده است .اما برای مثال خودمن مشترک مجله تایم بودم . ازروی جلد این مجله تا پشت جلد آن همه بصورتی یک طرفه بدگویی وانتقاد از کارهای پرزیدنت ترامپ است . بدون هیچ جانبداری از آقای ترامپ یا مخالفت با ایشان باید عرض کنم که کار اینگونه نشریات بسیار غیر حرفه ای است و بهمین دلیل من اشتراک خودرا قطع کردم و دلیل آن را هم به مسئول دایره مشترکین گفتم و ایشان ابراز تأسف کرد. مقالاتی که شما برای ترجمه انتخاب می کنید هم درجهت انتقاد از پرزیدنت ترامپ است هم در جهت تأیید ایشان لطفا همین روش را ادامه دهید . بسیار ممنون

احمد آ. شرق آمریکا

اتفاقا ماهم همان کارشما را انجام دادیم و اشتراک یکی دونشریه را که داشتیم باطل کردیم . نشریات و رسانه های آمریکا راه اشتباهی را می پیمایند و متأسفانه بعضی از نویسندگان ایرانی هم در نشریات دیگر گاهی دیده ام که از این روش پیروی می کنند. وظیفه رسانه ها آگاه کردن مردم است به کارهای خوب و بدی که مسئولین انجام می دهند. اگر قرار باشد درتمام مدت ۲۴ ساعت به انتقاد بپردازند معلوم می شود ریگی به کفششان هست که ما آن را بر نمی تابیم . برای مثال این رسانه ها امروز کارشان بجایی رسیده که طرفداران ترذامپ را تهدید می کنند. اگر شما طرفدار آزادی هستید تهدید کردن طرفدار و مجبور کردن او به غلط کردن (مثال خواننده کانادایی بود که وقتی گفت من طرفدار ترامپ هستم آنچنان تهدید و بایکوتش کردند که آمد وگفت غلط کردم) چه معنایی دارد؟

درهرحال آنها هرچه می خواهند بنویسند . ماهم هرکار به صلاح خودمان است انجام می دهیم . موفق باشید

هزاران سپاس از همکاران آزادی بخاطر صد بار همکاری

بدینوسیله از همه همکاران عزیزی که دراین صدشماره «آزادی» بدون چشم داشت مالی مارا یاری کرده اند ، از صمیم دل سپاسگزاری می کنیم و همکاریشان را ارج می نهیم .

از آقای سیاوش آذری که در انتخاب نام ماهنامه سهیم بود و همچنین در سال اول انتشار باما همکاری تنگاتنگی داشت سپاسگزاریم وبرایش آرزوی سلامتی داریم وهرزمان که بخواهد و سلامتی اش اجازه دهد که بازهم برای ماهنامه خودش بنویسد ، مقدمش را گرامی می داریم.

از خوانندگان پرمهری که در تجدید اشتراک ماهنامه فرصت را ازدست نمی دهند و مارا به دوستان خود نیز معرفی می کنند سپاس فراوان داریم .و صادقانه می گوئیم که بدون یاری نویسندگان و شما خوانندگان عزیز ادامه راه این نشریه ممکن نبود و نخواهد بود. باهزاران بوسه

ماهنامه آزادی

هفته نامه پیام

۲۵سال پیش با همت آقای منوچهر امیدوار هفته نامه ای در نیویورک انتشار خودرا آغاز کردو دربین ایرانیان خارج از کشور ارج ومقامی ارزنده یافت . اینک سالها پس از درگذشت آقای امیدوار که روانش آرمیده باد ، هفته نامه پیام با همت یکی از همکاران آن هفته نامه خانم بهناز دیلمانیان به حیات خود ادامه می دهد وهمچنان توانسته است جای والای خودرا در جامعه ایرانی حفظ کند.

برای اینکه این هفته نامه را مشترک شوید با تلفن یاایمیل زیر تماس بگیرید:

(۵۱۶) ۴۸۷-۹۰۹۲ ویا (۵۱۶) ۵۰۸ -۰۰۶۶

Email:payamMagazine@aol.com

قابل توجه خوانندگان عزیز

از شماره آینده داستان دنباله داری بنام « نازنین» نوشته ی همکار ارجمند آقای ک. هومان را برای دوستداران داستان های فارسی چاپ خواهیم کرد این داستان که نسبتاً طولانی است شاید یکی دوسالی ادامه پیدا کند. اما آنقدر جذاب و شیرین است که شمارا به دنبال خود خواهد کشید.

داستانی تلخ وشیرین برپایه ی یک سلسله رویدادهای عشقی آمیخته با شوروشعف،دلهُره ها،ناکامی ها بی وفایی ها وغفلتها که به خاطر حفظ شئونا ت نقش آفرینان آن،ازنامهای مُستعاربهره گرفته شده است. :ک. هومان در پایان داستان می نویسد:

«تنها دلخوشی من دراین سالهای غربت نشینی که گرد سپید پیری برسرم نشسته است، درکنارمادرو نازنین ودیگر اعضای خانواده بودن است که از رنج غربتم می کاهد،از همه شان سپاس دارم که وجودشان مایه ی تسلی وآرامش من شده است،عمر همه شان دراز باد.

آنچه که از دستم دربرابرخوبیها ومهربانیهای نازنین به ویژه نسبت به پدر ومادرم برمی آمداین بود که این کتاب را که مجموعه ای از یادواره های من است به نام او نامگذاری کنم.»

حق اشتراک یکسال مجله آزادی برای کشورهای مختلف به شرح زیراست:

آمریکا	۵۰ دلار
کانادا	۱۰۰ دلار
اروپا	۱۵۰ دلار
خاورمیانه	۱۶۰ دلار
استرالیا	۱۸۰ دلار

نشریه برای مشترکین با پست سریع ارسال می شود.

حق اشتراک برای یکسال پیشاپیش دریافت می شود از حمایت و همراهیتان سپاسگزاریم.

Azadi Monthly Magazine

Subscription Request Form

آزادی

نشریه ماهانه

اجتماعی ادبی، هنری

مایلم نشریه آزادی را بشرح زیر مشترک شوم :

I would like to recieve AZADI for:

☐ 6months for $30.00 ☐ 12 months for $50.00

☐ My check is attached ☐ Please bill me later

First Name Last Name

Address:

حمایت کننده عزیزبرای مشترک شدن میتوانید این فرم را پست کنید ویا با آدرس ئی میل ما تماس بگیرید

Dear Supporter for subscription you can mail this form or send your Email to:

azadi@parsmassmedia.org

فساد در کشورهای آمریکای لاتین

By Michael J. Camilleri/ Foreign Affairs

چرا در کشورهای آمریکای لاتین، اشتیاق ضدیت با بنیاد های دولتی درحال افزایش است؟
آیا فساد امروز، فردا فاجعه بار خواهد شد؟

بالغوسفر رئیس جمهور دونالد ترومپ به آمریکای لاتین در ماه آوریل او اولین رئیس جمهور ایالات متحده خواهد بود که در اجلاس سران آمریکا حضور پیدا نمی کند. در عوض، معاون رئیس جمهور، مایک پنس به سران دولت های سراسر نیمکره غربی می پیوندد، که سعی دارندبا توجه به موج جدید رسوایی های مالی در آمریکای لاتین، بیانیه ای را درباره «حکومت دموکراتیک علیه فساد» نهایی کنند، در انتخاب موضوع، دولت میزبان پدرو پابلو کوزینسکی، رئیس جمهور پرو، صداقت تحسین آمیزی ازخود نشان داد. کوزینسکی خود غایب این اجلاس خواهد بود، کمتر از یک ماه قبل از برگزاری اجلاس بخاطر رسوایی مالی از مقام خود استعفا کرد.

Kuczynski اخیرا در فهرست رو به رشدی از رهبران سیاسی و تجاری آمریکای لاتین قرار گرفته است که به فسادمتهم اند، بسیاری از آنها به طور مشابه در تحقیقات گسترده ی که درمورد شرکت عظیم ساختمانی برزیل بنام *Odebrecht* بدام افتادند. این شرکت در تحقیقات وزارت دادگستری ایالات متحده، به پرداخت ۷۸۸ میلیون دلار رشوه به مقامات دولتی در ده کشور آمریکای لاتین و دو مورد در آفریقا اعتراف کرد. در اغلب موارد، دریافت کنندگان رشوه ناشناخته باقی می ماندند، به این معنی که احتمالاً مقامات بیشتری این رشوه هارا دریافت می کرده اند.با این وجود، محدوده مجازات های اخیر در حال حاضر بی سابقه است، و منجر به ناآرامی های بسیاری شده که عدالت جدیدی را برای سوء استفاده کنندگان از قدرت در آمریکای لاتین طلب می کند.

با این حال، با تجمع رؤسای جمهور و نخست وزیران در کنار رهبران تجاری و جامعه مدنی در لیما، نگرانی قابل ملاحظه ای در مورد دموکراسی های بی اعتبار شده منطقه احساس می شود .

چهره های قدرتمندی که مورد سوء ظن هستند، قادرند بخوبی از خود رفع سوء ظن کنند. نظرسنجی ها نشان می دهد ازهر سه نفر جمعیت آمریکای لاتین که در سال جاری برای انتخاب رییس جمهور جدیدحائز شرایطند ، دونفر به شدت از احزاب سیاسی و خوددموکراسی ناراضی هستند. شرایط برای کاندیداهای ضد بنیادهای سیاسی که قول داده اند سیستم سیاسی را تصفیه کنند، ظاهرا مطلوب بنظر می رسد. در نظرسنجیهای بعمل آمده دربرزیل و مکزیک هنوز نگرانی درمورد کاندیداها وجود دارد. به طور خلاصه، رای دهندگان آمریکای لاتین مشتاق هستند تا خشم خود را علیه یک سیستم «جعلی» نشان دهند - و رئیس جمهور غیر قابل پیش بینی ایالات متحده هنوز می تواند راه هایی برای مقابله با این موضوعات پیدا کند.

روزهای آینده

بسیاری از مردم آمریکای لاتین به آمریکای تحت ریاست ترامپ می نگرند و می خواهند بدانند که آیا مخالفت های آنان با بنیادهای سیاسی حاکم برجوامعشان باعث می شود که درمانی بدتر از خود بیماری نصیبشان شود. اما ترامپ اولین یا مشخص ترین شخص برای بررسی مشکل آنها نیست . سیلویو برلوسکونی در ایتالیا شاید نمونه ی خوبی باشد. پس از تحقیق درباره «دست های پاک» در سال ۱۹۹۲، حدود پنج هزار شخصیت اجتماعی ، از

جمله بیش از نیمی از مجلس قانونگزاری ایتالیا در معرض اتهام قرارگرفتند و سپس غول رسانه های ایتالیا - برلوسکونی- به صحنه سیاسی گام نهاد و بعنوان نخست وزیر انتخاب شد. برلوسکنی به جای آنکه ازسیاست کنار گذاشته شود ، مترادف با آن شد. از اولین اقدامات وی صدور حکم آزادی بسیاری از مظنونین فساد از زندان بود و در طول سالها به تقلب، رشوه خواری و و جرم های دیگر بیش از ده ها بار متهم شد، وهربار از دفترخود برای هزینه جنگ با قوه قضائیه استفاده می کرد.

در آمریکای لاتین، داستان متفاوتی از ظهور هوگو چاوز رئیس جمهور سابق ونزوئلا وجوددارد. در سال ۱۹۹۸، چاوز ، به عنوان فردی خارج از دایره سیاستمداران ودرعین حال جذاب و حقیقت گرا و به عنوان کاندیدایی که به اندازه کافی برای فساد می جنگد ، سیستم سیاسی ونزوئلا را بی اعتبار کردو گفت حتی اگر لازم باشد قانون اساسی را پاره خواهد کرد واز میان نخبگانی که بااو رقابت می کردند به ریاست جمهوری انتخاب شد. دودهه بعد، اقتصاد ونزوئلا ورشکسته شد، وسیستم قانون اساسی آن ملغی و دولت آن یکی از فاسدترین دولت های جهان شناخته شد.

بسیاری از کشورهای آمریکای لاتین ازاین بیم دارند که تاریخ ممکن است تکرار شود. آنها تجربه اخیر گواتمالا را بیاد می آورند، که پس از پایان دوره رئیس جمهور پیشین اتو پرز مولینا بمنظور مبارزه با فساد، کمدین پیشین، جیمی مورالس را، تنها بخاطر آنکه او به مبارزه بارسوایی مالی مبارزات انتخاباتی پرداخته بودو رئیس کمیته بین المللی مبارزه با جرایم غیرقانونی در گواتمالا (*CICIG*)، که یک مأموریت سازمان ملل متحد بود را از کاربرکنار کرده بود.

آنها همچنین به نامزدهای ریاست جمهوری جیری بُلسُنارو در برزیل و آندرس مانوئل لوپز اوبرادور در مکزیک اشاره می کنند. هر دوی آنها به عنوان ملی گرایان ضد حکومت عمل می کردند و وعده می دادند که نخبگان فاسد را بگیرند. هر دو نگرانی های خود را نسبت به نهادهای دموکراتیک ابراز می کردند. در مورد لوپز اوبرادور، نگرانی ها بیشتر بود. در قصد نامزدی، بخشی از ایدئولوژی چپگرا و بخشی از گرایشهای شخصی و فقدان دیدگاه حاکم است. در مورد بلسنارو، علل نگرانی، ساده تر است. بلسنارو در حال حاضر برمبنای یک نظر سنجی در پشت سررئیس جمهور پیشین لوییس ایناسیو لولا دا سیلوا رئیس جمهور سابق (که تقریبا قطعا به دلیل اتهام فساد محروم می شود) قراردارد،امابُلسُنارو هم از سابقه سخنان نژاد پرستانه، همجنس گرایانه و نظرات دیگر را دارد و او مدافع شکنجه، خشونت پلیس و دیکتاتوری نظامی کشور است.

بازسازی سیاسی

یک خطر واقعی وجود داردوآن این است که گذشته آمریکای لاتین مقدمه ی باشد که رسوایی های روزافزون امروزبه طوراجتناب ناپذیری فردا ، به فاجعه ای بزرگ تبدیل شود. این رویداد بعید نیست. بااین حال ، چنین فتنه ای می تواند یک اشتباه جدی باشد.

دلیل منطقی گسترش تأثیر فسادها تا دوره های بعد این است که خطر اقتصادی وسیاسی ناشی از فساد سیستماتیک بسیار زیاد است و تلاش های قابل اطمینان برای ثبات بایددرمدتی کوتاه صورت گیرد.

بحث بر سر این موضوع رشد بخشی از جمله بخش های جامعه تجاری را باعث شده است.

برای اطمینان، جاروکردن خاکروبه ها به زیر فرش ممکن است روز حساب را برای مدتی به تعویق اندازد. اما مخفی کردن فساد دستورالعمل برای دوام طولانی مدت دموکراسی را با مشکل روبرو می کند. نادیده گرفتن شواهد مبنی بر اینکه فساد بر توسعه اقتصادی تأثیر سوء می گذاردو همچنین شرایطی که البرتو فوجیموری رهبر مستبد پرو در دهه ۱۹۹۰برکشور حاکم کرد و جنبشهای غیرقانونی بولیواری در دهه ی بعد را به دنبال داشت امکان پذیر نیست .

توسعه سیستم های قضایی مستقل و موثر، شاید در تقویت نهادهای سازمانی در آمریکای لاتین کارساز است و بیشتر کشورهای منطقه بیش از یک نسل پس از گذار به دموکراسی آنرا ادامهخواهند داد. ارنستو زیدیو،*Zedillo* رئیس جمهور سابق مکزیک، گفته بود که کشورش سه چالش دارد: «حاکمیت قانون، حاکمیت قانون و حاکمیت قانون». در برابر این زمینه، گسترش مجدد رسیدگی به جرایم فساد در دو جهت قابل توجه است. اول، پیشرفت تکنیکی آن، از جمله استفاده از چانه زنی دعاوی چندجانبه و ردیابی جریان های غیرقانونی مالی درفراسوی مرزها. دوم، زندانی کردن سیاستمداران قدرتمند و میلیاردرها بخاطر سوء استفاده از اعتماد عمومی است. قوه قضاییه آمریکای لاتین زمانی که استقلال خود را بعداز هرچیز دیگرقرار می دهد و خواستار تعقیب اشخاص دست نیافتنی می شود، دموکراسی های منطقه را تضمین نمی کند بلکه آنها را به روش های پایدار تضعیف میسازد.

در عوض آنچه منطقه بآن نیازدارد بازسازی سیاسی، به ویژه صحت عمل اشخاصی است که می توانند هزینه های لازم را به منظور اصلاح نهادهایی تحمل کنند، نه آنکه وعده های موثر برای محو آنها و شروع دوباره شان را بدهند. این کار اگرچه تلاش بیشتری را نیاز دارد اما شدنی است .کما اینکه رئیس جمهور فرانسه، امانوئل مکرون، در تلاش برای از بین بردن چالش رهبر جبهه ملی مارین لو پن ، رقیب انتخاباتی خود توانست، نگرش ضد حکومتی را به جای حاشیه های افراطی از مرکز طرفداران اصلاحات اساسی مورد برخوردقراردهد.

شاید در بعضی از کشورها مانند برزیل، خود قضات را جایگزین یک طبقه سیاسی فاسد کرده اند. *Joaquim Barbosa* یکی از قضات پیشین ونخستین قاضی سیاه پوست دیوان عالی قضایی، در حال آماده شدن برای ریاست جمهوری است. در تئوری، انتخاب یک حقوقدان به ریاست جمهوری می تواند پادزهری برای قطبی شدن و نارضایتی در برزیل باشد، اما انتقال باربا‌سا از دادگاه به سیاست، باعث می شود تا ازاین پس قوه قضاییه بیش از حد سیاسی شود. شاید در بلندمدت امیدوار کننده باشد که جوانان برزیلی ، غرایز ناخوشایند خود را به سود تمیز کردن سیاست های کشور خودتغییر می دهند.

چطورترامپ می تواند چیزها را بدتر کند؟

از منظر سیاست خارجی ایالات متحده، این امر یک چشم انداز منطقه ای را به چالش می کشد و ترامپ ممکن است به کاهش هرج و مرج کمک کند. با توجه به ظواهرامر حضور پنس در اجلاس سران آمریکا درپرو، باید نسبتا روشن باشد. برخلافه جلسات گذشته - که بحث ها بیشتر در مورد سیاست مواد مخدردر ایالات متحده و یا روابط آن با کوبا بود - این جلسه برمسائل ایالات متحده متمرکز نیست. بحث ها بیشتر بر فساد اداری در آمریکای لاتین است که عمدتا از مسائل روبه رشد داخلی است، همچنین تلاش برای مبارزه با آن نیز روبه رشد است ودررأس همه آنها بحران در ونزوئلا. - بدون در نظر گرفتن خط مشی ترامپ در مورد مهاجرت و تصمیم اخیرش برای اعزام نیروهای گارد ملی به مرزهای ایالات متحده با مکزیک- خواهد بود.

علاوه بر این، ایالات متحده به عنوان یکی از اعضای مهم پاسخگو، در حل مشکلات منطقه بوده است. نیروهای مجری قانون دروزارت دادگستری آمریکا درمورد عملیات فساد خارجی ،بویژه در تحقیقات پیرامون شرکت ساختمانی *Odebrecht* اطلاعاتی را بدست آوردند که برای دستگاه قضایی کشورهای آمریکای لاتین سودمند بود.و حمایت دوحزب آمریکا از کمیته بین المللی مبارزه با جرایم غیرقانونی در گواتمالا (*CICIG*) وبویژه حمایت دولت ترامپ - برای بقا و موفقیت این ماموریت بسیار مهم بود.

پنس، علیرغم محدودیتهایی که رئیس او به عنوان نمونه ای از شفافیت دولت ارائه کرده است، می تواند با هماهنگ کردن ایالات متحده با مبارزان فساد منطقه و به یاد آوردن کمک های ایالات متحده برای حاکمیت قانون در منطقه، - نشان دهد که از پدرسالاری آمریکا در منطقه اجتناب می کند.

با اینهمه هنوزدر این نشست پرزیدنت ترامپ می توانست ازفرصت برخورداری از رابطه با کشورهای نیمکره شمالی سودببرد که آن را ازدست داد.

با تمام تلاش های ستودنی ترامپ برای بازگرداندن دموکراسی به ونزوئلا، رویکرد دولتش به آمریکای لاتین بجای استفاده از فرصت ها اساسا بر پایه ی تهدیدات است.

در مسائلی که بر منطقه تأثیر می گذارد- با اطمینان کامل، یکی مهاجرت است ودیگری تجارت و مواد مخدر - دولت ترامپ دیوارایجاد می کند، نه پل. باسفرهای قبلی به آمریکای لاتین پنس و وزیر سابق امور خارجه رکس تیلرسون در نظر داشتند که یک سیاست نرمتر از ایالات متحده را نشان دهند، اما تحت تأثیر تهدید ترامپ از اقدام نظامی در ونزوئلا و احیای دکترین مونرو بوسیله تیلرسون این خواسته عملی نشد . کمی شگفت انگیز است که رتبه تایید ترامپ در منطقه، ۱۶ درصد است .

رهبران پراگماتیک آمریکای لاتین ممکن است تصمیم بگیرند که بهترین سیاست این است که به سادگی رابطه خودرا با آمریکا کاهش دهندو همکاری های خود را متنوع کنند، کمااینکه برخی از آنهاهم اکنون در حال انجام آن هستند، مخصوصا در آسیا. با این وجود، مارک بداهه پردازی ترامپ از رژیمگرایی به زودی با سیاستهای انتخابات آشفته آمریکای لاتین روبرو می شود، که به طور بالقوه فزاینده پوپولیسم است و تحریم های ضد فساد لحظه ای را تشدید می کند. بلسناروی برزیلی، ستایشگر شگفت انگیز ترامپ است، در حالی که لوپز اوبرادورمکزیکی، طرفدار او نیست. به طور خلاصه، قابل پیش بینی نیست که ترامپ به چاپلوسان خود روی می آورد ویا از مبارزه طفره می رود، آیا فرصت زیادی برای پاسخ دادن به ستایشگرانش را دارد یا باید به زور متوسل شود؟او در ماه گذشته به مرز جنوبی رفت وبااشاره به لوپز اوبرادور گفت که برخی از نامزدهای مکزیکی «خوب نیستند» . این خبرها در سراسر مکزیک منتشر و پیش بینی شد که کمپین لوپز اوبرادور تقویت شود. ..

مذاکرات مکرون – ترامپ

*** ترامپ یکبار دربرابر روزنامه نگاران از « مصیبت» ایران حرف زد وتهدید کرد ایران را ، که در صورت ادامه برنامه ها به بلایی بی سابقه میرود.**

*** ترامپ در گفتگو با مکرون ثابت کرد که مایل به مذاکره است**

پروفسور کاظم ودیعی – پاریس

نمی شود گفت که ۱+۵ به «متمم برجام» میروند. اما بی شباهت به آن نیست . زیرا بعید است ایران بآن تن دردهد.

آمریکا برجام را لغو نمی کند یانمی تواند لغو کند زیرا نه فقط ایران در مقاومت است ، اروپای متحد نیز مخالف است .« بدلیل حرمت امضاء ها- یا – به دلیل پرهیز از هرنوع پرخاشگری دامن زن وبخطر انداختن منافع – وبالأخره روبرو شدن باروسیه »

وقتی ترامپ درگفتگو با مکرون از تغییر بعضی از موادبرجام یا افزودن بعضی مواد بر آن حرف زد مکرون پرسید؛ واگر ایران نپذیرفت چی؟ ترامپ سر نهاد به رفتن به قراردادی بین اروپا و آمریکا ... ودست همدیگررا فشردند.

ایران درست بهنگام مذاکرات دست به مانوری زد بااظهارات روحانی وشمخانی وظریف وحتی عراقچی که : اگر لازم شود ایران به ترک برجام می رود. روحانی دراظهارات خود ترامپ را به بی اطلاعی ازعلم حقوق و سیاست متهم کرد وافزود که درموردقرارداد های بین المللی بی تجربه اید. که حرفی بود در هوا. وظریف کم حرف زدولی با اطمینان بخود گفت با برجام ویا بی آن ما همکاری خودرا بافرانسه وانگلستان وروسیه وچین ادامه می دهیم .

چند قرارداد دیگر میتوان بادولت ایران به امضاء رساند؟ ایران به هیچ قرارداد تازه خودرا نیازمند نمی داند تا انتهای برجام .. مگر آنکه لغو هرتحریم درآن باشد. بهرحال ترامپ ناگزیر است تا دوازدهم ماه مه ۲۰۱۸ دنیا وکنگره را از تصمیم خود آگاه سازد. اگر درآن تاریخ ترامپ اعلام « ماندن دربرجام » کند یعنی که به بازاندیشی می رود. اگر شرط وشروطی پیشنهاد کند ابتدای جدل هاست .

مکرون می گوید ، یک قرارداد به این درجه از اهمیت را پاره نمی توان کرد باید به قراری تازه رفت . قراردادی که محافظه کاران هم آن را تأیید کنند. اما تهران هنوز رضا نداده است .

ترامپ شیوه ای دارد در مذاکرات که می شود آن را «پرزور وغیرممکن به مصالحه » تعبیر کرد.اما مکرون کتاب وجود اورا درطی تماس های یک سال خوانده دارد. این بار ترامپ نشان داد که اوهم کتاب وجود مکرون را خوانده دارد. زیرا گفت ما دونفر وجه مشترکی داریم . هردو از گذشته نارضایی داریم . پس ... یعنی که دورازروش پیشینیان به بازسازی ها می رویم .

باری ترامپ ومکرون عین هم نیستندوجدا جدا در جبران ضعف های دیروزی اند.

آیا همزبانی همدلی می آوردآنگونه که بعضی سطحی نویسان درباب تسلط مکرون برزبان انگلیسی می نویسند؟ باری همزبانی مذاکرات وتبادل نظر هارا آسان می کند. همدلی دو رئیس جمهور در نگاهشان به مسائل روز ریشه های متفاوت دارد.

ترامپ از ورای مذاکرات بامکرون ندا داد به اروپای متحدی که پیوسته درگذشته دورازابتکارات سیاسی وامانده ودل بر تأیید وهمقدمی ها برای آمریکای بعداز جنگ جهانی دوم بسته است . اما مکرون به آمریکا نرفت تا مشکل فرانسه را با ترامپ حل کند. وی رفت تاازبرجام واقلیم وگمرکی آلمونیم وفولاد بگوید وبی افتادن دردام شکوه پذیرایی ها ، ترامپ را به نرمی های استراتژیک دعوت کند.

مکرون هرچه کرد برای اروپای متحد هم کرد اما بوقت لازم می شود فرانسه را ، فرانسه امروزی را شناسانید.

مکرون درباره ایران وبرجام گفت :« یک قرارداد را پاره نمی کنند. قرارداد دیگری را می سازند. واین بقول بزازان تهران درسی به پرزیدنت « گز نکرده پاره کن آمریکا» بود.

مکرون گفت درباره تمام موضوعات منطقه از جمله عدم ثبات سوریه وموشکهای بالستیک باید بمذاکره رفت . گروهی از کارشناسان آمریکا به رهبری برایان هوک با گروه فرانسوی همتای خود ماههاست در مذاکره اندوالبته با انگلستان وآلمان ودیگر کشورهای اروپای متحد هم در تلاشند تا به راه حل های مشکلات مانده از سال ۲۰۱۵ برسند.

مکرون معتقد است برجام را باید تا ده سال دیگر محترم داشت ورفت به بعدترازآن برای دوام برنامه های بازدارنده تکثیر سلاح اتمی وغیره مثل موشک بالستیک وافزودن مسائل سوریه وفراهم داشتن موجبات ثبات وامنیت در منطقه ومسئله نفوذ وتوسعه آن ازسوی ایران.

مکرون درتمام این موضوعات همکاری روسیه وترکیه را ضرور می داند.

درحقیقت حرف اخیر ماکرون جوابی بر گفته های ترامپ از باب گفته هایش بر بحران های ناشی از سست کردن قرارداد برجام است .

موضع ترامپ دراین بحث ها گاه «انحرافی یا انصرافی » بود مثل آن که گفت :

« هیچکس نمی داند در دوازدهم ماه می چه تصمیم دارم برای تحریم ها یابرداشتن آنها اما امیدوارم و شاید به یک قرارداد مهم برویم .»

مکرون معتقد به مذاکراتی است تا کل منطقه رادربرگیرد.

ترامپ یکبار آنهم دربرابر روزنامه نگاران از « مصیبت» ایران حرف زد وتهدید کرد ایران را ، که در صورت ادامه برنامه ها به بلایی بی سابقه میرود. این حرف مصرف داخلی داشت . همه دریافتند . مکرون به جواب رفت

که باید به حل مشکلات خاورمیانه رفت . یعنی یکجا و کلی بینی منطقه ای که بیمار است . والبته ایران هم ناشکیبا بود وروحانی به جواب هارفت . ولی این ها از هردو طرف جنبه نمایشی و تبلیغاتی داشت برای مسائل ومصرف داخلی .

ترامپ درمورد حق گمرکی آلومینیوم وفولاد موقتاً آن را متوقف اعلام کرد. واین توفیق دو می شد برای مکرون درعرصه اروپای متحد. زیرا پرونده فوق در کمیسیون اروپا دردست بررسی هاست .

ترامپ یک بار مکرون را یک رئیس جمهور «خبیر» صفت داد وحتی گفت « استثنایی» وی درمورد کشته شدن سرهنگ ارنو بلترام که اخیراً در کرکسون با تروریستی روبرو شد گفت : این فرزند فرانسه ابعاد قدرت مارا بدنیا نشان داد.

بهرحال مکرون در سخنان خود بروعده با تاریخ تکیه کرد که تاریخ همیشه قدرت روحی مارا برمردمان تحمیل کرده وما در عرصه های سخت ازآن الهام می گیریم. آنچه دراین گفت وگوی سه روزه عاید دنیا شد این است که :

۱- ترامپ ثابت کرد که راغب به مذاکرات است با کسانی که از شیوه های سالهای قبل بستوه آمده باشند چه دمکرات باشند وچه جمهوری خواه .

۲- ترامپ تأکید کرد که اروپا و آمریکا بهرحال در پیوندی ناگسستنی اند و دوست اند و دوست با دوست نمی جنگد.

۳- مکرون ثابت کرد که از برجام روی بر نمیگرداند

۴- مکرون اعلام کرد که منطقه خاورمیانه یک مشکل نداردومشکلات آن متعددند. پس لازم است بمدد روسیه وترکیه یکجا به کل مسائل توجه وراه حل ها را ارائه کرد.

شاید مکرون به یک همکاری وسیع ، به یک مشارکت دور نمونه مؤتلفان فکر می کند. شاید او دریافته است که دوره ی به تنهایی رفتن به حل یک مورد از اختلافات ، سرآمده وخطر درافتادن بزرگان بجان یکدیگر نزدیک است .

آیا روسیه ، ایران ، ترکیه موضع فکری فرانسه مکرون را درمی یابند یانه؟

آنچه مسلم است در خاورمیانه اختلافات بین اسرائیل وفلسطین ، بین ایران وعربستان ،بین قطروعربستان ،بین یمن وعربستان ،بین آمریکا و افغانستان ، و بین عراق شیعه با عراق سنی و کردها روزبروز بیشتر می شود.واینکه تروریسم خاور میانه ای گرچه قدری ضعیف شده است ولی به حیات خود به صور مختلف ادامه می دهد.

والبته مسئله ی نظام ها با اصل حقوق بشر و برداشت ها از دموکراسی نیز مطرح است .

وقتی بود که تیلرسون وترامپ در صدد تغییر نظام ایران بودند ، ازطریق کمک به مردم مخالف نظام ولایی.

این بار دیدیم که ترامپ در سخنانش به امر تغییر نظام کمترین اشاره ای نکرد. حتی با حضور وزیر خارجه تندوتیزی که زیرکانه به کره شمالی رفت و با موفقیت برگشت .

بنظر می رسد آمریکای ترامپ دریافته است که حرف از تغییر نظام یک کشور زدن ، بامبانی روابط بین المللی در تطبیق نیست .

از سوی دیگر شاید امر تضعیف نظام ایران دیگر درعهده دولت نباشد.

بهرحال آمدن جان بولتون در شورای امنیت ملی ودر پست مشاور ترامپ و آمدن آقای جولیانی به جرگه وکلای وابسته به رئیس جمهور ، تفسیر ها دارد. زیرا هردو بزرگوار فوق الذکر سالهاست درهمکاری ها با فدائیان ! ومجاهدین خلق ایران هستند که در تظاهرات اخیر ایران دست داشتندودولت ایران وسپاه نه فقط جمعی از آنها را توقیف برده است بلکه پرونده های قطوری ازآنها دارد و اسناد حمایت آنها از سوی آمریکا.

درهمین راستا بی تردید فرانسه هنوز معترض نیست . زیرا امر برجام واقلیم وموشک های بالستیک دراولویت هستند.

آن ایرانیان مقیم آمریکا که بکمک آمریکا برای سقوط نظام ولایی باور عمیق دارند در این سه روز دیدار ترامپ ومکرون در انتظار تندی ها بودند و تشویقات از باب حرفهای ترامپ علیه ایران ولی گویا به دلسردیها رفته اند.

بهر صورت جولیانی پیوسته در ایجاد همه نوع اپوزیسیون است از چپ چپ تا راست راست . باین امید که وقتی که وقتش باشد جملگی را برای یک حرکت بزرگ علیه نظام ایران بسیج ومتحد کند.

درایران اینک رهبر و یاران شادمان عقب نشینی ها ی کوچک ترامپ اند که البته رسانه ها درشیپور پیروزی ایران دمیدند و می دمند.

ترامپ درسخنان خود از جمله گفت : نمیگذاریم دست ایران به ساحل مدیترانه شرقی برسد . اما شاید روزی ایران باعقد قرارداد ها باکشورهای سرراه باین هدف میرسد ، اگر نظام به پاید. درکل ترامپ عجله کرد . مکرون از شدنی ها گفت . او گفت ایران هرگز به سلاح اتمی دست نخواهد یافت .

ایران نیاز به اصلاحاتی برای عبور از این دوره خشک مقدسی ورفتن به تعادل ها ددراخلاق سیاسی دارد تا بتواند اعتماد دنیارا بخود جلب کند. این استعداد در ما هست . اما همیشه استبداد از تکیه برآن هراسیده است .

این است که نظام ها پیوسته با طناب های کلفت ، جامعه را به خفقان برده اند.که این ایام برنگردند.

اینک رفتن به حل هرمذاکره با ایران ، تماس با مسکو را ضرور می سازد. واین سئوال همه جا ورد زبان مفسران است که : روسیه درخاورمیانه بدنبال چیست ؟روسها با دخالت نظامی گسترده خود درسوریه به بهانه داعش ومبارزه با تروریسم گروههای چچنی درسوریه جا باز کردند وموفق شدند بخشی از وطن از دست رفته داسد را باو بازگردانند. پس بدون روسیه هرمذاکره دیگر شدنی نیست .

امروز روسیه در صدد ایجاد تعادلی است با تمام دست داندرکاران بحران سوریه که عبارتند از : غرب ، اسرائیل ، ترکیه ، وحتی ایران .

وآمریکا بظاهر درسوریه پس می کشد. شاید برای کسب فرصت. وآمریکا در فشار برایران مُصرّ است شاید برای مذاکره باروسیه. عوامل برهم زن آن تعادل که روسیه درجستجوی آن است بسیار است وعلیه روسیه عمل می کند بشرح زیر:

- سیمای اشغالگر روسیه پوتین در اروپا وخاورمیانه
- سیمای خشن و نافذ ایران ولایی درایران.
- استبداد خام ترکیه .

***

به این بحث باز می آئیم . ا

ایران در میان خرابه ها

بخشی از ترجمه مقاله : ولی نصر

***خاورمیانه ی آشفته امتیازی برای ایران است**

طی هفت سال گذشته، تحولات اجتماعی و جنگ های داخلی نظم سیاسی را که از زمان جنگ جهانی اول درتعریف خاورمیانه بود، از هم گسسته است. هنگامی که حاکمیت مستبدان به بیراهه رفت، نهادهای دولتی آن ها خراب شدودرهم شکست و مرزهای ملی آنها به خطر افتاد. سوریه و یمن به جنگ های داخلی خونین روی آوردند که با مداخلات نظامی خارجی وضع وخیم ترشد. گروه تروریستی، دولت اسلامی (که به عنوان داعش شناخته می شود)، قبل از اینکه توسط یک ائتلاف بین المللی تحت رهبری ایالات متحده، عقب رانده شود، مناطق وسیع عراق و سوریه را اشغال کرد. به چشم دولت ترامپ و طیف وسیعی از ناظران و مقامات دیگر در واشنگتن و منطقه، یکی از دلایل مهم هرج و مرج درخاورمیانه: ایران است. آنها اشاره می کنند که این کشور گروه های تروریستی را ازطریق پول وبشار اسد، دیکتاتور سوریه را ازطریق پول ونیروی نظامی حمایت کرده است و به شورشیان حوثی ضد یهودی در یمن کمک می کند. دونالد ترامپ، رئیس جمهور آمریکا، به ایران برچسب «حامی عمده تروریسم» با «چشم انداز بدبینانه به آینده» زده است و توافق هسته ای آن کشور، با ایالات متحده و پنج قدرت دیگر جهان در سال ۲۰۱۵ را به عنوان « بدترین قرارداد» قلمدادکرده (و از تایید اینکه ایران طبق شرایط آن عمل کرده است سرباززد). وزیر دفاع آمریکا، جیمز ماتیس، ایران را به عنوان «تنها تهدید عمده برای ثبات و صلح در خاورمیانه»توصیف کرده است. عادل الجبیر وزیر امور خارجه عربستان سعودی گفته است: «ایران در حال انجام کارهای دیوانه واراست». به نظر می رسد واشنگتن باورداردکه نفوذ ایران درخاورمیانه، رو به تضعیف است وثبات به خاورمیانه باز میگردد. اما این انتظارات بر اساس درک ناقصی است که در وهله اول باعث چنین تصوری می شود. ایران تضعیف نشده و باعث ثبات منطقه هم نخواهدشد. هیچ شکی نیست که بسیاری از رفتارهای ایران چالش جدی برای ایالات متحده است. همچنین هیچ شک و تردیدی وجود ندارد که ایران از فروپاشی نظم قدیم که در جهان عرب وجود داشت سود برده است. با این حال، سیاست خارجی آن بسیارعملگرا تر از بسیاری کشورهای غرب است. همانطور که آمادگی ایران برای برقراری ارتباط با ایالات متحده در مورد برنامه هسته ای آن نشان داده است، براثرمحاسبات هشداردهنده منافع ملی بوده و نه تمایل به گسترش انقلاب اسلامی در خارج از کشور. خاورمیانه تنهازمانی ثبات را به دست خواهد آوردکه ایالات متحده بیشتر به مدیریت اختلافات و ایجاد تعادل در آن ادامه دهد. این اقدام به یک رویکرد ظریف نیاز دارد، از جمله همکاری با ایران، ونه برخورد خصم آمیز با آن.

بمباران سوریه

بمباران سوریه یک عمل نابابی است که به آن لباسی نجیبانه پوشانده اند

بمباران سوریه با رهبری ایالات متحده نشان داد که تاچه حد قدرت های جهانی نسبت به پایان دادن جنگ سوریه بی علاقه اند.

بمباران هدف های دولت سوریه توسط ایالات متحده، انگلیس و فرانسه، یک عمل ناباب و بی اثری است که به عنوان یک حرکت نجیبانه به شمار می آورند. بمباران ، بجای پیشگیری از جنگ بیشتر و بدتر، ادامه درگیری ها را قانونی می کند. در واقع، آنچه این سلاح های مخرب نشان می دهند این است که قدرت های جهانی کمترین علاقه ای به پایان دادن جنگ در سوریه ندارند.

همانند حملات موشکی به اهداف دولت سوریه که دونالد ترامپ یک سال پیش دستورآن را صادر کرده بود، حملات هوایی این بارنیز به طور جدی به ظرفیت نظامی بشار اسد آسیب نرساند و چنین قصدی هم درکار نبود. در عوض، گفته شده است که کارزارهوایی غرب به طور خاص انبار سلاح های شیمیایی را، هدف قرار داده است.

اما حمله سال گذشته به معنای پایان دادن به استفاده اسد از سلاح های شیمیایی نبود؟ و آیا این سلاح هایی نیست که قراربود در سال ۲۰۱۴ تحت نظارت بین المللی نابود شود؟ با این حساب، آیا باید هرسال درماه آوریل انتظار داشته باشیم که مأموریت بمباران هوایی سوریه ادامه یابد تا در نهایت و به طور کامل سلاح شیمیایی اسد نابود شود؟

البته این پرسش مضحکی است، اما این دیدگاه وجوددارد که این نوع حملات چیزی فراتر از تقویت حس جنگ طلبی جناح های درگیر درسوریه و امکان دادن به اسد، و متحدانش نیست که ادعا کنند قربانیان دائمی تجاوز غرب هستند . ازاین گذشته بمباران سوریه توسط هر دو طرف درگیر درمناقشه، باعث ادامه ی بدبختی های روزانه سوریه خواهدشد.

این حملات موشکی برای اولین بار بود که ترزا مِی از بریتانیا و امانوئل مکرن از فرانسه رأ متعهد کرد که نیروهای نظامی خود را در مبارزه با سوریه بکار گیرند و طبق گفته بانو مِی، «به منظور حفاظت از مردم بی گناه در سوریه از مرگ وحشتناک و تلفات ناشی از سلاح های شیمیایی، و همچنین به این دلیل که نمی توانیم اجازه دهیم قوانین بین المللی که مانع از استفاده از این سلاح ها می شود، مورد تخطی قرار گیرد. »

سخنان بانو ترزا مِی هوشمندانه تر از گفته های دانلد ترامپ بودکه در بیانیه خود در مورد حملات موشکی به سوریه خطاب به مردم آمریکا گفت: «امیدوارم روزی ما با روسیه و شاید حتی ایران، همراه شویم اما شاید هم نه.» آشکار است که استدلال بانو مِی استدلال اخلاقی یک رئیس دولت نیست، بلکه فقدان نگرانی اخلاقی جامعه بین الملل درمورد مردم سوریه است.

واقعیت این است که بکارگرفته شدن سه نیروی نظامی قدرتمند جهان، حتی برای کارزار های محدودی مانند این، ببهانه جلوگیری از «فرسایش عُرف جهانی» یعنی عدم استفاده از سلاح های شیمیایی، بسیار نا راحت کننده است. از زمانی که جنگ آغاز شد، رژیم اسد در استفاده ازبمب های وحشتناک وتکرار آن وهمچنین ایجاد گرسنگی جمعی، شکنجه های روزمره هزاران شهروند و محاصره چندین شهر، کشتن صدها هزار نفر و جابجایی بیشتر از نیمی از جمعیت کشور. فاجعه آفریده است با این حال، به نظر نمی رسد هیچیک از این فجایع «نگرانی از فرسایش عُرف بین المللی» راباعث شده باشد و قطعا رهبران غربی را به هیچ اقدام معنی دار برای پایان دادن به جنگ تحریک نکرده است.

برعکس، قدرت های منطقه ای و جهانی اکنون برای بهره برداری های شخصی از سوریه سوء استفاده می کنند و از منطقه خود برای بمباران تکراری سود می برند. تا این لحظه، سوریه توسط رژیم اسد، ایالات متحده، بریتانیا، فرانسه، روسیه، ایران، ترکیه، اسرائیل، عربستان سعودی، اردن، بحرین و امارات متحده عربی بمباران شده است.

به جای محدود کردن جنگ، این آخرین بمباران سوریه، خشونت ناشی از جنگ را عادی می کند. برای لحظه ای سلاح شیمیایی را فراموش کنید. بمباران سوریه توسط قدرت های غربی، دراصل و ازروی وجدان، نزدیک ترین جنگ علیه غیرنظامیان است که خود«نادیده گرفتن عرف بین المللی»است. سیاستمداران ما در اقدام اخیر خود، بمباران سوریه را موفقیت بزرگی برای تمدن ما قلمداد کردند. اما در حقیقت، این بسیار به مرگ ما شبیه است.

فرید ذکریا - واشنگتن پست

انقلاب ریگان به نقطه پایان خود رسیده است

*** دومین دگرگونی در حزب جمهوریخواه کامل می شود.**

*** وقتی پل رایان به اعضای جمهوریخواه کنگره گفت در فاصله گرفتن از ترامپ مختارند ۲۰ درصد از رأی دهندگان حزب خودرا ازدست داد.**

پل رایان، رئیس مجلس نمایندگان آمریکا اعلام بازنشستگی از کنگره کرد، که نشانه ی عملکرد ضعیف بسیاری از جمهوریخواهان در انتخابات میان دوره ای سال جاری است . این تفسیر ممکن است درست باشد، اما استعفای جمهوری خواه ویسکانسین نیز نماد یک تغییر گسترده است که در داخل حزب جمهوریخواه اتفاق افتاده است. این پایان انقلاب ریگان است.

حزب جمهوریخواه دهه ۱۹۵۰ و ۶۰ حزب کسب و کار آمریکایی بود، که ازحمایت گسترده متخصصان و بازرگانان کشور برخوردار بود. این حزب یک اتاق بازرگانی بود که قاطعانه هدفهای تجاری را پشتیبانی می کرد. برای پرداخت مالیات کمتر، کاهش دادن مقررات و مسئولیتهای مالی، چانه میزد.با اینهمه یک حزب اقلیت بود، که تمایل به همراهی با خطوط اساسی «معامله جدید» فرانکلین روزولت داشت. برای درک میزان تاثیر روزولت در سیاست آمریکا در اواسط قرن بیستم، این واقعیت را در نظر بگیرید: از سال ۱۹۳۳ تا ۱۹۶۹ تنها مردانی که کاخ سفید را اشغال کردند، از شاگردان مشتاق روزولت یا، در مورد دوایت آیزنهاور، دست چین شده و تبلیغ شده روزولت بودند. گفته می شود زمانی که ریچارد نیکسون در سال ۱۹۶۹ وارد کاخ سفید شد، پارانویای سالم او رشد کرد زیرا او برطبق دلایلی اعتقاد داشت که او تنها جمهوریخواه دردولت فدرال است که تقریبا نیم قرن با لیبرال ها دمخوربوده است.

در امور خارجی، حزب جمهوریخواه مربوط به دهه ۱۹۵۰ تنها اخیرا از موضع انزواطلبانه خویش پشیمان شده بود اما هنوز در مورد تعامل بین المللی محتاط بود. در حقوق مدنی، حزب پیشرو و فعال بود. قاضی القضات ارل وارن، فرماندار پیشین جمهوریخواه، تصمیم برجسته دادگاه عالی را که دررابطه با پایان دادن به تبعیض نژادی ، بود صادر کرد و آیزنهاور، نیروهای فدرال را به آرکانزاس فرستاد تا این حکم را اجرا کنند.

نیکسون ، اولین دگرگونی را در حزب بوجودآورد. مدت زیادی بود که حزب جمهوری خواه یک حزب ملی گرا و ناسیونالیست شناخته می شد. اما رئیس جمهور دموکرات لیندون ب. جانسون شرایطی را برای جنبش حقوق بشر خلق کرد که باعث چرخش بزرگی در تاریخ آمریکا شد.. دموکرات ها، که تا آن زمان حزب جیم کراو جنوبی بودند، به حزب حقوق مدنی تبدیل گردیدند، در حالی که جمهوریخواهان، حزب لینکلن، منازعه های سفیدپوستان جنوبی علیه قوانین دولت فدرال و حقوق مدنی را منعکس میکردند. اما در سایر زمینه های سیاست داخلی، نیکسون مملکت را به عنوان یک لیبرال اداره می کرد. او آژانس حفاظت از محیط زیست را ایجاد کرد و اقتصاد را همانند هر دموکرات مدیریت کرد. او می گفت: «ما اکنون همه کینز (۱)هستیم».

رییس جمهور رونالد ریگان تمام اقدامات آغازشده بوسیله نیکسون را، به پایان رساند و حزب جمهوریخواه را به یک حزب ایدئولوژیک تبدیل کرد، که به شدت از بازارهای آزاد، تجارت آزاد، دولت محدود و یک شوروشوق بین المللی برای ترویج دموکراسی در خارج از کشور فعالیت می کرد . جمهوری خواهان قدیمی هرگز مؤمنان واقعی نبودند، اما پس از موفقیت انتخاباتی ریگان، به روش حزب اعتقاد پیداکردند، چراکه حزب توانسته بود اتحاد میان جیپر(ریگان) و معاون وی، جورج بوش را باعث شود. تعریف مجدد ریگان از حزب، به عنوان یک سازمان شبه آزادیخواه، تا سال های ریاست جمهوری کلینتون ادامه یافت، هرچند GOP همچنان به پایه ی اجتماعی محافظه کار خود ادامه می داد. رهبران حزب و ایدئولوژی رسمی آنها تابعی از ریگان بودند.

(۱)- جان مینارد کینز اقتصاددان انگلیسی بود که دردهه ۱۹۳۰ اقتصادو تأثیر آنرا برروی هزینه ها و تورم مورد مطالعه قرارداده بود.واشاره نیکسون به آن است که ماآمریکایی ها همه اقتصاددان هستیم .

سپس دانلد ترامپ آمد. در اوایل ترامپ متوجه شد که حزب جمهوری خواه تغییراتی پیدا کرده و ایدئولوژی اصلی حزب ، به اقتصاد کارندارد ، بلکه ناسیونالیسم، نژاد و مذهب را مورد توجه قرار می دهد. اولین مورد مهم سیاسی او، تبعیض نژادی، و ادعای دروغی بود مبنی براینکه رئیس جمهور باراک اوباما مسلمان ومتولد کنیا است.

هنگامی که ترامپ بعنوان نامزد جمهوریخواهان در سال ۲۰۱۶ به مبارزه انتخاباتی پرداخت ، تقریبا به تنهایی در در دفرمول ریگان بود. او چشم انداز اصلاحات امتیازی را رد کرد، در حالی که از مداخلات خارجی و ارتقاء دموکراسی انتقاد می کرد. حتی در اقتصاد بازار آزاد، او با انواع ایده های لیبرال، از جمله هزینه های زیربنایی بزرگ و مراقبت های بهداشتی جهانی، مخالفت داشت.

اما او به طور مداوم در مورد چند موضوع اصلی - مهاجرت، تجارت، نژاد و مذهب عقاید افراطی داشت. در تمام این موارد، او به یک ناسیونالیست، محافظه کار، ضد مهاجر، ضد مسلمان و خط مقدم طرفداری از پلیس تبدیل شده است. و به عنوان یک شخص خارج از جامعه سیاسی ، او ۱۶ تن از جمهوری خواهان با استعداد راکه نامزد ریاست جمهوری بودند شکست داد. لیبرتاریسم، یاطرفداری از آزادیهای فردی، ایدئولوژی بسیاری از رهبران - سناتورها، فرمانداران، واندیشمندان- حزب جمهوری خواه بود اما پیروانش اندک بودند. یک ماه پیش از انتخابات نوامبر ۲۰۱۶ زمانی که همه انتظار داشتند ترامپ شکست خواهد خورد رئیس مجلس نمایندگان پل رایان با اعضای جمهوریخواه کنگره تماس گرفت و به آنها گفت که درفاصله گرفتن از ترامپ آزادند.بعد ازاین تماس، آمار طرفداران رایان در میان رای دهندگان جمهوری خواه تقریبا ۲۰درصدکاهش یافت. اکنون پایه های حزب - افراد مُسن، سفیدپوست و کمتر تحصیل کرده - با ترامپ همراه شده بودند، نه با پل رایان .

رایان اشتباه کرده بود. او ریاکارانه به ریگانیسم، روی آورده و از اعتبار مالی در هنگام انفجار کسری حمایت کرده بود. او یک استراتژیست بد در مجلس قانون گذاری بود، و نتوانست بعد از سال ها آمادگی بیمه سلامت وضع شده درزمان اوباما را لغو کند. .اما او مدافع واقعی و تندوتیز ریگانیسم بود. جانشین او طرفدار تز ریگان نخواهد بود . بااین ترتیب دومین دگرگونی درحزب جمهوری خواه کامل می شود .

پیشنهاد نسخه برجام برای کره شمالی

حسین موسویان دیپلمات سابق جمهوری اسلامی در نشست کره جنوبی پیشنهاد کرد در مذاکرات آینده بین کره شمالی و آمریکا از برجام بعنوان الگو استفاده شود.

حسین موسویان دیپلمات سابق جمهوری اسلامی در سخنرانی خود در نشستی که به میزبانی شورای ملی جمهوری کره از ۱۴ تا ۱۷ آوریل در سئول برگزارشد پیشنهاد کرد درمذاکرات آمریکا وکره شمالی از نسخه برجام بعنوان مدل پیروی شود. برطبق این معاهده که پس از بیست ماه مذاکره بین فرانسه ، آلمان ، انگلستان ، چین ، روسیه و آمریکا باایران بدست آمد وبه برجام(برنامه جامع مشترک) معروف شدبرروی شفافیت ایران درمورد برنامه های هسته ای اش تأکید شد و ایران موظف گردید درهرزمان که بازرسان خواستند از تأسیسات اتمی ایران بازدید کنند مجاز به انجام آن باشند. درعوض قدرتهای بزرگ همه تحریمات دررابطه با فعالیتهای اتمی ایران را لغو کنند. در آن زمان گفته شد که این معاهده بسود سازمان بین المللی انرژی اتمی است زیرا می تواند ایران را که فقط یک سال با ساخت بمب اتم فاصله داشت تحت کنترل و نظارت خود در آورد. هفت موردی که در برجام مورد نظر بود وبعنوان الگو برای مذاکرات امریکا وکره شمالی پیشنهادشده است بقرار زیر است :

۱- پیروی از دیپلماسی ، نه جنگ وتحریم

۲- مذاکرات باید هدفمند باشد وبرحول سازش های دو طرف صورت گیرد. ایران وطرف های مذاکره درسال ۲۰۱۳ خواسته های خودرا برای طرح در گفتگوها روشن ساختند.

۳- پرهیز از زیاده خواهی ها و پیداکردن راه حل ها. هر تعهدی باید برای طرفین از نظر سیاسی قابل دفاع باشدوهرطرف باید بتواند درمقابل مردم خود پیروز جلوه کند.

۴- انتخاب یک راه حل جامع دیپلماتیک و همه جانبه که به صورت گام به گام و متقابل اجرا شود. یکی از دلایلی که برجام در حال حاضر در حال زوال است، این است که کاخ سفید از این اصل پیروی نکرده است. ایران بیشترین امتیازات خود را در مرحله اول اجرای برجام به طرفهای مقابل داد: کاهش ذخایر اورانیوم با غنای پایین، کاهش تعداد سانتریفیوژها و اجرای پروتکل الحاقی برای موافقتنامه آژانس بین المللی انرژی اتمی. ایران پس از آن باید صبر می کرد تا طرف دیگر به تعهد خود برای همکاری های اقتصادی عمل کند، که این همکاری ها روز به روز تحت مدیریت ترامپ کاهش می یابد. برای رسیدن به یک توافقنامه بلند مدت مانند برجام با کره شمالی که در سال های نخست تهدید نیست، اقدامات متقابل تحت قرارداد باید با دقت هماهنگ و به صورت گام به گام مرحله به مرحله اجرا شود.

۵- برای کره شمالی هر تعهدی باید برمبنای عدم اعتماد به آمریکا درمورد زمانی که رهبر ش عوض می شود ویا سیاست خودرا تغییر می دهد صورت بگیرد آمریکا نمی تواند در اجرای تعهداتش برروی توافق هسته ای مورد اعتماد باشد.

۶- مذاکرات باید چند زبانه باشد . دراین مذاکرات باید علاوه برکره شمالی و آمریکا ، کره جنوبی ، ژاپن و دیگر قدرتهایی که دراین مورد نگرانی هایی دارند نیز شرکت داشته باشند.

هر توافقی که فقط بین آمریکا و کره شمالی صورت گیرد از پایداری کمتری برخورداراست.

۷- شورای امنیت سازمان ملل متحد باید قرارداد نهایی را تضمین کند. قراردادی که مورد حمایت شورای امنیت سازمان ملل متحد باشد اعتماد همه طرف ها بویژه کره شمالی را بخود جلب خواهد کردو این اطمینان حاصل می شود که طرف های دیگر قرارداد به تعهدات خود پای بند هستند.

آنچه دربالا خواندید نظریات حسین موسویان دیپلمات سابق جمهوری اسلامی بود که پیش از اعلام نظر کره شمالی ایراد شده بود . اما پس از این اتفاق جالبی افتاد و آن این که برخلاف جمهوری اسلامی ، کره شمالی پیش از مذاکره با آمریکا روز شنبه ۲۱ آوریل اعلام کرد که همه فعالیت های اتمی خودرا متوقف خواهد کرد و از آمریکا می خواهد تا در پیشرفت اقتصاد این کشور سهیم شود.

جمهوری اسلامی اما ، با انعطاف زیادی که اوباما بنفع رژیم ایران به خرج داد سرسختی هایی نشان داد که اگر نمی داد یک سال زودتر برجام به اجرا گذاشته می شد و اینک ترامپ نمی توانست اجرای آن را احتمالا متوقف کند.

هنوز هم برای جمهوری اسلامی فرصت هست که با رفتار منطقی خود بتواند برجام را از نابودی نجات دهد. به شرط اینکه تصمیم گیرندگان ایرانی یک لحظه بفکر مردم ایران بیفتند و از لجاجت و سرسختی دربرابر اروپا و آمریکا بپرهیزند و خرد را بر روابط بین المللی خود حاکم کنند.

دکتر کاظم ودیعی - پاریس

دیپلماسی شربت

اردوغان که ابتدا به بخش غربی درمرز شمال نظر داشت . امروز درقصد دست نهادن برتمام مناطق کرد نشین خط مرز شمالی است تا شاید روزی دمشق به ساز دولت شورشیان وابسته به ترکیه برقصد.

وقتی آمریکا ومؤتلفان ، به بهانه داعش به سوریه آمدند ، هدف نجات عربستان سعودی بود که کباده خلافت اسلامی را در سراسر دنیای اسلام می کشید.

ابوبکر بغدادی ، قلمرو عراق شمالی وسوریه را خاستگاه خلافت اسلام تشخیص داده بودنه ریاض را. یعنی که خاستگاه دین را از خاستگاه امپراتوری اسلامی جدا می دیدو دراین تشخیص اُمویان را درنظر می داشت . جز اینکه امویان در نظام خود بنام اسلام حرف میزدند ودرقدرت سیاسی اِعمال احکام دین را الزاماً بر مصلحت نَظام ترجیح نمی دادند. واین اولین اشتباه ابوبکر بغدادی بود که بسود عربستان سعودی تمام شد. ومی شود تصور کرد که در میان مقامات آمریکایی (۱) که سالها یا ماهها پیش در تقویت و تدارکات برای تنبیه یا هشار به عربستان بودند از بابت عاملان فاجعه دوبرج ؛ نگرانی ها ظهور کرد.که عنان از کفشان دررفته است و دیگر دیر است . پس رفتند به جنگ بااو. اما چرا یک روز آقای اوباما گفت : دفع حرکت داعش دوازده سیزده سال کار دارد. که خود ازاو شنیدم در تلویزیون. چگونه او به این رقم رسیده بود؟

آمریکای قبل از اوباما می شود جرج واکر بوش . او درسال آخر ریاست اش نه از عربستان راضی بود ونه از پیشرفت کار بن لادن. نمی توانست هم درریاض بجنگد وهم در تورابرا.

تورابرا یک آدرس عوضی بود که حقانی افغانستانی - پاکستانی به دستگاه امنیتی پاکستان داده بودو پولش را هم گرفته بود. وارتش پاکستان ران را هدیه آمریکای دوست از طریق ریاض کرده بودند. وآمریکا یقین بر صحت آن داشت . تاروزی که آمریکای اوباما به عوضی بودن آدرس تورابرا پی برد. باقی را می دانید.

حتماً سیمای نگران اوبامارا برتلویزیون ها به هنگام عملیات دستگیری بن لادن دیده اید. این نگرانی از آنجا بود که مبادا این بارهم آدرس عوضی باشد...

دوسال پیش از آمدن اوباما باضافه ۸ سال حکومت او باضافه یک سال حکومت ترامپ می شود یازده سال و باستناد حرفهای اخیر ترامپ هنوز هم گروهک های داعشی کارشان تمام نشده است .

جاذبه آغازی ابوبکر بغدادی بسیاری از جوانان ساکن مستعمرات سابق فرانسه را فریفت .

در محاکمات زبل ترین دستگیر شده ها درفرانسه اسرار و اسنادی ارائه شده است که برای دهه ها داستان نویسی کافی است.

جبریل عمره عضو داعش در اعترافات خود دردادگاه می گوید:

– من بسیار پُرشدم از فلسفه وآرمان داعش . این عین حقیقت است اما آن عهد سپری شد.

کدام عهد؟ عهد تبلیغات انساندوستانه ابوبکر البغدادی. عهد اولیه فساد ناشی از ضعف ریاض و مفتیان کدر بین عربستان.

– نامهارا رها می کنیم (۲) دیگری می گوید : من مسلمان نبودم ، داعشی بودم . پس داعش با دو و یابا چند سیما با شکارهای تروتازه خود حرف میزند .

وهرکس وهرکدام را متناسب با استعداد وخلأیی که داشته است پر می کرده است . اینک دیگران را نقل می کنیم

– رؤیای من درهم شکست

– تبلیغات داعشی مطبوع من بود. از من حرف میزد.

– درانزوای فکری خود از آدمها نفرت داشتم .

– خلیفه اسلام (البغدادی) بمثابه پدرم بود. افرادی را کشتم که از آنها نفرتی نداشتم .

– باساده لوحان به شرط بندی می رفتم برسر فرداها.

– دوخته شده بودم به اخبار تلویزیون خبری فرانسه

– تبلیغات مرا باد می کرد. ضعیف بودم وتحت درمان .

– تردید دارم بر خوشبختی ام .

– مانده بودم بین گفتار های متضاد امام البغدادی که حملات وعملیات تروریستی را دریک کاست نفی می کرد ودر یک کاست دیگر برعکس آن را می گفت .

او می گفت حتی یهودان درحمایت اسلامند.

اینها منقولند از افرادی که هرکدام ده ها ساعت در کمال آزادی وقانونی حرف زده اندوبه سالها زندان محکومند.

اما هدف ما دراین نوشته رساندن این نکته است که آمریکا سه مشکل داشت :

۱– تغییر نظام سعودی نه در مرحله اول . فهماندن به سعودی ها که با این نظام نمی توانید ادامه دهید.

۲– کندن وکندن از بیخ وبن القاعده .

۳– ساقط کردن داعش .

اوباما رفت به کناره گیری از دوستان افراطی ریاض و تل آویو. وهردو شدند دشمن سر او .

اوباما با اسلحه نفت شیستی عربستان را به تنزل عایدات کشاند. وریاض ومسکو دوسالی دربحران ها شدند. اوباما نتانیاهو را تکاند. سیمای اورا در کارِ خانه سازی ها سیاه کرد.

مردم آمریکا باو مفتخر شدند ولی چین اسباب درد سر شد. واو هم ناچار ازبازار اقیانوس آرام حرفها زد. نه چندان مؤثر.

اوباما ایران را با برجام به نیمه، طناب پیچ کرد. اما محافظه کاران درایام صلح هرگز سودبر نیستند. پس عقاب ها جنبیدند ومسائل رو شد که :

– عربستان از دست میرود.

– یهودیان درخطرند.

– ایران در کار تصرف خاورمیانه است .اخبار نادرست مثل :

– بزرگ کردن خطر چین .

– بزرگ کردن خطر ایران .

– از دست رفتن بازارها.

– بزرگ تر ساختن خطر پوتین .

ورسیدند به استراتژی ساخت وپاخت صوری با مسکو برای مهار چین .

Fake News از هرنوع توسعه یافت .

وطبیعی است که مردی مثل ترامپ بایست می آمد علیرغم افکار عمومی.

نتیجه : ترامپ با کودتایی سفید عربستان را راضی به تغییر نظام کرد وملکزاده ای پُر وزن وپُز، ودویست میلیاردی بعرصه قدرت پدر« ملک سلمان گوشه گرفته از عالم» رسید. ترامپ اینک دراعتماد کامل است بر خود . بخصوص دربازار نفت انگ خودرا گذارد. ابتدا با مصاحبه ها خبر داد از کمبود نفت . پس خریداران مهم شروع کردند به خریدن وانبار کردن آن . بهای نفت خود بخود بالارفت . واین غیر مستقیم به عربستان وروسیه سود رسانید. زیرا بهنگام افول بهای بشکه نفت یعنی بعهد اوباما عربستان اندرز مسکو را دائر بر « تولید کمتر ، بهای بیشتر» اعتنا نکرد و زیان ها برد. ترامپ بالغو ممنوعیت حفاری ها ، مسکو را زد.و ریاض را نوازید. وایران پزیان نبرد اما قدری سرخود برمیزان تولید نفت افزود.

آن روزها بهترین اقتصاددان ها بهای نفت را تا ۲۰۳۰ در حد ۵۰ دلار برای هربشکه پیش بینی می کردند وامروز هربشکه نفت به ۷۲/۵۷ دلار رسیده است . اینها همه ازبرکت کودتای سفید ونامرئی ترامپ است .

داعش با چندوچندین نوع دروغ گویی ها به مریدان ، به رسوایی هارفت . مریدان کم شدند. مؤتلفان باهم وبی هم کوبیدند. موصل بازپس گرفته شد.

به ادعای ترکها میدان دادند علیه کردها. اردوغان که ابتدا به بخش غربی درمرز شمال نظر داشت . امروز درقصد دست نهادن برتمام مناطق کرد نشین خط مرز شمالی است تا شاید روزی دمشق به ساز دولت شورشیان وابسته به ترکیه برقصد.

روسها فکر می کردند ایران را همان بازار عراق کافی است . اما ایران اقصادی فکر نمی کرد. خودرا در ساحل مدیترانه شرقی می دید وحتی دید روس ها در سوریه کرد نشین دست اردوغان را باز گذاردند. آمریکا هم موافق استقلال کردها نشد. فریاد « دوستان ما ، کردها» در فرانسه شاید ظاهری بود. زیرا دولت مکرون دست به هیچ اقدام کُرد نواز نزد.

آن بحث ها که بعضی از محافل جنجالی در باب تغییر مرزها می زدند (از باب داعش) به پایان رسید. جز اینکه در مورد اختلافات فلسطین واسرائیل ، ترامپ دررؤیای یک کشور با دو ملت است .

محمود عباس که بسیار درابتدا علیه آن شورید امروز در سکوت است . شاید هم در تأمل بر پیشنهادهای آمریکا.

ملکزاده محمد بن سلمان در باره جنگ با حوثی ها گفت :« این جنگ به ما تحمیل شده است .» پس منتظر آمریکا ست تا در باب یمن دست خودرا رو کند .

مبارزه علیه تروریسم به نتایج خود میرسد. جز اینکه باقی امور و نابسامانی های خاورمیانه در اولویت هستند. بی آنکه راه حل ها وجود داشته باشد.

درتهران حرف از « طرح ایران کوچک » است درتهران حرف از « مقصد ومقصود مذاکره آمریکا واروپا با ایران » است .(کیهان چاپ تهران تحت عنوان ایران کوچک از ضعف ایران در منطقه ومحیط داخلی می نویسد والبته می رسد به حمله آمذریکا وعربستان به ایران ونمی بیند که همان دو فقره ضعف کافی است.)

درایران حرف از فعالیت مطالعات بسیار بی سروصدا در وزارت خارجه است و اینکه ایران سهم دارد در مبارزه با تروریسم داعشی . ایران البته به روایتی دو تا سه هزار تن قربانی داده است . آیا مکرون فرانسه که بدنام نیست ونماینده اروپای متحد است با دعوتی رسمی از سوی آمریکا برای کوچک کردن ایران نیز به سفر آمریکا می رود؟ درتهران ، عصبیتی کاذب پدیدار است ازاین باب که «اندیشکده آمریکایی» نوشته است :« اداره ایران کوچک برای جمهوری اسلامی ازاداره ایران بزرگی که سلیمانی به آن افتخار می کند دشوارتر است .» که حرفی است ... وطرحی ...

واقعیت امر آن است که ایران ولایی خودرا بزرگ دیده است ومی ترسد از اینکه کوچکش کنند. باید پرسید ایران کجاست ؟ مرزهای مشخص آن کدامند؟ بزرگی ایران دردست اندازی ها نیست .که اگر هست دررقابت بادیگران می بازد.

درنگاه آآمریکا امر حزب الله وایران وفلسطین واسرائیل یکی شده است .

یک نکته هست وآن اینکه چرا روسیه درمورد شعار « مرگ بر اسرائیل» به ایران اخطار داده است ؟ آیا مذاکره ازاین جا آغاز می شود یا ازبرجام و خروج ایران از چرخه هسته ای ؟

واقعیت دیگر اختلاف دید رهبر ودولت و سپاه بود که اینک با نزدیک شدن سطحی سپاه بادولت در صددند شاید خود رهبر از اختیارات بسیار خود بکاهد ودست سپاه ودولت در معامله با غرب باز شود« شربت».

اما این طرح « رهبر کوچک» همان طرح «ایران کوچک» نیست ؟ « شربت».

(۱)– این افشاگری ، نخست ازسوی بانو کلینتون صورت گرفت که دموکرات بود ووظیفه داشت چنان کند.

(۲)– نامهارا رها می کنیم بضرورت یک مقاله واین ستون . نگاه کنید به گزارش کار دقیق لوموند زیر نظر دوتن کنجکاو ، بی طرف وناظر شماره دهم آوریل ۲۰۱۸ بعداز محاکمه ای در ۲۰۱۵

گوشه هایی از زندگی رضاشاه کبیر

نمایندگان مجلس درسال،درموقع اعیاد،یایک کارمهمی اگر پیش می آمد،شرفیاب می شدند.آنهم هیأت رئیسهٔ مجلس بادوازده نفر که باید ازمجلس به حکم قرعه انتخاب بشوند،می رفتند وشرفیاب می شدند.یادم نیست چه کاری پیش آمد،مؤتمن الملک[رئیس مجلس] دوازده نفر را به حکم قرعه تعیین کرد،بعد اعلام کردکه پس فرداآقایان حاضربشنوند *ceremonie*(= تشریفات)است.ماوقت داریم حضورشاه شرفیاب بشویم.ساعت هشت صبح آقایانی که به حکم قرعه انتخاب شده اند،بیایندمجلس،به اتفاق رفتیم دربار،مارابردندآنجا،رفتیم اتاق به اصطلاح تالارآئینه،اعضای دربارآمدند ورئیس تشریفات آمد وچه احتراماتی حالا از مؤتمن الملک می شود،من عاجزم از گفتنش،تعظیم وتکریم وخیلی احترام فوق العاده،چای بیاور،شربت بیاور،همه را آوردند.

مؤتمن الملک یک اخلاقی داشت گاهگاهی که فکرمی کرد،اغلب با سبیلهایش بازی می کرد،بعددیدیم که مؤتمن الملک دست کرد توی جیبش وساعت رادرآورد ونگاه کرد وبازگذاشت سرجایش،هی باسبیلهایش بازی کرد باورکنید درفاصلهٔ شایدچنددقیقه گذشت وهمین طوربا سبیلهایش بازی کرد وشاید همه اش ده دقیقه گذشت ازاین قضیّه،بعدساعت را گذاشت توی جیبش وروکرد به آقایان نمایندگان گفت،ده دقیقه ازوقت شرفیابی ما گذشته است،پادشاهی که نمی تواند وقت خودش رامنظم کند،حق انتظار شرفیابی ندارد،پاشویم برویم... همه پاشدندهمراهش راه افتادند.اعضای دربار دویدند جلوش»قربان به عرض رسید،اندرون هستند،دارند تشریف می آورند...»

گفت:غیرممکن است،ده دقیقه وقت من گذشته است.رضاشاه شوخی بردارنبود،هیچکس قدرت نداشت بارضاشاه پهلوی ازاین شوخی ها بکند.

مؤتمن المک افتادجلو، همه همراهش آمدیم.

آن گذشت تقریباً چندین ماه بعد خدایاری کردیک *ceremonie* دیگربود،باز خودم حضورداشتم رضاشاه آمدجلو به مؤتمن الملک گفت:«جناب مؤتمن الملک من به ریاست شماافتخارمی کنم»،به حق خدایک همچنین آدمی بود...این درمجلس ششم بود...(نقل از امیرتیمورکلالی در مصاحبه باتاریخ شفاهی دانشگاه هاروارد)

دراینجا این پرسش مطرح خواهدبود که چگونه بود رضاشاه باآنهمه قدرت وصلابت که خانها وشیوخ ورجال بسیاربانفوذ وقدرتمندرااز میدان بدر کرده بود دربرابر رفتارمؤتمن الملک نه تنهاعکس العمل تندی از خود نشان نداد،بلکه از او آنگونه تجلیل کرد؟پاسخ روشن است،وآن اینکه رضاشاه نسبت به رجال فهیم وپاکدامن ووظیفه شناس،احترام ویژه داشت وچون خود در وقت شناسی بسیاردقیق بود بنابراین نه تنها از رفتار مؤتمن الملک نرنجید بلکه از اینکه می دید او در وقت شناسی آن اندازه پای بندی نشان می دهد که پیهِ همه چیز راحاضر است به تن خود بمالد،احساس خوبی به او دست می دهد،چرا که با توجه به خُلقیّاتش ،برای ساختن ایران نوین به چنین رجالی نیازداشت ودیدیم درزمان سلطنتش ،اغلب موارد، از رجال خوش نام وباتدبیر زمان قاجار بهره گرفت.

******

سپهبد امیر احمدی در کتاب خاطراتش زیر نام «توفان زندگی» نوشته است :

«روزی سرلشکر امیرطهماسبی برای خوش آمد سردارسپه(رضاخان) نقشهٔ آذربایجان راروی ورقهٔ طلایی ترسیم کرده بود وروی اسامی شهرها وقصبات، جواهر نشانده بودودردفتر فرماندهی لشکر به سردارسپه تقدیم کرد،سردارسپه قدری خیره خیره نگاه کرد وگفت:

–اردبیل بزرگتراست یاسراب؟

امیرطهماسبی گفت:اردبیل.

سردارسپه گفت:

–چرادرنقشه ای که تهیّه کرده ای گوهری که روی نام سراب گذاشته ای بزرگتر از گوهری است که روی نام اردبیل است؟»

***

همو باز درجای دیگر کتاب خاطراتش می نویسد:«یک روز رمضان به د ر با ر ر فتم ، سر لشکر سر د ا ر ر فعت وسرلشکر خدایارنیز حضورداشتند،شاه قدم می زد وقدری هم عصبانی به نظر می آمد،سردارر فعت برای خودشیرینی گفت:قربان دیشب باسپهبد به مسجد رفتیم ونماز خواندیم،خیلی دعا به اعلیحضرت کردیم،مردم شب زنده داری می کردند ،عمومابه دعا گویی مشغول بودند،یکمرتبه شاه مُتغیّرشد وگفت:کدام مسجد؟سردارر فعت گفت: مسجدمجد،آنوقت روبه من کرد وگفت: آقای سپهبد، من حالا می فهمم که اشکال کاردرکجاست،من آخوندبازی را می خواهم ازبین ببرم،گفته ام که فرشهارا جمع کنند ومیزوصندلی بچینند،ولی سپهبد ارتش می رود وجانماز پهن می کند وروی زمین پهلوی آخوندها می نشیند،این پیرسگ هم میگوید رفتیم واعلیحضرت را دعا کردیم، چرا رفتید؟».

***

پیش از این نیز اشاره شده بودکه رضاشاه در طرد واژه های بیگانه ی فرنگی وعربی وترکی اززبان پارسی بسیار متعصّب وسختگیربود.ملک الشعرای بهارنیز در همین زمینه در کتاب تاریخ احزاب سیاسی ایران آورده است که: یحیی آرین پور پژوهشگرایرانی ومؤلف اثرمشهور«ازصباتانیما» دریکی از مقالاتش به نام«فرهنگستان ایران»می نویسد:«...به دستور سردارسپه[هنوز به پادشاهی نرسیده بود]،وزارت جنگ باوزارت فرهنگ مذاکره ومکاتبه کردوقرارشدانجمنی ازنمایندگان دووزارتخانه تشکیل شودتا به وضع لغات وتثبیت معانی آنها به فارسی اقدام کند.»

اگراینگونه تعصّبات نشانه ی میهن دوستی نیست، پس چیست؟

آن کس که به ایران وفرهنگ ایرانی اینهمه پاس می گذارد،می توان چشم وجدان وانصاف رابست واورا عامل گوش به فرمان بیگانه خواند؟

***

سلیمان بهبودی در کتاب خاطراتش می نویسد:«اولین فرمانده بعدازکودتا درخراسان آقای امیرلشکر خزاعی بود که موردعلاقه بود ومأموریتش هم طولانی شد.چون به کارآن روز می خورد.

درموقع مأموریتش اعلیحضرت همایونی به خراسان تشریف فرماشدند. چندروزکه ازتوقف ایشان گذشت،چون آقای امیرلشکربرای خودش آرامگاه درآستانه تهیّه کرده بود به فکرمی افتدکه با کسب اجازه،برای اعلیحضرت همایونی هم جای مناسبی تهیّه کند. روزآخر که می خواستند به تهران مراجعت کنند،آقای امیرلشکر این موضوع رابه عرض می رساند،ناراحت می شوند ومی فرمایند:

فرماندهی که به جای فرماندهی فکرمُردن است وبرای خودقبرتهیّه می کند،دیگربه دردفرماندهی نمی خورد. به تهران که تشریف فرماشدند،مشارٌالیه راتغییرسمت دادند.».

ادامه دارد

آشنایی با خدمتگزاران ایران و دیپلماتهایی که محبوبیت جهانی داشتند.

ابراز شهامت درلحظه های بی نظیر تاریخ معاصر ایران

*** دکتر صدیقی چگونه درلحظات بحرانی سال ۱۳۵۷ با شاه دیدارکرد ؟**

*** صدیقی گفت : اعلیحضرتا خیروصلاح مملکت دراین است که از ایران خارج نشوید**

*** پادشاه فقید ایران در خاطراتش نوشت : صدیقی مُصرّانه می خواست کشوررا ترک نکنم او یک وطن پرست بود.**

ناصرامینی (دیپلمات سابق) – پاریس

یادآوری :

آنچه درزیر میآید شاید برای بعضی از ایران یاران خوشایند نباشد. آزادی منعکس کننده حقایق تاریخ معاصر است . تاریخ را برای خوشایند کسی نمی نویسند. تاریخ را برای راهنمایی و عبرت آیندگان می نویسند تا اگر رویدادی ، تلخ است تکرار نشود و اگر شیرین است ادامه یابد.

ماهنامه آزادی

دکتر صدیقی

در آذرماه ۱۳۵۷ دوماه قبل از وقوع انقلاب درایران به دعوت پاد شاه ، دکتر صدیقی برای قبول نخست وزیری بکاخ سلطنتی رفت . دکتر علی امینی وعبدالله انتظام نیز بااو بودند. استادِ دل نگران برای ایران ، چنین گفت :

اعلیحضرتا خیر وصلاح مملکت دراین است که از ایران خارج نشوید به این شرط آماده پذیرفتن نخست وزیری هستم.

چگونگی‌دیدارشاه‌ودکترصدیقی

« ایران وطن من است . ومن به ایرانی بودن خود افتخار می کنم . حتی اگر این امر به بهای جان من تمام شود. چون من هرچه دارم از این آب وخاک است .»

غلامحسین‌صدیقی

دکتر غلامحسین صدیقی ، به تمام معنی صدیق ودانشمند بود. از نظر اخلاق ووقار وشخصیت ، یکی از معدود مردان ایران است که وقتی پا به هر جمعی می گذاشت ، پیرو جوان و عالِم و عامی ، تحت تأثیر ادب و کلام و وقار او قرار می گرفتند.

درباره ی دعوت شاه از دکتر صدیقی برای قبول سمَتِ نخست وزیری و تشکیل کابینه ائتلاف ملی ، چه در آن زمان بحرانی وچه در سالهای بعد از ۱۳۵۷ ، درروزنامه ها ، مجله ها ، و کتابها مطالبی آمده که نمی توان گفت بیانگر تمامی واقعیات هستند یاخیر.

شاه در خاطرات خود ، از دکتر صدیقی بعنوان یک وطن پرست یادکرده ومی نویسد: «دکتر صدیقی تنها کسی بود که در آن شرایط از من مُصرانه می خواست کشوررا ترک نکنم . ولی نظر او این بود که من اختیارات خودرا به یک شورای سلطنتی تفویض نمایم . این پیشنهاد به این معنی بود که من شایستگی و توانایی انجام وظایف سلطنت را ندارم .»

زنده یاد صدیقی در هنگام خطر ، خودرا سرباز راه آزادی و سعادت ملت ایران می دانست و با همه وجود ، همه هستی خودرا نثار ایران می کرد. او گفته است : « سیاستمدار یا سیاست شناس (نظر دکتر صدیقی) مسئول وخدمتگزار ، وجاهت ملی را قطعاً برای داخل گور خویش لازم ندارد واگر زمان خوبی برای سرمایه مهم و دیرِیاب بتوان تعیین کرد آن زمان حتماً لحظاتی است که کشتی مُلک وملت در گرداب مرگ خیز نشسته ... »

دراین زمینه سرهنگ غلامرضا نجاتی ، مصاحبه خودرا با استاد دکتر صدیقی در صفحه ۳۲۱ از جلد دوم کتاب تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران چنین آورده است: « به شاه گفتم خیر وصلاح کشور دراین است که از قلمرو ایران خارج نشوید. ودر صورت لزوم ، به جزیره کیش بروید. با کسانی که مورد اعتماد جامعه هستند مشورت کنید. هنگامی که مصالح ومنافع مملکت در میان است باید فداکاری کردواز همه چیز گذشت .. « منظور من از ماندن شاه در آن موقع ادامه سلطنت او نبود. شاه دیگر ماندنی نبود. او بعداز (کودتای !) ۲۸ امرداد مشروعیت خودرا از دست داده بود . ولی رفتن او باید درمحیطی آرام و از طریق همه پرسی مردم ایران و با حضور خوداو در کشور انجام می گرفت .... من یقین داشتم که با رفتن شاه ازایران ، به ترتیبی که رفت ، ارتش ونیروهای انتظامی متلاشی می شوند. سلاحهای فراوانی به دست نااهلان می افتد و امنیت مملکت دچار مخاطره می گشت . دشمنان ایران سر ، بلند می کردندو با مشکلات زیادی رو برو می شدیم .... من تصدیق می کنم که ارتش و نیروهای انتظامی مردمی نبود. شاه باعنوان تشریفاتی ، فرمانده کل قوا ارتش را به منظور انجام مقاصد خود ، دراختیار گرفته بود. بیشتر افسران دررده های بالا، صلاحیت ادامه خدمت نداشتند. ولی این ارتش هرچه بود ، در اختیار شاه قرار داشت وازاو فرمان می گرفت . در نتیجه بارفتن او متلاشی می شد ، که شد. سوءتعبیر نشود. من ماندن شاه را بطور موقت به صلاح مملکت می دانستم. من خود ، سالیان دراز علیه استبداد شاه مبارزه کردم . پنج بار بفرمان او زندانی شدم . ولی معتقد بودم که در آن شرایط و اوضاع ، باید ارتش را حفظ کرد وپس از تعیین تکلیف رژیم مملکت ورفتن شاه ، آن را تصفیه نمود.... من داعیه نخست وزیری نداشتم . قصدم خدمت به مملکت بود و آینده نشان د اد تاچه حد مُحق بوده ام .»

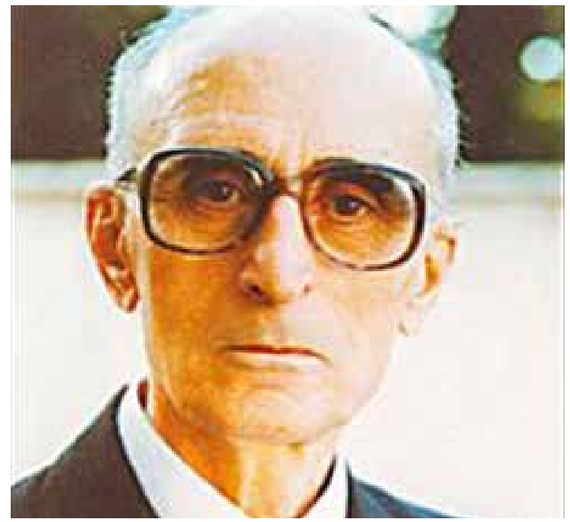

وقتی که اوضاع کشور به مراحل بحرانیِ رسیده ودولت نظامی ازهاری عملاً شکست خورده بود ، روزی دکتر امینی دردیدار باشاه نام دکتر صدیقی را برای نخست وزیری به میان آورد. وزیر کشور دکتر مصدق ، جامعه شناس برجسته ومؤمن به قانون اساسی که مدتی از سیاست رانده شده و به تدریس وتحقیق مشغول بود. مقاله هایش در نشریه های خارجی به چاپ می رسید ودرتدوین لغت نامه ی دهخدا همکاری می کرد.

هنگامی که نام دکتر صدیقی برده شد شاه با عصبانیت گفت : صدیقی ؟ حالا کار من بجایی رسیده که از این میرزای جامعه شناس کمک بخواهم ؟ دکتر امینی گفت : مملکت به او نیاز دارد . مسئله شما نیستید. مسئله ی وطن است . مردم هستند. شاه یک شب دراین باره فکر کرد و سرانجام به دکتر امینی اطلاع داد که حاضر است صدیقی را ببیند. دکتر امینی و عبدالله انتظام بادکتر صدیقی تماس گرفتندوسپس به دیدارش رفتند. استاد دل نگران برای ایران با معیارهای انسانی خود حوادث را ارزیابی می کردووقتی صحبت از ملاقات او با شاه شد باکمال آرامش گفت : اورا می بینم تا حرفهایم را بزنم . ولی شرطش این است که هردوی شما حاضر باشید.دریک روز سرد آذرماه دکتر صدیقی به اتفاق امینی وانتظام به دیدن شاه رفت .ملاقات ، کاملا خشک ورسمی بود.صدیقی نشست وشاه شروع به سخن گفتن کرد: دراین مدت چه می کردید آقای دکتر؟ ظاهراً دردانشگاه مشغول بودید؟ دکتر صدیقی پاسخ داد: به لطف اعلیحضرت گاه در زندان قزل قلعه و قصر بودم وگاه در حصاری که ساواک شما در دانشگاه وگرد خانه ام برپا کرده بودروزگار می گذراندم که نتیجه اش عاید حضرتعالی شده است . شاه گفت : گلایه هارا کنار بگذاریم . باید وطن را نجات داد . دکتر صدیقی گفت : برای نجات وطن نمی شود گذشته را کنار گذاشت . شما اگر مطابق قانون اساسی رفتار کرده بودید امروز کسی علیه قانون اساسی سخن نمی گفت . شما نخواستید پادشاه مشروطه باشید. خواستید حکومت کنید. وهمین باعث بی اعتباری سلطنت شد. مردم به سلطنت مؤمن بودند . شما کاری کردید که دولتی ها تبدیل به کارگزاران شاه شدند. نه خدمتگزاران ملت . بااین روش ، معلوم است که مردم ، شمارا مسئول خرابی ها بدانند.

شاه گفت : مگر ما به شما ودکتر مصدق اختیارات ندادیم .؟ استاد سالخورده که باشنیدن نام مصدق به لرزه افتاده بود پاسخ داد : شما اشتباه می کنید آقا! مصدق مردی بزرگ ووارسته بود. او هرگز خواب وخیالی برای شما ندیده بود. در۲۵ امرداد بعداز کودتای شما ، همه به او فشار آوردند که سلطنت را ملغی کند . ولی او این کاررا با وجود آنکه می توانست نکرد. اوومن به قانون اساسی ایمان داشتیم . قانون اساسی درروزی تصویب شد که من بدنیا آمدم. لذا هیچگاه به این قانون مقدس پشت نکرده ام . شما زاهدی ها و هویداهارا ترجیح دادید. شما هرچه رجل آزاده ی وطن پرست بود به زندان انداختید . شما ودستگاه شما ایران را ازهرچه مرد بود خالی کردید. دکتر صدیقی عصبانی شده بود وشاه این مطالب را دریافت و سکوت کرد. شاه پس از سخنان دکتر صدیقی گفت : گمان می کنم اگر از شما دعوت به نخست وزیری کنم برای نجات کشور قدم به پیش خواهید گذاشت . دکتر صدیقی با تأمل پاسخ داد :

من برای نجات وطنم حاضرم جانم را و این دوپاره استخوان ناچیزرا فدا کنم . ولی امروز باید دید چه چیز در خطر است . مملکت یا مصالح گر وهی ؟ اگر می خواهید که واقعاً مملکت به آرامش برسد وکار ازاین بدتر نشود ، نخست باید خودتان گذشت کنید.

شاه که متوجه شده بود دکتر صدیقی تا حدودی ناراحت شده است ، سعی کرد بااو رشته ی ارتباط را دوباره برقرار کند. لذا با تبسمی گفت : خب دکتر! شرط شما برای قبول نخست وزیری چیست ؟

دکتر صدیقی پاسخ داد : البته من باید مدتی فکر کنم ولی به اعتقاد من اولین شرط برای آرام شدن کشور ، تشکیل شورای سلطنت و استراحت حضرتعالی است . شاه گفت : شورای سلطنت ؟ آن هم درزمان حیات من ؟ مگر آدم زنده وکیل ووصی می خواهد؟

سپس درنگی کرد و افزود: شما معتقدید که من باید ازایران بروم و شورای سلطنت تشکیل شود یا درایران بمانم ؟

دکتر صدیقی پاسخ داد : مهم تفویض اختیارات شما به شورای سلطنت است . در کجا بودن شما چندان مهم نیست . مسئله ی مهم وجود هیئتی است از سوی دولت نزد شما که در واقع کار رابط را بازی کند. همچنین لغو حکومت نظامی . شاه برآشفت وگفت : می خواهید مرا کنترل کنید ؟ دکتر صدیقی گفت : غرض کنترل بعضی از مفسدین است که امکان دارد اعلیحضرت را دچار خیالات ناصواب کنند.وخدای ناکرده وضعی شبیه به ۲۸ امرداد بوجود آورند. سرانجام در پنجمین جلسه ی ملاقات باشاه که در ۷ دی ماه ۱۳۵۷ صورت گرفت دکتر صدیقی باز چند شرط برای قبول نخست وزیری مطرح کرد نخست این که شاه به منظور کنترل ارتش در ایران بماند. ودرصورت لزوم به جزیره ی کیش برود. دوم این که شورای سلطنت تشکیل شودتا به امور مربوط به مقام سلطنت بپردازد ونقش رابط با شاه را ایفا کند. سوم اینکه دارایی های خانواده ی سلطنتی به دولت بازگردانده شودوافسران ارشد ارتش که در سرکوب مخالفان دخالت داشتند محاکمه شوند.

آخرین هیئت وزیران دکترمصدق

سرانجام تنی چند از مشاوران ارتش معتقد بودند که صدیقی مرد این میدان نیست . نخست به دلیل این که سالخورده است . دوم بعلت پای بند بودن بیش از اندازه ی او به قانون ومهم تر اینکه نظامیان حاضر نبودند دستورات مردی را اطاعت کنند که روزگاری دست راست دکتر مصدق بوده وهرگز ازاین راه از رهبر ملی ایران روی بر نتافته است . شاه برسردوراهی قرار گرفته بود ونمی دانست آیا این خطررا بپذیرد وکشوررا به دست مردی بسپارد که در ۲۵ سال گذشته بزرگترین ناراحتی ها و شکنجه وزندان را تحمل کرده بود ، یا پیشنهاد نظامیان را بپذیرد وارتشبد اویسی را برسر کار آورد. شاه هیچکدام ازاین ۵ شرط را نپذیرفت ودرنتیجه دکتر صدیقی نیز انصراف خود راازقبول نخست وزیری اعلام کرد.

(پس از پیروزی انقلاب مهندس بازرگان ازدکترصدیقی برای شرکت دردولت موقت دعوت بعمل آورد که مورد قبول او قرار نگرفت .)

دکتر غلامحسین صدیقی را می توان یکی ازبرجسته ترین سیاستمداران تاریخ معاصر بشمار آورد که همیشه نام نیکش درتاریخ ایران خواهد ماند. پیام مردانی مانند صدیقی برای نسل امروز این است که حتی در بدترین شرایط باید برای رسیدن به آزادی ودموکراسی مبارزه کرد. از ناملایمت ها نهراسید وناامید نشد وپاکی وشرافت خودرا حفظ نمود . زیرا هر مبارز به سهم خود درایجاد تحولات سیاسی واجتماعی تأثیر گذار است ولازم نیست که انسان نتیجه ی تلاش هایش رادرزمان زندگانی خود مشاهده کند . تاریخ بهترین داور است وهرگز اشتباه نمی کند.

روانشاد دکتر شمس الدین امیر علائی درشب چهلم درگذشت استاد دکتر صدیقی گفته بود« ... درباره ی دکتر صدیقی که دربرهه ای اززمان همسنگر وهمفکر دکتر مصدق بود واز صفات پسندیده او باید بگویم انسانی بحد کمال ،

ودوستی کم مثال بود. دانش واخلاق رادریک راستا قرار می داد. وروی یک خط منطبق می نمود. دانشمندی که دانشش در خدمت وطن بود. .. او شاگرد مکتب مصدق بود. یعنی مکتب تقوی ، فداکاری ، میهن دوستی ، شرف و ضد استعماری وضد بیگانه پرستی و جویای حق وحقیقت ... دکتر صدیقی اززمره ی اشخاص نیکنام است که پاک بدنیا آمد و پاک ازدنیارفت .»

درگذشت دکترصدیقی

قلب تپنده ی این اسطوره دانش روز دوشنبه نهم اردیبهشت ۱۳۷۰ درتهران از تپش باز ایستاد . عشق ایران آن چنان در جان او ریشه داشت که در آخرین لحظات ودرزیر چادر اکسیژن فریاد برآورد : پاینده باد ایران ! پیکر صدیقی روز دهم اردیبهشت ۱۳۷۰ درمیان اندوه چندهزارنفری دوستدارانش درحالیکه درتابوتی ، پیچیده درپرچم سه رنگ ایران که او درتمام عمرش بی حدومرز آن را می پرستید به ابن بابویه تشییع گردید ودر آنجا به خاک سپرده شد. صدیقی نمونه عالی آن شخصیتی است که در عرف سیاسی ما رجل ملی نامیده می شود. امروز برمزار آن استاد عشق واندیشه ، تنها سنگ خارایی که عبارت دکتر غلامحسین صدیقی بر آن حک شده خودنمایی می کند.

درشماره های بعد به شرح زندگی خدمتگزاران دیگر خواهیم پرداخت.

برگرفته از:- خلاصه ی کتاب یادنامه استاد دکتر غلامحسین صدیقی انتشارات چاپخش تهران آذرماه ۱۳۵۷ - جلد دوم کتاب تاریخ سیاسی ۲۵ ساله ایران تألیف سرهنگ غلامرضا نجاتی

درأم القرای اسلامی چه خبر

تیمور شهابی

نزدیک است

آنچه هم اکنون در ایران اسلامی عزیز میگذرد , نشانه بارزی از فرو پاشی رژیم آخوندها و اسلام امتی و امت اسلامی میباشد. چهل سال است که هیئت روضه خوانان و عزاداران دیوانه و امت پا منبری، راه خرد ورزی و پیشرفت فکری و روحی را با هر بهانه و دستک دمبکی تنگ کرده است. طبیعتاً حالا این مکتب باورهای قاراشمیش ، با خفت و خاری به روغن سوزی افتاده و از کف ، سوراخ شده است. خب طبیعتاً هیئت حاکمه اسلامی دنبال هر راهی است تا موجودیت بی ارزش و انگلی خود را با سماجت هر چه تمامتر حفظ کند. درون ایران که اوضاع معلوم است ، سرکوب هر نوع اعتراضی با زندان و جریمه و غل و زنجیر حتی در مواردی که مردم خواستار حقوق قانونی خود مثل دستمزدهای عقبمانده هستند و در بیرون هم عده ای که در باطن از بیخ امتی و در ظاهر فکل و کراوات و عینک میزنند ، کوشش در نگهداری این فاجعه تاریخی دارند. یا جیره خوار آخوندها هستند یا مجذوب ولایت و یا هر دو. هنوز اصرار دارند که رژیم قابلیت و توانایی اصلاحات و تغییرات را دارد. چپ و راست به رهبر معظم انقلاب با شکوه اعلامیه و هشدار میدهند که اگر تغییراساسی در رفتار رژیم داده نشود، کاروان انقلاب سرنگون خواهد شد. ماله کشان حرفه ای هم که با لولوی سر خرمن سوریه ای شدن ایران هر گونه جهشی را در راه انقلابی دیگر منع و سرزنش میکنند. برای مثال نهضت آزادی ایران با انتشار بیانیه ای به مناسبت سال نوی شمسی خواستار بازگشت صادقانه !!! به اصول قانون اساسی شد و پیشنهاد کرد که تحقق حقوق و حاکمیت ملت یگانه راهی است که می‌تواند کشور عزیزمان را از افتادن به ورطه فروپاشی اجتماعی و اقتصادی نجات دهد و در همین راستا بر تداوم راه حل‌های تدریجی و اصلاح طلبانه، از کنش‌گران و گروه‌های سیاسی ایران می‌خواهد که در عرصه مناسبات سیاسی شکیبا بوده، نگذارند که ابتکار عمل از ماهیت درون‌زا و مسالمت‌آمیز خارج شده، به دست جریاناتی افتد که دغدغه‌ای برای منافع ملی، دمکراسی و امنیت عمومی ندارند؟؟؟.

بعله این نهضت آزادی ایران ته مانده های روشنفکران ملی - مذهبی اسلامزده میباشند که یکی از بانیان انقلاب باشکوه اسلامی و تیره روزی ایران هستند. قانون اساسی ایران بدرد لای دیوار هم نمیخورد چه رسد به اینکه تضمین کننده تحقق حقوق و حاکمیت ملت باشد. کدام منافع ملی ؟ کدام دموکراسی؟ کدام اقتصاد؟ بعد این استادان از همه انتظار شکیبایی دارند . ترشحات مغزی این نهضت با همه درجه دکتر مهندسی نمایانگر بلاهت و بیخردی آنان است. آیا واقعاً انتظار دارند که فساد ریشه ای اخلاقی و اجتماعی این جماعت سینه زن بعد از چهل سال یکشبه عوض شود؟ آن جریاناتی که « دغدغه‌ای برای منافع ملی، دمکراسی و امنیت عمومی ندارند» وجود ناپاک و اهریمنی رژیم آخوندی و تفکر اسلام سیاسی است که همین نهضت زیر بیرق آنان سینه میزند و گریه زاری میکند. یا این جماعت از قانون اساسی ایران خبر ندارند و یابه روی مبارک نمیآورند . حالت کنونی ایران نتیجه چهار دهه ندانم کاری ، بی عرضگی ، بی لیاقتی و بی خردی امت گوسفند صفت در راستای مزخرفات اسلامی است نه دشمنی یهود و استکبار فلان فلان شده، ریچارد شیردل ، لورنس عربستان و و و و. طبق اصل چهارم قانون بی اساس آخوندی

- کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد، این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهای شورای نگبان است.

خب این موازین اسلامی همه بر مبنای مشتی مهملات و موهومات و روایات من درآوردی است که همه سرچشمه از جریانات شترچرانان بیابانگرد دارد. بعد تازه باید هیئت کپک زده آخوندی که درجه فهم و شعورش معادل کله پاچه موش است و در تمام عمر سرش را از صحرای عربستان بیرون نیاورده است، ویا در مسائل بغرنجی چون احکام بول و غایط و استحاضه فتوی میدهد ، در موارد مملکت داری نظر بدهد؟ در این خیمه شب بازی نجات رژیم که حتی دکتر مموتی چموش به آن انتقاد میکند، ماله کشان خارج نشین با اصولگرایان همصدا شده اند که اشکال کار در نوع رژیم نیست بلکه اشکال در ترکیب دولت است. یکی از این افراد شخصی بنام هوشنگ امیراحمدی است. این جناب که مشغول تدریس در یکی از معتبرترین دانشگاههای دنیا میباشد دلال محبت جمهوری آخوندیست که پیشنهادش برای خروج مملکت از بحران ، جابجایی دولت فعلی با یک دولت نیمه نظامی میباشد. او چنین توجیح میکند :«... دولت روحانی قابلیت رودررویی سیاسی و دیپلماتیک با دولت ترامپ را ندارد و حتی اروپائیان هم دولت روحانی را دیگر جدی نمی‌گیرند و آن را دولت تسلیم می‌دانند.در چنین وضعیتی ایران باید چکار بکند؟ دولتی تشکیل شود که بتواند در مقابل دولت ترامپ عرض اندام کند. مشخصا یک دولت نیمه‌نظامی و یا حداقل دولتی که در آن نظامیان در سیاست خارجی، امنیتی و دفاعی و شاید اقتصادی کشور حرف اول را می‌زنند و حتی چهره اول این سیاست‌ها در دنیا باشند. نظر من یک دولت نظامی نیست بلکه دولتی است که در آن نظامیان نقش مهمی دارند...» به احتمال قوی منظورشان چهره های نکره و میمون نمای سپاه پاسداران اسلامی است. البته استاد ما توضیح ندادند که به چه راهی و با چه ابزاری دولت نیمه نظامی آخوندی- امتی در جامعه جهانی بویژه جلوی حاج آقا ترامپ نامتعادل باید عرض اندام کند. با پول سرشار؟ با اقتصاد برنده؟ با فناوری های جدید؟ با معلومات سرشار سیاستهای پیچیده؟ با سواد درست حسابی؟ بعد در جای دیگر استاد ما فرمودند:»... گاهی فکر می‌کنم اگر مرحوم قوام‌السلطنه، رضاشاه، و یا دکتر امینی در کنار ما بودند چگونه با این وضعیت در حال شکل گیری در داخل و خارج کشور برخورد می‌کردند؟ اطمینان دارم آنها، مخصوصا رضاشاه که اعتقاد راسخ به نظامی‌گری داشت، به طرح من رای مثبت می‌دادند...» اول که اگر آنها زنده میبودند این خرابیها هرگز رخ نمیداد. ابرمرد پهلوی هم ایرانساز و هم ایراندوست بود و نه ویرانگر. دوم که این استاد ما چگونه حال و روز هشتاد سال پیش دنیا را با وضع امروزی مقایسه میکند؟ وای بحال داشجویانی که مجبورند پای منبر این آخوند فکلی بنشینند و به هذیانات او گوش دهند. این جناب مدتی نامزد انتخاباتی مقام ریاست جمهوری آخوندی بود که لابد اگر حالا سر کار میبود، ایران حتماً بهشت اسلامی شده بود. غالباً چون مغزهای پوک امت شهید پرور مثل همدیگر کار میکند و زیر یک بیرق سینه میزند، هم قبیله ای استاد امیرارجمند ما که یکی از سران بزرگ حزب الله در ایران است طرح ایشان را به طریق دیگری بیان کرد که بیگمان همه از یک مرکز مشترک هوچی گری تبلیغ میشود. طبق گزارش خبرانلاین حسین الله‌کرم، از سردسته‌های وحوش حزب اللهی چنین گفت:«...هر کسی می خواهد رئیس جمهور شود باید یکسری ویژگی هایی را داشته باشد، بر این اساس سابقه او، مسئله دوم می شود. حالا اینکه یک نفر با سابقه نظامی می تواند کشور را نجات دهد، به مقطع زمانی و وضعیت کشور بستگی دارد.معتقدم امروز ایران یک قدرت منطقه ای است و اگر وظایف خود را انجام ندهد تجزیه می شود. مردم ، توانمندی آقای سلیمانی را در مسائل استراتژیک دیدند که با به کارگیری نیروهای حتی غیرایرانی اما معتقد به انقلاب اسلامی توانست تحول ایجاد کند یعنی کمترین منابع را از ایران برد و بیشترین سود را برای ایران آورد...»بعله خیلی سود آورده بحدی که مردم در آسایش و امنیت کامل زندگی میکنند. خوانندگان گرامی التفات دارند که هدف این جماعت چیست. زمزمه های مهندسی ریاست جمهوری پاسدار و حزب اللهی مثل سردار سلیمانی جنایتکار. تمام نیروهای سرکوبگر را از سوریه و عراق جمع و جور کرده و به ایران میآورند. شوربختانه هیچ راهی بجز خشونت در برابر این وحوش وجود ندارد که مردم ستمدیده نهایتاً تکلیف حکومت را یکسره خواهند کرد. استمرار طلبان داخلی و خارج نشین هم معتقدند که باید صبر کنند تا علف زیر پایشان سبز شود بلکه شاید به کمک ائمه و امام زمان اوضاع درست شود.

رهایی از اهریمنان نزدیک است.

Teymour_Shahabi@yahoo.com

Facebook.com/TeymourShahabi

یادی از پروفسور فرهنگ مهر

*** دکتر فرهنگ مهر از جان به فرهنگ وادب ایران مهر می ورزید.**

*** او در سیاست و فرهنگ کاردان و نمونه بود**

***دربرابر هر دشواری ایستا و درزدودن دشواریهای دیگران کوشا بود.**

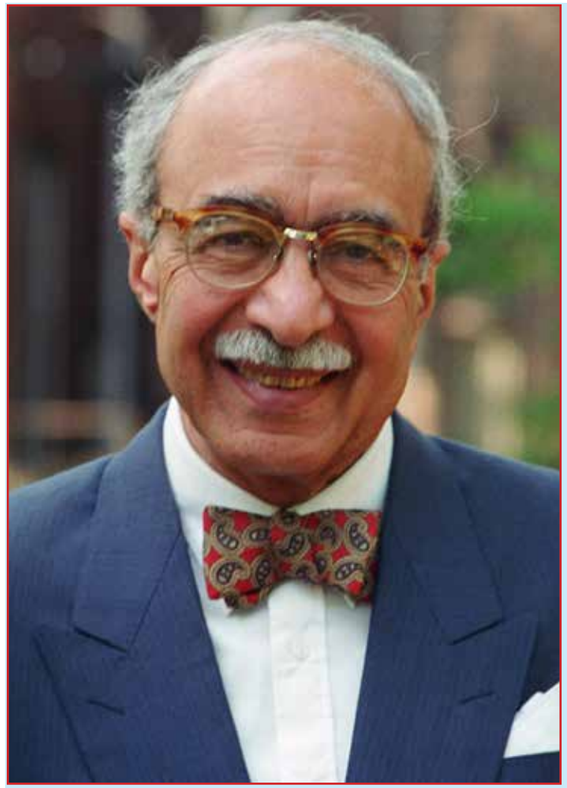

فرهنگ مهر در روز اشتاد ایزد از آذرماه، در تهران، در دامن «پریدخت » و «مهربان مهر» چشم به جهان گشود. در سال ۱۳۴۵ با پریچهر نادری ازدواج کرد و هوده ی این پیوند، سه فرزند بنامهای مهرداد، مهران و میترا است.

فرهنگ مهر با تلاش و کوشش، و تحصیلات عالیه، به آرمان خویش یعنی خدمت به فرهنگ ایران دست یافت، و با تاریخچه ای پربار، در جایگاه های مختلف، خدمات ارزند ه ای به ایران انجام داد، و نقش جهانی خود را نیز ایفاء نمود.

آموزش :

دکتر فرهنگ مهر دوره های آموزشی زیر را دیده است :

هنر سرای عالی (پلی تکنیک) مهندسی مکانیک - ۱۳۲۳

لیسانس: دانشکده حقوق، اقتصاد و علوم سیاسی دانشگاه تهران ۱۳۲۵

فوق لیسانس (LL.M) دانشگاه لندن (L.S.E) ۱۳۳۵

دکترا (PH.D): دانشگاه ساوت همپتون *Southhampton* انگلیس ۱۳۲۷

دکترای افتخاری L.L.D دانشگاه پنسیلوانیا (آمریکا) ۱۳۵۶.

کارهایی که باو واگذارشد:

جایگاه های دانشگاهی واداری دانشگاهی

استاد ممتاز (*Professor Emeritus*) روابط بین المللی در دانشگاه بوستن آمریکا ۱۳۷۷

استاد روابط بین المللی در دانشگاه بوستن ۱۳۷۷- ۱۳۵۹

استاد مدعو در دانشگاه پنسیلوانیا ۱۳۵۸

استاد و رئیس دانشگاه پهلوی (شیراز) ۱۳۵۸- ۱۳۵۰

استاد حقوق در دانشگاه ملی ۱۳۵۰- ۱۳۴۲

استاد مدعو حقوق در دانشگاه تهران ۱۳۵۰- ۱۳۴۸

استاد حقوق کار در دانشکده علوم اداری دانشگاه تهران ۱۳۵۰- ۱۳۴۳

استاد حقوق در مؤسسه حسابرسی شرکت نفت ۱۳۵۰- ۱۳۲۹

استاد حقوق در مدرسه عالی حسابداری تهران ۱۳۵۰- ۱۳۴۲

مؤسس، استاد و رئیس کالج بیمه تهران ۱۳۵۰- ۱۳۴۶

استاد روابط بین المللی در دانشکده افسری ۱۳۵۰- ۱۳۳۸

افزون براین پروفسور فرهنگ مهر در جایگاههای(مقامهای) زیر نیز کوشش های چشمگیری داشته است :

معاون نخست وزیر

کفیل وزرات دارائی و معاون کل وزارت دارائی

معاون فنی وزرات دارائی

مدیر کل امور اقتصادی و انحصاری وزارت دارائی

مدیر کل نفت و روابط خارجی وزارت دارائی

رئیس و مدیر عامل شرکت سهامی بیمه ایران

رئیس هیئت مدیره بانک بیمه ایران

رئیس قسمت معاهدات و روابط صنعتی، شرکت ملی نفت ایران.

پروفسور مهر در بسیاری از پژوهشها و بررسی های دیگر کشورها همدستی (شرکت) داشته است

-سه هفته مطالعه درباره آموزش عالی (رئیس هیئت) در چند شهر معتبر چین ۱۹۷۷.

- دو هفته مطالعه درباره آموزش پزشکی روستائی در تل آویو- اسرائیل ۱۹۷۶.

- سه هفته مطالعه درباره آموزش عالی در مسکو و در آسیای مرکزی ۱۹۷۶.

- سه هفته مطالعه درباره آموزش پزشکی روستائی در دانشگاه اسکندریه (مصر)،به دعوت *W.H.O* (سازمان بهداشت جهانی).

- یک هفته مطالعه درباره آموزش در سودان ۱۹۷۵.

- دو هفته مطالعه درباره آموزش عالی در آلمان ۱۹۷۴.

- سه هفته مطالعه درباره آموزش عالی در انگلستان به دعوت شورای فرهنگی بریتانیا ۱۹۷۴.

- دو ماه استفاده از بورس آیزنهاور برای لیدرهای کشورهای خارج در زمینه های مختلف فرهنگی، مالی، و سیاسی در آمریکا ۱۹۷۵.

نوشته ها:

-«همزبانان من»- کارنامک فرهنگ مهر- ۲۰۱۳

-*"ZOROASTRIAN TRADITION"* چاپ اول ۱۹۹۱ (آمریکا)- چاپ دوم (آمریکا).

-*"COLONIAL LEGACY"* در آمریکا.

-فلسفه زرتشت «دیدی نو از دینی کهن» سه چاپ در آمریکا، هشت چاپ در تهران ۱۹۸۹

-«نظریه تاریخ اقتصاد» نوشته جان هیکس، ترجمه فرهنگ مهر، چاپ دانشگاه پهلوی ۱۹۷۶.

-«شرکت های دولتی» چاپ دانشگاه تهران ۱۹۶۶.

-«بیمه های اجتماعی» چاپ کالج بیمه، چاپ اول ۱۹۶۱، چاپ چهارم ۱۹۷۲

-«حقوق کار» چاپ کالج حسابداری شرکت نفت، چاپ اول ۱۹۶۱، چاپ پنجم ۱۹۷۰.

-«سهم زرتشتیان در انقلاب مشروطه ایران» دانشگاه اصفهان ۱۹۵۸.

-فصلنامه انجمن فرهنگ ایران باستان (ایران).

-مجلمه هومتا *"Humata"* فصلنامه انگلیسی و فارسی در آمریکا.

-«مجله اندیشه ها» در ایران.

-بیش از ۷۰ مقاله درباره مسائل حقوقی، اقتصادی، سیاسی و دین زرتشتی در مجلات و روزنامه ها، از آن جمله مقاله ای درباره «زندگی پس از مرگ در دین زرتشتی در: *Madconald Encylopedia of "Death after Life"*

-نقش اسلام در قانون اساسی انقلاب اسلامی ایران در کتاب اسپیریت مترز *"Spirit Matters"*

-مقاله‌ای درباره «شکند گمانیگ وبیجار» چاپ تنسط انمن مطالعات ایرانی رم

-مقاله ای درباره «زبان دری» در یادنامه شادروان جمشید سرو شبان.

-مقالات حقوقی در مجله کانون وکلاء تهران.

بقیه درصفحه ۴۸

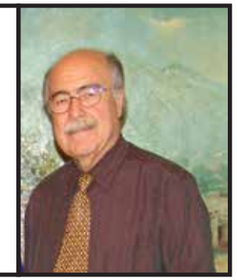

پژوهشی از: ک . هومان

با آغوشی گرم یا به زور شمشیر؟

«با آغوشی گرم یا به زور شمشیر؟».

برخی نوشته اند که ایرانیان در سالهای پایانی ساسانیان به سبب پریشانی وبی سر انجامی وتباهی وفساد که همه ی ارکان دولتی و مذهبی را فرا گرفته بود وجور واستبداد شاهان ساسانی وبد خویی ها ومداخله جویی های مؤبدان در همه ی امور اجتماعی ودولتی، نَفَس مردم را در جهت تأمین عواید ومنافع خود بریده بود واختلافات طبقاتی و دینی واثرات رهنمود های مانی ومزدک درعقاید مردم از یک سو؛ واز سویی دیگرنفوذ عیسویان به ویژه در غرب کشور وپیشرفت آیین بودا در شرق، که از اعتبار ونفوذ آیین زردشت کاسته ودر وحدت باور مذهبی جامعه تزلزل به وجود آمده بود، همه وهمه از عواملی بود که ایرانیان؛ اعراب مسلمان را با آغوش باز پذیرا شده وبه اسلام گرویدند ودلایلی دیگر از همین قبیل.

برای آنکه دانسته باشیم اعراب مسلمان چگونه توانسته بودند بر امپراتوری بزرگی چون ساسانیان غلبه کنند وآن را از پای در آورند؛ وایرانیان چگونه وتحت چه شرایطی ناگزیر به دیانت اسلام گرویدند، بخشی از تاریخ ایران در سالهای پایانی ساسانیان، یعنی از زمان خسرو پرویز را مرور می کنیم.

خسرو پرویزدر سال۵۹۲ م به سلطنت می رسد ودر جنگی که با«هراکلیوس» امپراتور روم شرقی می کند، پس از فراز وفرودها، به سختی شکست می خورد وبه تیسفون(پایتخت)، می گریزد، خسرو به واسطهٔ فرار از میدان جنگ منفور می شود وچون به سرداران خود بدبین شده بود،چند تن از آنان را به زندان می اندازد وچند تنی را هم به قتل میرساند، در همین بحبوحه؛ سرداری به نام«گردان اسپا» فرمانده پادگان تیسفون با توجّه به خطر شورش اشراف ومردم، پیشقدم می شود وخسرو را به زندان می اندازد وابتدا در برابر چشمانش چند تن از فرزندانش از جمله مرداس را که خسرو پرویزبرای جانشینی خود برگزیده بود سر برید وسپس خود اورا به قتل رسانید. پس ازخسرو پرویزپسر دیگر او قباد دوم معروف به شیرویه در سال ۶۲۸م به سلطنت رسید، اما سلطنت او دوامی نداشت و در سال۶۲۹م از بیماری طاعون در گذشت، در۶۲۹م، اردشیر سوم که هفت ساله بود، به شاهی رسید که پس از چند ماه، یکی از سرداران ساسانی به نام«شهر براز» اورا از سلطنت خلع وبه همراه نایب السلطنه اش به قتل رساند وخود را شاه نامید، اما پس از۴۵ روزسلطنت، پُس فرخ نامی از اهل استخر، به همراهی دوبرادر خویش وموافقت نجبا وهیربدان، اورا کشت (۶۳۰م)، پس از شهر براز، به ترتیب پوراندخت، دختر خسرو پرویز(به مدّت یکسال وچند ماه)، پیروز دوم((به مدّت چندماه)، آذر میدخت دختر دیگر خسرو پرویزبه پادشاهی رسیدند، آذر میدخت پس از مدتی کوتاه به دست رستم فرخ زاد فرزند فرخ هرمزد از اسپهبدان خراسان ازسلطنت بر کنار وبه فرمان رستم به چشمان آذر میدخت میل کشیده می شود، از آن پس قدرت واقعی به دست رستم فرخ زاد افتاد واو هر از گاهی با مشورت بزرگان وهیربدان، شاهزاده ای رابر تخت می نشاند، تا اینکه یکی ازنواده های خسرو پرویزرا که از کشتار شیرویه جان بدر برده بود وپنهانی در استخر می زیست وهنوز کودکی نا بالغ بود در سال ۶۳۲م (یکسال پس از در گذشت پیامبر اسلام) با نام یزد گرد سوم بر تخت پادشاهی نشاند، اما اواز سلطنت جز نامی نداشت و قدرت واقعی به دست رستم فرخ زاد بود، در این آشفتگی وهرج ومرج؛ ا ختلاف بزرگان که از پایان عهد خسرو پرویز شدت گرفته بود، در تزلزل قدرت وحاکمیّت ساسانیان نقش بسیار داشت، چنانکه در مدت چهار سال پس از خسرو پرویز(۶۳۲ تا ۶۲۸)، رویهمرفته بیش از ده تن پادشاه بر تخت نشست وعدّه ای مُدّعی نیز در گوشه وکنار، به ویژه در خراسان به دعوی پادشاهی برخاستند.

در چنین اوضاع وشرایطی که درایران به وجود آمده بود، اعرابی که از سده ی سوم میلادی و به مرورزمان صحرای خشک وبی علف شبه جزیره عربستان را ترک وبه نواحی بین النّهرین، سرازیر وساکن شده وسالها خراج گذار دولت ایران ودر بخشی دیگرآن به ویژه درسرزمینهای غرب بین النّهرین (فلسطین وسوریه ی کنونی وپیرامون)، خراج گذار رومیان بودند، با آگاهی ازضعف دولت ساسانیان واختلافات متولیان حکومت، بنا برعادت وفرهنگ غارتگری وچپاول که در شبه جزیرهٔ عربستان رواج داشت، دستبرد هایی را به آبادی ها وقراء ایرانیان آغاز کردند، ودر آن اوضاع آشفته و هر دمبیل، گاه دولت موفق به سرکوب ویا فراری دادن آنان می شد وگاه از پس آنان بر نمی آمد ویا به سهل انگاری برگذار می شد، بدین معنی که دولت ویا مقامی که مُصمم به پیگیری قطعی ومؤثردر سرکوب اعراب غارتگر باشد، در کار نبود.

گفتنی است که دستبُرد وشبیخونهای اعراب آن سوی مرز ایران؛ پیش ازسالهای پایانی ساسانیان نیزجریان داشت،ولی دولت ایران در آن سالها جز در مواردی کوتاه که زاییده ی زمان انتقال سلطنت واختلاف بزرگان درقبول یاردّ نامزد سلطنت در میان بود، اعراب چپاولگررا به سختی سر کوب می کرد.

دکتر عبدالحسین زرکوب دراین باره در کتابش به زمان شاپور دوم اشاره می کند ومی نویسد: «سلطنت واقعی شاپور دوم ازسال ۳۲۵ میلادی و شانزده سالگی وی آغازشد[در یک سالگی به نیابت مادرش به پادشاهی رسیده بود]، سالهایی که قبل از آن بر خاندان ساسانیان گذشت،دوران تسلط بزرگان بود که کشمکش دایم آنها نیز قدرت حکومت را متزلزل می کرد... در مواردی که حوادث ناگهانی روی می داد، مقابله با مشکل، باتأخیر ومسامحه ممکن می شد. این تأخیر ومسامحه در رفع مشکلها به جایی رسید که درآن مدت(۳۰۹تا۳۲۵) حتی اعراب بادیه را از صحراهای بین النهرین واز آن سوی خلیج فارس به قتل وغارت وتاخت وتاز در حریم فرمانروایی ایران وسوسه کرد. در فارس از ریشهر تا اردشیر خوره، مورد تاخت وتاز اعراب عبدالقیس وبحرین واقع شد ودر نواحی بابل قبایل تغلب وبکربن وایل [دیار بکر ازاو نام گرفت که پس از تسلط اعراب بر ساسانیان؛ نامبرده با عشیره اش در این مکان سکونت گزیده بود]، دست به قتل وغارت در بین نواحی بی دفاع مرزی گشودند...این تاخت وتازها قسمتی از سواحل خلیج فارس ونواحی مجاور بابل وحیره را دچار نا امنی کرده بود که در مدت نیابت سلطنت مادر شاپور وسَلطهٔ بزرگان بر امور سلطنت بی مجازات مانده بود ... شاپوربا لشکری بالنسبه اندک اما ورزیده وکار آزموده به دفع متجاوزان پرداخت وآنان را به سختی گوشمالی داد وبسیاری از آنان را به قتل رسانید ویا اسیر ویا تارو مار کرد، چون شانه های اسیران را برای عبرت سایر راهزنان سوراخ کرد واز آن سوراخ ها طناب گذرانید به شاپور ذوالاکتاف مشهور شد... در عهدخسرو پرویز در سالهای۶۰۴و۶۱۱ میلادی چند جنگ کوچک محلی بین قبایل عرب وایرانیان روی داده بود که به نظر ایرانیان چندان مهم نبود». روزگاران، ص۲۰۵

خبرناتوانی و ضعف ساسانیان وهرج ومرجی که بر دربارساسانیان سایه افکنده بود، کم کم به مدینه مرکز خلافت مسلمانان می رسید، اما چون خلافت خود دراین هنگام در گیر اختلافات داخلی بود، از این روتا زمان عمرخلیفهٔ دوم، نه تنها امکان بهره گیری از شرایط نابسامان دربار ساسانی را نیافت، بلکه به موجب نص چند آیه ی قرآن، دین اسلام منحصراً از برای مردم عرب زبان شبه جزیرهٔ عربستان ویمن وعمان و سرزمینهایی بود که اعراب از سده ها پیش در آنجاها سکونت گزیده بودند؛ نه از برای مردم سرزمینهای دیگربا زبان وفرهنگی دیگر، با همه ی این حال غارت وچپاول اعراب چه در زمان پیش وچه در زمان پس از اسلام، نه تنها غیر اخلاقی نبود، بلکه حتا دراسلام نیزبر علیه غیر مسلمان مجاز ووظیفه شمرده میشد! غیر اخلاقی نبودن غارت وچپاول بین اعراب همین بس که به خاطر پیمانی که بین طوایف عرب بسته شده بود، مقرّر گردیده بود که چهار ماه از سال را(ذی القعده، ذی الحجّه، محرّم ورجب) دست از غارت وچپاول بکشند! مفهوم مخالف این پیمان اینکه در سایر ماه های سال؛ چپاول وغارت مُجاز بوده است! نوشته اند در جنگ اُحُد(جنگ بین بت پرستان به سرداری خالد بن ولید ومسلمانان)،اگر محافظین اسلامی مأمور در ارتفاعات؛ به طمع غنایم؛ جای خود را ترک نمی کردند ودر کسب غنایم نمی پرداختند، آن شکست فاحش متوجهٔ رزمندگان اسلام نمی شد ویا غزوات پیامبر اسلام پیش از فتح مکه بیرون از چنان روندی درشبه جزیرهٔ عربستان نبود.

علی دشتی در کتاب ۲۳ سال می نویسد:« از دیر باز میان قبایل اعراب این عادت متداول بود که برای رسیدن به مال ودولت؛ به قبیلهٔ ضعیف تر هجوم کنند ومال وخواسته ی آنها را به چنگ آورند. برای مسلمین یثرب [مدینه] در آن زمان جز این راه، راه دیگری وجود نداشت. از اینجا غزوه های اسلامی آغازشد، غزوه یعنی حملهٔ ناگهانی به کاروان یا قبیلهٔ دیگر وتصاحب اموال وزنان آنها...»، ص ۱۴۵

ابن خلدون می نویسد:« زیرا چون این قوم بر خوی وحشیگری هستند رام شدن وانقیاد گروهی از آنان نسبت به دسته ای دیگر به علت درشتخویی وگردن فرازی وفزون جویی ورقابت وهمچشمی در ریاست؛ از دشوارترین کارهاست . از این رو کمتر تمایلات ایشان در پیرامون یک امر هماهنگ ومتحد می شود». جلد اول مقدمه، فصل بیست وهفتم، ص۲۸۸و۲۸۹، چاپ۱۳۸۲

با در گذشت پیامبر اسلام، نه تنها بین مهاجران وانصاراز اینکه چه کسی واز کدام طیف باید رهبری مسلمانان را بر عهده داشته باشد، اختلاف بود، بلکه در سراسر شبه جزیرهٔ عربستان به جز حجاز، قبایل عرب پیمانی را که با او داشتند، پایان یافته تلقی کردند ویکی از انگیزه های اصلی این باز پس گرفتن پیمان، نگرانی های آنان ودر عین حال حسادت شان از سُلطه جویی فرمانروایان حجاز بود که مدینه را پایتخت خود قرار داده بودند، همان شهری که پیامبر اسلام ده سال پایانی عمر خود را درآن گذرانیده بود، قبایل عرب با خلایی که با در گذشت پیامبراسلام یعنی مرد نیرومند مدینه ومکه به وجود آمده بود، دوباره فرصت عرض اندام یافتند، مردم این قبایل اصولاً تعهّدی نیز در مورد آیین تازه برای خود احساس نمی کردند، بدین ترتیب بود که قبایل بزرگی دریمن ویمامه وعمان از پرداخت مالیات زکوهٔ سر باز زدند و در سراسر شبه جزیرهٔ عربستان به جز در دو شهر مکه ومدینه شورشی فرا گیر به وجود آمد، وپیامبر اسلام ازاین خوی وخصلت اعراب آگاه بود، چنانکه در آیه ۱۴۳سورهٔ آل عمران این چنین آمده است:«و محمد جز پیامبری نیست که پیش از او پیامبرانی نیز گذشتند وپس آیا اگر او بمیرد یا کشته شود شما به آیین اعقاب خود بر می گردید؟ وهرکس به عقب برگردد زیانی به خدا نمی رساند وبه زودی خدا به سپاسگزاران پاداش می دهد». که این آیه در سرزنش کسانی بود که در جنگ اُحُد شرکت نکردند ویا از جنگ فرار کرده وبسیاری به ابوسفیان بُت پرست پناه برده بودند و از او امان خواسته بودند ویا در سورهٔ البرائه؛ آیه۹۷ آمده است:« اعراب در کفر ونفاق سخت ترند...»، که جملگی این آیات وآنچه که دیگران نوشته اند، حکایتگرفرهنگ وخلق وخوی بیابانی وسُست ایمانی اعراب در آن روزگاران بود، به ویژه آنکه در سالهای پایانی حیات پیامبراسلام ویا در زمان خلافت ابوبکرچند تنی از اعراب مدّعی پیامبری شده وپیروانی را نیز به دور خود جمع وبا خلیفه در جنگ وجدال شده بودند که به آن خواهیم پرداخت.

طبری در این باره می نویسد:«قاسم ابن محمد گوید: وقتی پیامبر اسلام در گذشت، بیشتر مردم اسد وغطفان وطیّ، به دور طلیحه[یکی از مدّعیان پیامبری] فراهم آمدند وجز اندکی از این سه قبیله بر دین نماندند، مردم اسد در سمیراء فراهم شدند وفرازه وگروهی از غطفانیان در جنوب طیّبه فراهم آمدند، مردم طیّ در حدود سرزمین خویش اجتماع کردند، مردم ثعلبهٔ بن سعد وعبس در ابرق ربذه گرد آمدند وجمعی از مردم بنی کنانه نیز با آنها شدند وچون جای ماندن نبود، دوگروه شدند وگروهی در ابرق بماندند وگروهی دیگر سوی ذوالقصه شدند وطلیحه؛ حبال را به کمک آنها فرستاد که سالار بنی اسدیان ذوالقصه وجماعت لیثیان ودیلیان ومدلجیان همدست آنها شدند... فرستادگان قبایل از دین برگشته ی اطراف مدینه سوی قوم خویش رفتند وبه آنها خبردادند که در مدینه چندان کس نیست وآنها را به اندیشه ی حمله به مدینه انداختند...»،ویا در جای دیگر می نویسد:« زید ابن اسلم گوید: وقتی پیمبر در گذشت، عامل وی بر قبیلهٔ قضاعه وکلب؛امرو- القیس بن اصبح کلبی بود که از بنی عبدالله بود وعامل طایفهٔ قین، عمروبن حکم بود وعامل طایفهٔ هذیم معاویهٔ بنفلان وائلی بود. گوید: وچنان شد که ودیعهٔ کلبی باآن گروه از کلبیان که پیرو وی بودند از اسلام بگشت وامروُالقیس بر دین خویش بماند، زمیل بن قطبهٔ قینی یا آن گروه از مردم قین که تبعیّت او می کردند از اسلام بگشت وعمرو؛ بردین بماند، معاویه با آن گروه ازسعد هذیم که پیرو او بودند از اسلام بگشت وابوبکربه امروُالقیس بن فلان که بعد ها پدر بزرگ سکینه دختر حسین بن علی شد نامه نوشت که سوی ودیعه تاخت، به عمرو نیز نامه نوشت که با زمیل مقابله کرد ونیز به معاویه عذری نامه نوشت وچون اسامه به سرزمین قضاعه رسید سواران خویش را میانشان فرستاد وگفت کسانی را که بر دین مانده اند در مقابل مُرتدان یاری کنید، مُرتدان فراری شدند وسوی دومه رفتند وبه دور ودیعه فراهم آمدند وسپاه اسامه پیش وی باز گشت واو سوی حمقتین حمله برد وبه طایفهٔ بنی ضبیب جذام وبنی خلیل لخم ویارانشان از قبیلهٔ جذام ولخم دست یافت وبه سلامت وباغنیمت باز گشت». ج ۴ رویه های ۱۳۷۰ و۱۳۷۱

نه تنها در آن ایام، بلکه حتا در آغاز سده ی بیستم میلادی که هنوز دولت عثمانی کنترل بخش بزرگی از شبه جزیرهٔ عربستان را در کنترل خود داشت، عربستان همچنان با قدرت های محلی اداره می شد و به خون ریزی مشغول بودند وهر روز یک قبیله بر قبیلهٔ دیگر یورش می بُرد وبه چپاول وغارت می پرداخت.

در همان گیر ودار، چند تنی در آن شبه جزیره مُدعی پیامبری شدند وکسانی را که ظاهراً دین اسلام را پذیرفته بودند، به سوی خود جلب کردند که از میان آنان چهار تن به نامهای زیر مشهور تر ودارای پیروان پُر شمارتر بودند:

۱.اسود بن کعب عنسی، نخستین کسی بود که در ماه های پایانی زندگی پیامبر اسلام قیام کرد وسرزمین نجران را به تصرف درآورد وبعد به صنعا حمله برد وبا تصرف آن بر تمام سرزمین یمن استیلا یافت وخود را«رحمان الیمن» خواند.

۲.مدعی دیگر پیامبری»ابن خویلد الاسدی» معروف به طلیحه بود، او مردم را ازنماز و روزه معاف داشت،عدّهٔ زیادی ترک مسلمانی کردند وبه رسالت او اقرار کردند.

۳.سومین ومهمترین این مدعیان»ابن کثیر» ملقّب به مُسیلمه بود که پیامبر اسلام به او لقب «کذّاب» داد.ادعای پیامبری اواز همان ماه های آخر عمرپیامبر اسلام آغاز شد، او در سال نهم هجرت در یمامه خروج کرد ومردم بسیاری به او گرویدند ودر زمان ابوبکر پس از چند بار جنگ وشکست سپاهیان خلیفه، آخر الامر شکست خورد وگریخت وکشته شد.

۴- همچنین بانویی به نام «سجاح بنت حارث ملقّب به مُتنبیه» از قبیلهٔ بنی تمیم بود،شمار زیادی به وی گرویدند چنانکه مردم طایفهٔ هزیل که پیش از آن مسیحی شده بودند، دین خود را رها کردند وبه او گرویدند، او خداوند را بیش از هر چیز در آسمان مُتجلی می دید وبه همین جهت به او لقب«رب السحاب» داده بودند، کار این مدعی پیامبری تا به آنجا رسیده بودکه پیروان مُسیلمه به پیامبر خودگفتند که دست ازنبوت بدار واین کار را به این زن پیامبر واگذار .

با ظهور این مُدعیان پیامبری؛ بر تفرقه وتشتّت اعراب شبه جزیره وسر پیچی ازمرکز خلافت در مدینه افزوده شد ودوسال واندی خلافت ابوبکرنخستین خلیفهٔ مسلمانان، به جنگ وجدال با مدعیان پیامبری گذشت، تا اینکه در سال۶۳۴م نوبت خلافت به عمربن خطاب رسید، در چنین اوضاع واحوالی که پس از در گذشت پیامبر اسلام در شبه جزیرهٔ عربستان وهمزمان با آنچه که در دربار ساسانیان جریان داشت، به وجود آمده بود، عمرچاره ی کار را درگرد آوری اعراب زیر یک لواء، با زدن رگ خواب آنان دراشتیاق فراوان شان به چپاول وغارت دید ، از این رو درنگ نکرد، تا با وعده هایی که از چپاول وغارت ثروت ایرانیان به آنان می داد، توانسته باشد قبایل را ازاختلافات وفتنه ها ومخالفت ها وتمرد ها وجنگ وجدال وروی گردانی ازمرکز خلافت در مدینه باز دارد وهمه ی آنها را زیر چتری واحد در آورد.

مسعودی می نویسد:« واقدی در کتاب فتوح الامصار نقل کرده است که عمردر مسجد بپاخاست وحمد وثنای خدا گفت آنگاه کسان را به جهاد خواند وترغیب کرد وگفت:« دیگر حجاز جای ماندن شما نیست وپیمبر صلی الله علیه وسلم فتح قلمرو کسری وقیصر را به شما وعده داده است [نه به موجب نص صریح آیه یا آیه هایی از قرآن، بلکه با یک فتوای فقهی ساختگی از سوی خودش]. به طرف سرزمین ایران حرکت کنید.». مروج الذهب - ج ۱- ص ۶۶۴ چاپ پنجم ۱۳۷۴

طبری می نویسد:« وقتی عُمر خبر یافت که عجمان یزد گرد را به شاهی بر داشته اند، به همه ی عاملان بر ولایات وعُمال قبایل عرب نامه نوشت واین به ذی حجّهٔ سال سیزدهم بود. هنگامی که به حج می رفت، که عمر هرسال به حج می رفت، نوشت که هر که را سلاح یا اسب یا توان جنگ دارد بر گزینید وسوی من فرستید، شتاب کنید، شتاب کنید، وهنگامی که راهی حج بود فرستادگان روان شدند، نخستین گروه از قبایلی آمدند که راه شان از مکه ومدینه می گذشت. آنها که از اهل مدینه یا نیمه راه عراق ومدینه بودند هنگام بازگشت از حج در مدینه پیش وی آمدند وآنها که دورتر بودند به مثنی پیوستند وآنها که پیش عمر آمده بودند گفتند که مردم مجاور آنها باشتاب می آیند[چرا که خبرونوید غارت وچپاول به آنان داده شده بود!]». ج ۴ رویه۱۶۳۰چاپ ۱۳۵۲

در همین اندیشه در ابتدای امرقصد بر شیخون زدنها به هدف دستیابی به غنیمت واسارت انسانها به عنوان برده بود که در اسلام تجویز شده است ، نه ترویج وتبلیغ دیانت اسلام در سرزمین های دیگرواز نژاد وزبانی دیگر، چرا که نص آیه های۱۵۱ سورهٔ بقره که میگوید:«چنانکه، ما پیامبری از خودتان به میان تان فرستادیم تا آیات مارا بر شما بخواند وشما را پاکیزه کند وکتاب وحکمت را به شما بیاموزد وچیزهایی به شما یاد بدهد که نمی دانستید» وآیه ۴ از سورهٔ ابراهیم که میگوید: بقیه درص ۴۸

کوتاه وخواندنی کوتاه و وخواندنی

خانه چند میلیونی

زمانی که جنگهای داخلی درآمریکا به اوج خودرسیده بود ژنرال رابرت لی طرفداربرده داری بود و ارتش جنوبی هارا رهبری می کرد. سرانجام او در گیتزبرگ از ژنرال یولیسیز سایمن گرانت شکست خورد و جنگهای داخلی پایان یافت .

اکنون مجسمه ژنرال لی را دربعضی شهرها پائین کشیده اند. اما خانه ای که لی دوران کودکی خودرا درآن گذراند اینک در الکساندریا ی ویرجینیا به مبلغ ۸/۵ میلیون دلار برای فروش عرضه شده است .

بازگشت به زادگاه

ملاله یوسف زای دختر نوجوانی که درسال ۲۰۱۲ مورد حمله طالبان قرارگرفت و پس از معالجات جایزه صلح نوبل را دریافت کرد اینک برای نخستین بار پس از آن سوء قصد به زادگاه خود درپاکستان بازگشته تا از همشهریانش عیادت کند.. او وقتی در میان شهروندان مینگورا که زادگاه اوست قرارگرفت گفت :« هنوز برای من بسان خواب ورؤیاست . باورم نمی شود که در میان شماها هستم .»

انتخابات درکوستاریکا

درروز اول آوریل ۲۰۱۸ انتخابات ریاست جمهوری در کوستاریکا انجام شد و

مذهب بازنده اصلی بود. بدین ترتیب که دورقیب انتخاباتی ، یکی کشیش فابریسیو الوارادو مونیوز و دیگری یک کاندید چپ میانه بنام کارلوس الوارادو کوسادا بود که وعده داد ازدواج همجنسگرایان را آزادخواهد کرد. و این کاندید چپ میانه برنده انتخابات گردیدوبرمسند ریاست جمهوری تکیه زد. کارلوس الوارادو نویسنده ، شاعر وموسیقیدان والبته سیاستمدارنیز هست

نجات دهنده کودکان

جان ون هالست یک هلندی که جان ۶۰۰ کودک را در زمان هولوکاست نجات داده بود در۲۲ مارس درسن ۱۰۷ سالگی درگذشت . موزه هولوکاست یَدوَشِم اسرائیل با آنکه او یهودی نبود اورا یکی از نیک خواهان ملت اسرائیل لقب داد که درطول جنگ دوم جهانی جان یهودیان را نجات داد.

جمع آوری یک کتاب درهند

یک ناشر هندی که کتابی بنام « رهبران بزرگ» را برای کودکان منتشر کرده بود بخاطر شکایات زیادی که از طرف پدرومادرها صورت گرفت از بازار کتاب جمع آوری کرد. ناشر عکس هیتلر را بعنوان یک رهبر بزرگ برروی جلد چاپ کرده بودو بیوگرافی هیتلررا درکنار بیوگرافی نلسون ماندلا وگاندی در کتاب آورده بود.

تندیسی درتهران و پول سویس

آلبرتو جاکومتی نقاش ومجسمه ساز سوئیسی تندیسی از جنس مفرغ دارد که انسانی را درحال قدم زدن نشان می دهد.

اندازه این تندیس به اندازه واقعی یک انسان است . این مجسمه سالها پیش توسط شهبانو فرح خریداری و هم اکنون در موزه هنرهای معاصر تهران نگهداری می شود. جالب این است که تصویر این مجسمه در پشت اسکناس های یک صدفرانکی سوئیس نقش بسته است .

استخوان ۸۵ هزارساله

احمد بهامیم نویسنده ، پژوهشهایی برروی استخوان انگشت یک انسان که متعلق به ۸۵ هزارسال پیش است انجام داده . این فسیل که درعربستان سعودی کشف شده است احتمالاً متعلق به نخستین انسان هوموساپین است که ثابت می کند انسان هایی دورتراز آنچه تا کنون تصور می شد از قاره آفریقا به نقاط دیگر مهاجرت کرده اند..

کاندیدای زندانی

پرزیدنت لوئیز ایناسیو لولا دوسیلوا رئیس جمهور سابق برزیل که اکنون به جرم فساد درزندان برزیل نگهداری می شود خودرا کاندیدای ریاست جمهوری مجدد برزیل کرده است . حزب کارگران که او عضو آن است این خبررا اعلام کرده و اورا زندانی سیاسی لقب داده است . دادگاه انتخاباتی می تواند به دلیل جرمی که مرتکب شده اورا از شرکت درانتخابات محروم کند. خبرگزاری ایسنا پیش بینی کرده است که این دوست سابق احمدی نژاد می تواند درانتخابات ۲۰۱۸ پیروز شود.

فاجعه در پورتوریکو

سال گذشته چند توفان به پورتوریکو که بخشی از خاک آمریکا به حساب می آید ضربات سهمگینی وارد کرد . ازجمله توفان ماریا بدترین آن بودکه هنوز این منطقه درزیر ضربات سهمگین آن قد راست نکرده است .

بخاطر آماده نبودن مدارس و تعمیر نشدن آنها درحال حاضر بیش از ۳۰۰ مدرسه دراین محدوده تعطیل است و دانش آموزان آن بلاتکلیفند.

جلوگیری ازخشونت باحیوانات

وزارت کشاورزی استرالیا اعلام کرد پس از این اهالی این کشور می توانند بااستفاده از اینترنت و تلفن مواردی از خشونت با حیوانات را که شاهد آن هستند به دولت گزارش کنند. بخصوص درمورد حمل گوسفنداز استرالیا با کشتی به مقصد دیگر کشورها. این تصمیم پس از آن گرفته شد که هزاران گوسفند استرالیائی که با کشتی به قطر فرستاده شده بودند دربین راه تلف شدند.

کشیش و پورنوگرافی!

کشیش و دیپلمات سابق مونسینیور کارلو آلبرتو کپلا *Monsignor Carlo Capella* به دستور واتیکان دستگیر شد. این کشیش متهم است که از کودکان برای ساختن فیلمهای پورنوگرافیک استفاده می کرده است .

کشیش کارلو کپلا مدتی در سفارت واتیکان در آمریکا بعنوان دیپلمات کار می کرد. چنانچه اتهاماتش به اثبات برسد ۲۵ سال زندانی خواهد شد.

رویش گیاه بدون خاک و نور

برای اولین بار دانشمندان موفق شدند سبزی هایی را در قطب جنوب بدون استفاده از خاک و نور آفتاب و مواد شیمیایی برای دفع آفات نباتی به عمل آورند. این پروژه برای زمانی کاربرد خواهد داشت که بخواهند در کرات دیگر روزی روزگاری به رویاندن سبزی دست بزنند.

ملاقات این و اون

کیم جونگ اون رهبر کره شمالی و مون جی- این رهبر کره جنوبی دردیداری که باهم داشتند موافقت کردند که بطور رسمی جنگ بین دوکره تا اواخر

امسال بکلی متوقف شود. اما معلوم نشد چرا باید تا آخر سال صبر کرد و این جنگ که بیشتر بصورت لفظی است ، از همین الآن قطع نمی شود.

نقاش معروف دانمارکی

لاوریتس آندرسن رینگ در۱۵ اوت ۱۸۵۴ دردانمارک متولد شدو بعد بانام **Knud Erik Larsen** بعنوان نقاشی استثنایی شهرت یافت او در ۱۰ سپتامبر ۱۹۳۳ (۷۹ ساله) وفات یافت . او از آکادمی هنرهای زیبای دانمارک فارغ التحصیل شده بودودر نقاشی پیرو سبک« سمبولیسم یانمادگرایی» ورئالیسم اجتماعی بود. او هرگز مواد درسی آکادمی را دنبال نمی کرد و از نظم وانضباطی که بر کلاس درس حاکم بود نفرت داشت .

او عاشق همسر آقای وایلد یکی از نقاشان همکارش شداما چون خانم وایلد به همسرش وفادارماند او سرخورده شدو مدتی افسرده بود.

یکی از شاهکارهای فرهنگ دانمارک، تابلویی است که او بانام « **Summer Day by Roskilde Fjord**» خلق کرده است واکنون جزئی از مجموعه آثار فرهنگی کشور دانمارک در بخش هنرهای تجسمی است .

امنیت اجتماعی مردم آمریکا

سوشال سکوریتی یا امنیت اجتماعی اصل بیست ودوم قانون اعلامیه حقوق بشر جهانی است که می گوید:

« هرکس به عنوان عضوی از جامعه حق برخورداری از امنیت اجتماعی را داردکه ازطریق جامعه محلی ویا همکاری با جامعه بین المللی تأمین می گرددوباید با سازمان و منابع اقتصادی ، وحقوق فرهنگی و اجتماعی شخص درایالت ویا کشوری که درآن اقامت دارد هماهنگ باشد. اقداماتی که برای هرشخص توسط اداره سوشال سکوریتی صورت می گیرد خدمات اجتماعی نام دارد. در آمریکا این خدمات بصورت حقوق ماهیانه ، کوپن دریافت مواد غذایی و دربعضی موارد خدمات پزشکی ارائه می شود. مصوبه سوشال سکوریتی در آمریکا درسال ۱۹۳۵ توسط پرزیدنت فرانکلین روزولت بامضاء رسید و بصورت قانون در آمد.

دربالا تصویری از پشت وروی کارت سوشیال سکوریتی اولیه را می بینید.

خداحافظی فرانسه با تلگراف

فرانسه آخرین تلگراف تاریخ خود را اول ماه مه ارسال کرد.

اپراتور اورنج در ساعت ۲۳ و ۵۹ دقیقه دوشنبه شب اول ماه مه آخرین تلگراف را ارسال کرد و آخرین برگ کتاب تاریخ ۱۳۹ ساله آن را در فرانسه بست.یورو نیوز درادامه این خبر نوشت : خدمت تلگراف از سال ۱۸۷۹ در فرانسه و توسط شرکت تلکام و بعدها اورنج راه‌اندازی شد.

آخرین تلگراف اپراتور اورنج خطاب به کارکنان این شرکت نوشته شده است. آن گونه که یک کارشناس ارتباطات در توئیتر خود منتشر کرده، متن این تگراف بدین شرح است: «آخرین تلگراف امشب ساعت ۲۳:۵۹ ارسال شد-تمام-این خدمت در سال ۱۸۷۹ توسط شرکت اورنج و در مرکز سن میشل پاریس راه‌اندازی شد-تمام» پیامی که حاکی از یک نوستالژی است. «این یک برگ از تاریخ ارتباطات است که به نفع تکنولوژی‌های جدید ورق خورد-تمام-و عرض تشکر و خسته نباشید به همه همکارانی که در ارائه این خدمت تلاش کردند-تمام و پایان»

دانشمندی که آرزوی مرگ دارد

یورونیوز: پیرترین دانشمند استرالیا که دانشگاه محل تدریسش دو سال پیش قصد تعطیلی دفتر کار او را داشت، حالا تصمیم گرفته تا اوایل ماه مه با سفر به سوئیس اقدام به مرگ خودخواسته (اتانازی) کند.

دیوید گودال، که اکنون ۱۰۴ سال دارد بیماری لاعلاج ندارد اما حال جسمانی او رو به وخامت است و به همین دلیل تصمیم گرفته هر چه زودتر با اخذ وقت از یک آژانس مرگ خودخواسته که در بازل سوئیس فعال است به زندگی خود پایان دهد.

او اخیرا در سالگرد تولدش اعلام کرده از این که به این سن رسیده واقعا غمگین است و دوست دارد که بمیرد. بنابر گفته او، سن بالا لزوما غم‌انگیز نیست بلکه دست و پا گیر شدن و ناتوانی غم‌انگیز است.

آقای گودال که یک بوم‌شناس صاحب‌نام به شمار می رود تاکید کرده که به عنوان یک فرد مسن و سالخورده باید از حق شهروندی تعیین نحوه مرگ خود برخوردار باشد.

ماری جوآنا و بیماری ها

قانونگزاران کلرادو قانونی را تصویب کردند که برمبنای آن استفاده از ماری جوانا برای افرادی که به آتیزم دچارند آزاد می شود. در ۲۷ مارس امسال نیز ایالت نیوجرسی اعلام کرد استفاده از ماری جوآنا برای بیماران مبتلا به اضطراب و تشویش و چهار بیماری دیگر آزاد است .

در مینه سوتا نیز بیمارانی که با کم خوابی مواجهندو مبتلایان به آتیزم آزادند که از ماری جوانا استفاده کنند. در بعضی از ایالت ها نیز استفاده از این گیاه بطور کلی آزاد اعلام شده است . زیرا پزشکان براین باورند این گیاه می تواند بسیاری ازبیماریهارا تسکین دهد.

مرورمحرمانه‌سایت‌اینترنتی

بعضی از مرورگرها مانند گوگل کروم و یا سافاری ادعا می کنند که کاربران می توانند بصورتی محرمانه از سایت مورد نظر خود بازدید کنند . آیا این بدان معنی است که دراین فضای محرمانه کسی نمی تواند کاربر را رد گیری کند؟ پاسخ منفی است . این سایت های محرمانه آنطورکه بعضی فکر می کنند در محیط آن از امنیت بیشتری برخوردارند واقعا چنین نیست .

از ۴۶۰ کاربر خواسته شد تا ازطریق ویندوز محرمانه به سایت مورد نظر خودبروند وبعد به سئوالاتی که درباره خصوصی بودن آن ویندوز از آنها می شود پاسخ گویند. بسیاری از کاربران فکر کرده بودند با استفاده از ویندوز محرمانه گوگل ، این مرورگر نمی تواند سابقه

مرور آنهارا درسایتهای مختلف ثبت کند. اما وقتی به قسمت سابقه ویندوز مراجعه کردند مشاهده شد همه سایت های مرور شده در آنجا ثبت شده است . یا یک چهارم کاربران فکر می کردند که آدرس آی .پی آنها در این مرورگرها نشان داده نمی شود که اینهم صحت نداشت .

لذا پژوهشگران دردانشگاه میشیگان پیشنهاد کرده اند تا شرکتهایی که ادعا می کنند ویندوزهایی درمرورگرهای خود دارند که کاربر را درحالت ناشناس وارد دنیای مجازی می کند تعریف شفاف تری از خصوص بودن ویندوزهای مرورگر خود به کاربران بدهند تا باعث سردرگمی نشود

بوی اورانوس

برخلاف بوی خاک یا بوی زمین که خیلی ازما از آن خوشمان می آید و به یاد خاطرات کودکی و بازی کردن در کوچه های خاکی ۵۰-۶۰ سال پیش می اندازد

بوی اورانوس شبیه بوی تخم مرغ گندیده است . دلیل این امر وجود ابرهای محتوی سولفور هیدروژن برفراز این ستاره است .

نام مُلّا بر دره ای از پلوتو

آیا حقیقت دارد که نام ملا نصرالدین برروی یکی از دهانه های ۱۲گانه آتشفشان های بزرگترین ماه سیاره پلوتو گذاشته شده است ؟

پاسخ مثبت است . نصرالدین نام یکی از دهانه های آتشفشان بزرگترین قمر این سیاره است که شارون نام دارد . یازده دهانه دیگر نیز بنام افراد معروف چه حقیقی و چه مجازی نامگذاری شده است . این اسامی توسط ناسا پیشنهاد شده و اتحادیه بین المللی نجوم درسال ۲۰۱۵ آن را تصویب کرده است .

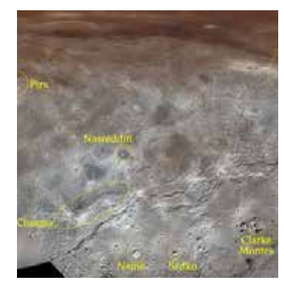

مرگ ومیر ناشی از قرصهای مصنوعی

درحالیکه مرگ و میر ناشی از مواد مخدر در ایالات متحده افزایش یافته است، نقش مواد مخدر مصنوعی - دراین مرگ ومیر ها شفاف ترشده است .محققان در سال ۲۰۱۶، گزارش دادند مرگ ومیر براثر استفاده از مواد افیونی تجویز شده توسط پزشکان ۱۷ هزارو هشتادوهفت مرگ بهمراه داشته ولی مرگ ومیر براثر استفاده از مواد افیونی مصنوعی ۱۹ هزارو۴۱۳ نفر بوده است . این مطالعه بر اساس اطلاعات ارائه شده توسط سیستم سیستم ملی آمار مرگ ومیر درتمام آمریکا ،صورت گرفته است .

پیوند آلت تناسلی

یک سرباز آمریکایی که بر اثر انفجاری در صحنه نبرد درافغانستان به سختی آسیب دیده بود دربیمارستان دانشکده پزشکی جان هاپکینز بستری شد و به مدت ۱۴ ساعت تحت عمل جراحی قرارگرفت تا آلت تناسلی او شامل آلت و بیضه ها که از یک داوطلب اهدا پس ازمرگش ، تهیه شده بود به او پیوند زده شود. آزمایشات برای مطمئن شدن از روال طبیعی ادرار صورت گرفته و گفته می شود تا چهارماه دیگر بیمار قدرت جنسی خودرا نیز باز خواهد یافت . ابن نخستین عمل از پیوند آلت تناسلی است که در جهان صورت می گیرد. یکی از اعضای تیم جراحی درروز ۲۳ آوریل درکنفرانس مطبوعاتی گفت ما بسیار امیدواریم که بیمار زندگی طبیعی خودرا دنبال خواهد کرد.

آلودگی هوا ، قاتل بی صدا

آلودگی هوا درسال ۲۰۱۵ بیش از نه میلیون نفررا بکام مرگ فرستاده است .

از هر ۶ مرگ ناخواسته که در جهان اتفاق می افتد یک مورد آن براثر آلودگی هواست .

آماری که در اکتبر سال گذشته منتشر شد نشان می دهد که این مرگ ومیر بیشتر در کشورهای فقیر صورت می گیرد. والبته بیشتر آمار مرگ ومیر براثر آلودگی هوا مربوط به چین و هندوستان است . درکشورما نیز این آمار بالاست اما دولت درارائه آمارواقعی شفافیت ندارد.

درمان مؤثرتر برای بیماری قند

سلول های مصنوعی ساخته شده در آزمایشگاه می تواند روزی، درمان موثر تر و مناسب تری برای بیماران دیابتی ارائه دهد.

دیابت، که بیش از ۴۰۰ میلیون نفر در سراسر جهان به آن مبتلا هستند، براثر از دست دادن یا نارسایی سلول های بتا که در لوزالمعده انسولین می سازند بوجود می آید برای اولین بار محققان سلول های مصنوعی ایجاد کرده اند که به تقلید از کار سلول های بتا طبیعی، می پردازند وغلظت قند خون را اندازه گیری و آنگاه مقدار مناسب انسولین را ترشح می کنند.

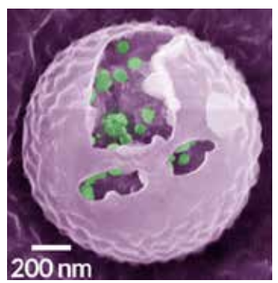

آزمایشات انجام شده برروی موشها نشان می دهد که این سلول ها می توانند قند خون را تا ۵ روز تنظیم کنند، محققان این خبررا را اکتبر سال گذشته در نشریه بیولوژی طب چینی منتشر کردند.

اگر نتایج بدست آمده برروی موشها را روی انسانها بدست بیاورند بیمار مبتلا به دیابت می تواند این سلول های بتای مصنوعی را تزریق کند تا به طور خودکار برای هر روز مقدار قند خون او تنظیم شود.

ضررهای سیگار الکترونیکی

بسیاری از معتادان به سیگار وقتی خبردارشدند که سیگار الکترونیکی یا ئی - سیگار ببازار آمده است بسیار خوشحال شدند و تصورکردند که با این سیگار مصنوعی می توانند عادت خودرا ادامه داده و هیچ نگرانی از مضرات دود سیگار نداشته باشند. کم کم مطالعات نشان داد که این سیگار هم خطراتی دارد. پژوهش های تازه به ما می گوید ئی - سیگار می تواند ریه هارا از کار بیندازد. با بلعیدن دود سیگار الکترونیک ریه ها قادر به دفع سموم نخواهند بود.

موادشیمیایی موجود دراین سیگار می تواند بافتهای ریه را ازکار بیندازد و آن را متورم وبزرگ کند و سرانجام از کار باز دارد.. جوانها که بدون آگاهی از عواقب این سیگار به آن روی آوردند اینک به سیگار معمولی معتاد می شوند. وظیفه والدین است که آنهارا ازاین خطرات آگاه کنند.

بطری پلاستیکی آب مضراست

ذرات ریز پلاستیک در بطری های پلاستیکی محتوی آب که درسراسر جهان فروخته می شوددیده شده است .

دانشمندان اکنون نگران آن هستند که با ورود این ذرات پلاستیکی به معده ما چه اثرات وخیمی ممکن است برجای گذاشته شود.

پژوهشگران ۲۵۰ بطری آب را که از ۹ کشور جمع آوری کرده بودند ودر ۱۱ مؤسسه مختلف پر شده بودند مورد آزمایش قراردادند.. ۹۳ درصد آنها محتوی ذرات پلاستیک بودند. درهرلیتر ازاین آبها حدود ده قطعه پلاستیک بزرگتراز موی انسان و ۳۰۰ قطعه کوچکتر وجودداشت . دانشمندان معمولا به این قطعات کوچک الیاف میکروسکپی پلاستیکی می گویند. هنوز نتایج تحقیقات دراین مورد درهیچ نشریه علمی بچاپ نرسیده است اما پژوهشگران آن را برروی اینترنت منتشر کرده اند.

بیولوژی و شاخه های آن

بیولوژی یکی از اجزاء علوم طبیعی است که به مطالعه حیات و موجودات زنده می پردازد. این رشته از علوم طبیعی شاخه های بسیاری داردکه از آنجمله می توان به تقسیمات زیر اشاره کرد:

آناتومی ، بیو شیمی ،بیولوژی انسانی ، بیو مکانیک ، بیوفیزیک ، بیو تکنولوژی ، سل بیولوژی ، اکولوژی ، ژنتیک ، بیولوژی تکامل ، بیولوژی دریایی ، هماتولوژی سینتتیک بیولوژی ، بیولوژی ملکولی، تاکسیکولوژی ، زولوژی ، زیمولوژی و بسیاری دیگر.

سن بلوغ در پسرودختر

سن بلوغ زمانی است که پسرودختر از نظر جنسی به حد کمال می رسند.این سن در مناطق جغرافیایی مختلف فرق می کند. اما بطور متوسط بین سنین ۱۱ تا ۱۳ سال است .درسن بلوغ دختران با رشد سینه روبرو می شوند و درزیر بغل آنها و بعضی نقاط دیگر بدنشان مو می روید.تخمدان آنها حدود ده برابر بزرگ می شود و به تولید هورمون جنسی می پردازد.

یک سال پس ازرسیدن به سن بلوغ دختران با اولین دوره قاعدگی خود روبرو می شوند.

در پسرها نیز پس از رسیدن به سن بلوغ برصورتشان و درزیر بغل آنها و دراطراف آلت تناسلی شان مو می روید و بیضه های آنها بزرگتر می شودو ساختن اسپرم در بدن آنها آغاز می شود. وقای یک پسر به سن ۱۵ سالگی می رسد بیضه های او قادرند در هرروز ۲۰۰ میلیون اسپرم جدید تولید کنند

انواع کروکودیل ها

کروکودیل ، الیگاتور , کیمن و غریال را برروبهم خانواده کروکودیل می گویند. کروکودیل ها از ۲۰۰ میلیون سال پیش میزیسته اند کروکودیل ها انرژی خودرا از آفتاب کسب می کنند . معمولا صبح ها در کنار رودخانه می خوابند و در اواسط روز برای حنک شدن به داخل رودخانه می خزند. درمواقعی که آب رودخانه بسیار خروشان است و احتمال آن میرود که کروکودیل را واژگون کند کروکودیل مقداری سنگ بزرگ را می بلعد تا بدنش سنگین شودوزیر آب بماند و آب اورا واژگون نسازد..

هوای مرطوب

اگر از سطح زمین تا ده کیلومتر بالا برویم هوا مرطوب است زیرا در این فضا بخار آب همیشه وجوددارد. سئوال این است که تا چه میزان رطوبت دراین فضا موجود است .

دانشمندان محاسبه کرده اند که میزان این رطوبت بحدی است که اگر برسطح کره زمین ببارد تمام کره زمین را به زیر ۲/۵ متر آب فرو می برد. این بخار از سطح دریاها واقیانوس ها و حتی رودخانه ودریاچه ها بر می خیزد و به بالا میرود. گاهی این بخار آب مرئی و بصورت ابر دیده می شودولی در ارتفاعات بالاتر این بخار دیده نمی شود.

درحقیقت ابر بخار آب متراکم است . هوا مانند اسفنج بخار آب را بخود می مکد تا اشباع شود. اگر هواگرمتر شود و منبسط گردد درآن صورت می تواند بخار آب بیشتری را بخود جذب کند.

همکاری دانشجویان دربوستن با « آزادی»

با تشویق پروفسور ساسان طباطبایی از شماره پیشین ماهنامه آزادی همکاری دانشجویان رشته زبان فارسی در کالج بوستون و دانشگاه بوستون با این ماهنامه آغاز شد. این دانشجویان مطالبی را اززبان انگلیسی به فارسی ترجمه کرده و دراختیار « آزادی » قرار می دهند.

همه این دانشجویان غیر ایرانی و یا ایرانیان متولد آمریکاهستند که آموختن زبان پارسی را زیر نظر استاد ساسان طباطبایی آغاز کرده اند. دانشجویان قول داده اند حتی پس از فارغ التحصیل شدن نیز همکاری خودرا با ماهنامه آزادی ادامه دهند. درآینده میز گردهایی با حضور این دانشجویان را شاهد خواهیم بود که طی آن مسائل و مشکلات دانشجویان دردانشگاهها را مورد بحث وبررسی قرار خواهند داد دوتن از این دانشجویان نیز برای پایان نامه تحصیلی خود برروی معماری شیراز تحقیقاتی را آغاز کرده اند که بزودی آن را برای چاپ در آزادی در اختیار ما قرار می دهند.

دکتر ساسان طباطبایی کار مطبوعاتی خودرا زمانی که دانشجوی دانشگاه بوستون بود با روزنامه معتبر کریسشن ساینس مانیتور آغاز کرد و در آن هنگام برای تهیه گزارش به کردستان عراق رفت و با دولت سایه ی آن کشور برهبری جلال طالبانی وهمکارانش گفتگو کرد که برای او اعتبار زیادی بهمراه داشت .

دکتر طباطبائی تا کنون کتابهای متعددی را منتشر کرده است که از آن جمله ترجمه اشعار رودکی به زبان انگلیسی است .

دیوانی هم از اشعار او به زبان انگلیسی منتشر شده است .

دکتر طباطبایی با آنکه از نوجوانی تحصیلات خودرا در آمریکا ادامه داده است اما همچنان به زبان پارسی دلبسته است و کار تدریس کلاس فارسی دانشگاه بوستون و کالج بوستون را سرپرستی می کند.

ماهنامه ی آزادی این همکاری دانشگاهی را ارج می نهد و امیدوار است بتواند از این راه دلگرمی هرچه بیشتر دانش جویان رشته زبان فارسی را فراهم کند.

از پروفسور ساسان طباطبایی نیز سپاسگزاریم که این امکان را برای همکاری بوجود آوردند وبرای ایشان و دانشجویانشان بهروزی وموفقیت بسیار آرزو می کنیم .

درزیر یکی از سروده های استاد طباطبایی را می خوانیم :

دنیای نوشتن

ساسان طباطبایی

باز به نوشتن نشستم
و به دنیای امن خود بازگشتم
دنیایی که من بر آن امیرم

در چرخی که به خواست من میچرخد
پروانه به وصلت شمع میرسد
و درآغوش شعله های او نمیسوزد

باز به نوشتن نشستم
با لغات خود
بر این اقیانوس سفید
قاره ها سرودم
از «ک» و« گ»
کوهسارها ساختم
از «ر» و «ز »
رودبارها ریختم
نقطه را جزیره ای کردم
و خود را بر آن
درکنار همان که من آفریدمش
برای همیشه
تبعید کردم

خطرات ماشین دست خشک کن

ترجمه دانشجویان باستون کالج: از بیزنس انسایدر:

محققان در بخش پزشکی دانشگاه کنتیکت پی بردند که ماشین دست خشک کن باکتری و بیماری پخش میکند. بر اساس مطالعه برروی سی و شش دستشویی دانشگاه، مشخص شد که این دستگاه به گسترش شصت نوع باکتری کمک می کند. این ماشین جریان هوای دستشویی را که پر از ویروس است به اطراف پخش می کند. پیتر سیتلو، گزارشگر اصلی این مطالعه توضیح داد: «در دستشویی باکتریهای زیادی وجود دارند.» اکنون بجای ماشین دست خشک کن، محققان پیشنهاد میکنند که مردم از دستمال کاغذی استفاده کنند.

قطع رابطه مراکش با جمهوری اسلامی

وزارت خارجه مراکش (مغرب) می گوید روابط دیپلماتیک خود را با تهران به دلیل حمایت ایران از جبهه پولیساریو، جنبش استقلال‌طلب صحرای غربی، قطع می‌کند. به گزارش خبرگزاری رویترز ناصر بوریطه، وزیر امور خارجه مراکش به خبرنگاران گفت که کشورش سفارت خود در تهران را تعطیل می‌کند و سفیر ایران را هم از رباط اخراج می‌کند.

آقای بوریطه ایران و متحدش، جنبش حزب‌الله لبنان را متهم کرد که از طریق آموزش و تامین تسلیحات، از جبهه پولیساریو حمایت می‌کنند.

یک فعال حقوق بشر پیاده به ایران آمدو....

یک مرد ایرانی پس از راهپیمایی از سوئد به ایران بازداشت شد

ترجمه ازسایت انگلیسی رادیو فردا توسط دانشجویان باستون کالج: مرکز حقوق بشر ایران در نیویورک گفت که برای پشتیبانی از انتخابات آزاد در ایران کامران قادری شروع به یک راهپیمایی مطبوعاتی از استکهلم به ایران کرد اما پس از ورود به میهن خود بازداشت شد. او یک پرچم ایرانی پیش از انقلاب با شیر و خورشید را با خود حمل میکرد. او در سال ۱۳۹۶ در توییتر نوشت، «برای آزادی پیاده به ایران میروم و قصد دارم که در بالای مقبره کورش کبیر در پاسارگاد در جنوب ایران پرچم کشورم را برافرازم.» به گزارش حقوق بشر، مرزداران او را پس ازورود به ایران بازدشت کردند ولی پس از چند روز او آزادشد. سپس وزارت اطلاعات او را دستگیر کرده و در زندان شهر تبریز حبس کرد. امکان دارد که در آینده به تهران منتقل بشود.

قادری در سن پانزده سالگی به سوئد مهاجرت کرد. همسر و دو فرزندش تابعیت سوئدی دارند ولی او هرگز برای تابعیت اقدام نکرده است.

سئوالهایی که قراراست مولر از ترامپ بپرسددر رسانه ها

دونالد ترامپ، رئیس جمهوری آمریکا تلویحا تایید کرده که باید به سوال‌های هیئت تحقیق ویژه درباره نقش روسیه در انتخابات ریاست جمهوری سال ۲۰۱۶ این کشور، پاسخ دهد.

این سوال‌ها را روزنامه نیویورک تایمز، منتشر کرده بود. آقای ترامپ گفته که درز این سوال‌ها به رسانه‌ها «شرم‌آور» است.

سوال‌ها گویا به دست تیم حقوقی رئیس جمهوری آمریکا رسیده و در این حین کسی آنها را به دست گزارشگران روزنامه نیویورک تایمز رسانده است.

آقای ترامپ شکایت از انتشار این سوال‌ها را در توییتر مطرح و به نوعی تایید کرد که این سوال‌ها اصالت دارند. او معتقد است که روسیه هیچ نقشی در انتخاب شدنش ندارد و کل تحقیقات پاپوش دوختن برای اوست.

هیئت تحقیق همچنین درباره تلاش آقای ترامپ برای جلوگیری از اجرای قانون کندوکاو می‌کند. رئیس پیشین اف‌بی‌آی جیمز کومی گفته که آقای ترامپ از او خواسته بود تا از سر اتهام‌های مشاور امنیت ملی او گذشته و به رئیس جمهوری اعلام وفاداری کند. این اتهام در صورت اثبات جرمی است که به استیضاح می‌انجامد.

آقای مولر همچنین می‌خواهد از آقای ترامپ درباره احتمال همکاری بین کارزار انتخاباتی او و روسیه سوال‌هایی بپرسد.

رئیس جمهوری آمریکا بارها گفته که روسیه هیچ دخالتی در انتخاب شدن او نداشته و آن کشور بیش از اینکه با کارزار انتخاباتی او در تماس باشند با رقبای دموکراتش دست به یکی می‌کردند.

تلگرام درایران فیلتر شد

بی بی سی فارسی: یک روز پس از صدور حکم فیلترینگ تلگرام و آغاز روند مسدودسازی این پیام‌رسان در ایران، دولت در بیانیه‌ای تلویحا از اقدام قضایی علیه این پیام‌رسان انتقاد کرده و مسئولیت تصمیم‌گیری درباره موارد مربوط به تهدید امنیت ملی را وظیفه شورای عالی امنیت ملی خوانده است. دبیرخانه شورای اطلاع رسانی دولت در اطلاعیه‌ای اختلاف نظر درباره «حدود صلاحیت‌ها و تشخیص مصالح عمومی» را علت صدور احکام و اقدامات مختلف و بعضا متعارض در مورد دسترسی عمومی به پایگاه‌ها و شبکه های اجتماعی عنوان کرده است. در این اطلاعیه به پیام‌رسان تلگرام که روز دوشنبه ۱۰ اردیبهشت حکم مسدود شدن آن از سوی مقام‌های قضایی ایران صادر شد، اشاره مستقیمی نشده است. دولت ایران در این اطلاعیه به انتقاد غیر مستقیم بسنده کرده و هیچ اشاره‌ای به تصمیم یا اقدامات احتمالی خود در قبال حکم دادسرای فرهنگ و رسانه تهران نکرده است.

نوشته ای از: جاویدنام دکترخانک عشقی

پارسی بگوئیم وپارسی بنویسیم

قسمت دوازدهم

درشماره گذشته نمونه هایی از نوشته های بزرگان ادب پارسی را درزمینه ی ساده نویسی خواندید. دراین شماره نیز به چند نمونه دیگر اشاره می کنیم :

تاریخ بیهقی:
نوشته ابوالفضل محمدبن حسین بیهقی

تاریخ بیهقی نوشته ابوالفضصل محمدبن حسین بیهقی نوشته ای است روان و ساده وبااین که درنیمه یکم سده پنجم تازی نوشته شده است ولی از سخنان تازی وآرایه های واژگانی آن برکنار واز پارسی سره وشیوه کوتاه نویسی وزیبائی ویژه ای برخورداراست . نمونه ای از نوشته های آن چنین است :

«... چنانکه خواندم دراخبار سامانیان که نصر احمد سامانی هشت ساله بود که از پدر بماند،، که احمد را بشکارگاه بکشتند و دیگرروز آن کودک را برتخت ملک بنشاندند بجای پدر. آن شیربچه ملکزاده ای سخت نیکو برآمد وبرهمه آداب ملوک سوارشده وبی همتا آمد. اما دروی شرارتی ... به افراط بود. فرمانهای عظیم می داد ازسر خشم تا مردم ازوی دررمیدند و به این همه به خرد رجوع کردی ومی دانست که آن اخلاق سخت نا پسندیده است .

یک روز خلوتی کرد با بلعمی که بزرگترووزیر (نخست وزیر) وی بودو بوطَیّب مُصعبی صاحب دیوان رسالت وهردو یگانه روزگار بودند درهمه ادوات فضل وحال خویش به تمامی باایشان براند(براند: بیان کرد.شرح داد.) وگفت می دانم که این که از من می رود(سرمی زند) خطایی بزرگ است ولیکن باخشم خویش برنیایم وچون آتش خشم بنشست پشیمان می شوم ، وچه سوددارد که گردن ها زده باشند وخانمانها بکنده ووچوب بی اندازه بکار برده . تدابیر این کار چیست ؟

ایشان گفتند مگر صواب آن است که خداوند ندیمان خردمندتر ایستاده اند پیش خویس ، که در ایشان با خرد تمام که دارند رحمت و رأفت وحلم باشد ودستوری دهد ایشان را تا بی حشمت چون که خداوند در خشم شود ، به افراط شفاعت کنند ... وی را این اشارت سخت خوش آمد وگفتِ ایشان را بپسندید...»

بخشی از سخنان قابوس بن وشمگیر بن زیار دیلمی

دیگر ازسخنور نامی ونویسنده بزرگ سده پنجم تازی عنصرالمعالی قابوس بن وشمگیر بن زیار دیلمی نویسنده « قابوسنامه» است .

این نوشته که بسادگی وشیوایی وروانی واژگان پارسی پرآوازه است همانا دنباله نوشته های پارسی سده چهارم وپنجم تازیست که درایران روان بوده است ، نوشته ایست که عنصرالمعالی درباره فرهیخت (فرهیختن : تربیت کردن ادب کردن) فرزندش گیلانشاه نوشته وازسخنان ساده وگیرا برخوردار وبفرازنای پروردگی وسرآمدگی می رسد. پاره ای از نوشته های آن چنین است :

«... باید که هرچه آموختنی باشد ازفضل وهنر ، فرزندرا همه بیاموزی تا حق پدری وشفقت پدری بجای آورده باشی ، که از ح.ادث عالم ایمن نتوان بود و نتوان دانست که بر سر مردمان چه گذرد. هر هنری وفضلی روزی بکار آید ، پس در فضل وهنر آموختن تقصیر نباید کردودر هرعلمی که مراورا آموزی ، اگر معلمان ازبهر تعلیم اورا بزنند شفقت مبر ، بگذار تابزنند که کودک علم وادب بجوب آموزند نه بطبع خویش .

اما اگر بی ادبی کند وتو ازوی در خشم شوی ، بدست خویش وی را مزن ، به معلمانش بترسان وادب کردن ایشان را فرمای کردن تا کینه تو اندر دل وی نماند . اما با وی همیشه صبور باش تا ترا خوار نگیرد ودایم ازتو ترسان بوَد. ودرم و زر وآرزویی که وی راباید ازوی باز مدار تا از بهر درم مرگ تو نخواهد ازبهر میراث ر. ونان فرزند ادب آموختن دان وفرهنگ دانستن ، اگرچه بدروز (بدبخت) فرزندی بود تو بدان منگر ، شرط پدری بجای آر واندرادب آموختن وی تقصیر مکن ...»

آیین میزبانی ومهمانی :

«... اما مردمان بیگانه را هرروز مهمان مکن که هرروز بسزا بحق مهمان نتوانی رسید. بنگر تا یک ماه چند بار میزبانی خواهی کردن ، آنکه سه بار خواهی کردن یک بار کن و نفقاتی که درآن سه مهمانی خواهی کردن دراین یک مهمانی کن تا خوان تو از همه عیبی بری بُوَد وزبان عیب جویان بر تو بسته بُوَد...»

***

چنانک بدیده می بینید زبان نوشتار دراین نوشته ونوشته های دیگر زبان مردم ساده بوده وبا ساده ترین وروان ترین واژگان همراه است .سخنان کوتاه وپر معنی این نوشته ها که از پیچیدگی ها و آرایه های واژگان برکنار واز شیوایی ویژه ای برخوردارند تنها راز گیرایی وپذیرش آنها در میان مردم است که با دلبستگی فراوان آن را می خوانند وازآن پندها می آموزند.

این نوشته ها بهترین بهترین نمونه های زبان پارسی درسده های چهارم وپنجم وششم تازیست واین خود نشان آشکاریست که با همه چیرگیهای تازیان « خلفای تازی» وتازی پرستان و آتش پرشتاب ایرانیان تازی زده که دین اسلام رادستاویزی برای روان گردانیدن زبان تازی کرده ودرپراکندن آن سراز پای نمی شناخته اند ، گذشته ها ونشانهای پرارج پدران ونیاکان وسرزمین خود راازیاد برده ویا همه آنهارا بدیده ناپسند «مکروه» می نگریستند ودرپی ریشه کن کردن همه آنها بودند باز زبان پارسی بیاری بسیاری از ایرانیان پاک دل ونیکو سرشت . پیمان دار بدین وآیین پیشینیان خود پابرجا مانده وتا این زمان همچنان پایدار واستوار است آنانکه می پدارند که زمانِ پس از پیروزی تازیان نیز واژگان وسخنان تازی درزبان پارسی به انگیزه همسایگی ونزدیکی وآمدورفت آنان می بوده است ، اگر ازراه دُژ اندیشی نباشد بی گمان ساده اندیشی ونادانی است ، چه دراین زمان سرزمین ایران وایرانیان زیر دست تازیان و «خلفای» آنان می بوده وهرگونه شیوه های بندگرایی وپارسی زدایی چه دراین زمان وچه پس از آن تنها راه زبونی و سستی ایرانیان واستوار کردن بندهای گران بدست وپای آنان بوده است .

صفحه ای از نسخه خطی کلیله ودمنه

کلیله ودمنه

سخنان پیشینیان وبزرگان زبان پارسی چون فردوسی ، سعدی وناصر خسرو قبادیانی و شیوه نویسندگی و هنجار (طرزوقاعده) بکاربردن واژگان ساده وگفتار کوتاه وروان نوشته هایی چون « اسرارالتوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید» و رسایی (بلاغت) سخن آنان را درساتهای (صفحه های) پیش دیده وآنهارا تا اندی کاویده ودر پیرامون آنها بکوتاهی سخن رانده ایم .

اکنون نمونه هایی ازکلیله ودمنه ونوشته های همانند آن آورده می شود تا شیوه نویسندگی وبکاربردن واژگان تازی درزبان پارسی آشکار و هُنایشی (تأثیر) که در آشفتگی زبان پارسی داشته وپارسی ساختگی راروان گردانیده وجدایی هایی درزبان پارسی بنیادی افکنده اند نمایان گرددبایسته یادآوریست که کلیله ودمنه را نصرالله کاتب یا نصرالله بن محمد بن عبدالحمید دبیر (منشی) بهرامشاه غزنوی «۵۱۲- ۵۴۷ تازی» بنام بهرامشاه غزنوی ترجمه کرده است واین همان است که بکلیله ودمنه بهرامشاهی شناخته وپراکنده گردیده است . این نوشته افزون بر اینکه سراسر آن ازواژگان تازیست ، ترجمان آن سخت دلبسته بکاربردن واژگان تازی بوده و با پی درپی آوردن واژگان هم معنی (مترادف) وگواه ازسروادها (شعرها) ومانندهای تازی برآنها خودداری نکرده بگونه ای که دریافت آن برای پارسی زبانان به آسانی نتواند بود.

ازویژگیهای دیگر این نوشته چنان است که واژگان تازی در کنار واژگان پارسی چنان درآمده وبا آنها درآمیخته اند که برای خواننده بویژه آنان که زبان تازی ندانند ویاواژگان تازی را از پارسی باز نشناسند گمان برند که واژگان درهمه جا هم معنی بوده ، آنهارا بجای واژگان پارسی بکار میبرند.وبدین سان شیوه زیرزکانه ای در روان گردانیدن زبان تازی پیش گرفته که هُنایش زیان بار وگمراه کننده ای درساختار زبان پارسی داشته است .

سخنانی از کلیله ودمنه

«... وبه معجزات ظاهر ودلائل واضح مخصوص گردانید واز جهت الزام حجت واقامه بَیِنّت به رفق و مدارا دعوت فرموده وبه اظهار آیات مثال داد تا ممانعت فجار و تمرد کفار ظاهر گشت وخردمندان را و دانایان را معلوم شد که به دلالت عقلی ومعجزات حسی التفات ننمایند آنگاه آیات جهاد بیامد وفرضیت مجاهدت هم از روی شرع وهم از طریق خرد ثابت گشت و ثبات عزم صاحب شرع بدان پیوست وانصار حق را سعادت هدایت راه راست نمود و بمدد توفیق جمال حال ایشان را بیاراست تا روی به قمع کفار آوردند وپشت زمین را از خبث شرک ایشان پاک گردانیدند و ملت حق را باقطار واکناف جهان برسانیدند...»

درجای دیگر درباب الأسد والبوه والرامی می خوانیم :

رای گفت شنودم مثل ملوک درآنچه میان ایشان وخدمتکاران تازه گرددخلاف وخیانت وجفا و عقوبت ومراجعت به تجدید اعتماد که بر پادشاهان لازم است برای نظام ممالک ورعایت مصالح بر مقتضای این سخن الْرُجوعُ اِلی الحقّ خیرمِن التّمادی فی الباطِلِ اکنون بیان کن ...

شیوه نویسندگی
شمس الدین محمدبن قیس رازی

شمس قیس از مردم ری واز نویسندگان سده ششم وآغاز سده هفتم تازی است. وی کتاب « المعجم فی معاییر اشعار العجم» را درسال ۶۳۰ تازی بنام ابوبکر سعدبن زنگی بنوشت وپراکنده گردانید.

این نوشته ساختگی وازآرایه ها وواژگان تازی بسیاری انباشته است . بخشی از این نوشته چنین است :

« ... درشهور سنه اربع عشر ت وستمائه که هنوز احوال ممالک خوارزم وخراسان درسلک اطراد منتظم بود وامور جمهور آن اقالیم بروفق مراد ملتئم، اطراف واکناف آن ولایات درغایت خصب و آبادانی وسعادت امن واستقامت شامل احوال اقاصی و ادانی ، رباع فضل وهنر بفراغ خاطر فضلاء آن دیار وبلاد مأهول ومعمور واعلام علم وادب بیفاع قدر علماء آن دیار مرتفع و منشور دوستی از جمله حمله علم وبرادری اززمره ارباب فضل که در عیون علوم وفنون آداب از اکفاء واقران قصب السبق برده بود ودرحل مشکلات معارف نقلی وکشف معضلات مطالب عقلی بر امثال واضراب مزیت تقدم یافته ومیخواست تا بر معاییر اشعار عرب وعجم که بیشتر اهل تمیز از حلیت معرفت آن عاطل باشند واقف شود وبر نقد نیک و بدِ کلام منظوم که اغلب ارباب فضل دراصابت تمییز آن قاصر باشند قادرگردد...»

چگونه زبان پارسی را ازیاد برده وبزبان تازی روی آورده ایم ؟

افزون بر کاتب ها ، شمس قیس رازی ها ، جوینی ها ، وصاف ها که زبان مادرزادی خودرا چنین خوار مایه داشته و ببهای ننگ پایدار آن را بپای بیگانگان ریخته ودروازه زبان رابروی واژگان تازی گشودند. سخنوران پاکدلی از پیشینیان چون فردوسی ها ، بیهقی ها ، ناصرخسروها وسعدی ها واز پسینیان چون کسروی ها و پورداودها وبسیاری از سخنوران دیگر با ناصرخسرو قبادیانی هم آواز شده ، که می گوید:

من آنم که در پای خوکان نریزم
مراین قیمتی دُرّ لفظ دری را

سربآستان تازی پرستان فرود نیاورده ودرراه پاسداری زبان پارسی دری خود ، چنان استوار کوشیدند که گردش زمان ، گستاخی بیگانگان وبی پروائی ودُژ خواهی آشنایان ، تااین زمان نتوانسته آن را ازپای درآورد و یاازمیان بردارد.

نادانان وبی دانشان نیز که خودرا زیر پوشش پی درپی بکار بردن واژگان تازی پنهان می کردند وهمچنین تلاش برخی از نویسندگان خودخواه وخود نما نیز کاری از پیش نبرد، ولی پندفروشان (واعظان) ومویشگران (روضه خوان ها) که پندفروشی ومویشگری آنان بزبان تازی می بود در پایندگی آن چنان ایستادگی کرده اند که به راستی ما ایرانیان از خُرد وبزرگ نا خودآگاه وبانگیزه خوپذیری بسیاری از واژگان ساده پارسی را از یاد برده وبواژگان تازی روی آورده وبی آنکه پروای زشتی آن را داشته باشیم آنهارا در سخن گفتن ونوشتن بکار می بریم .

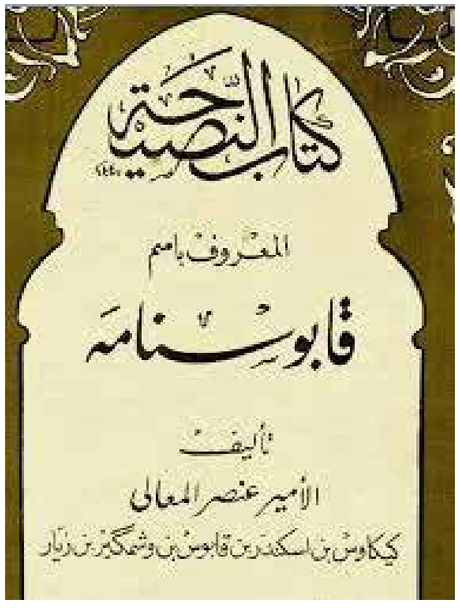

خودآیی و خوداندیشی

خودآیی وخوداندیشی شیوه دیگری از پاکسازی زبان پارسی است . آنانکه مهر ایران وایرانی دردل دارند وزبان پارسی را کانون یگانگی وهمبستگی وهستی مردمی و جداسری سرزمین خود می دانند ، درسخن گفتن ونوشتن جز به زبان پارسی نمی گویند ونمی نویسند واز بکار بردن واژگان وسخنان تازی تا جایی که بایسته باشد خودداری می کنند.

مویشگران وپندفروشان نیز همراه بابرخی از نویسندگان تلاششان این است که پیوسته واژگان تازی بکار برند وآن را درمیان مردم روان گردانند. میان این دوگروه ، انبوهی از مردمان ساده هستند که نمی دانند ویا پروای بکار بردن واژگان تازی و پارسی رندارند وبر سر هکانیدن (معین کردن – مشخص کردن) آنها نیستند . اینان به انگیزه خوپذیری و نهش های (شرایط) خانوادگی و فراهمی (اجتماعی) وزیست گروهی ، ناخودآگاه درسخن گفتن ویانوشتن واژگان تازی بکار می برند.

سخن ما با هرسه گروه بویژه گروه نخست و سیم است که اگر اندکی بخود آیند واز بند خوپذیری های دیرودراز که سده ها در اندیشه آنان راه یافته و با زیست آنان در آمیخته است خودرا برهانند و بدانند که واژگان تازی وپارسی یکی نبوده و میان آن دو جدایی های بسیار است . بیگمان اندک اندک خواهند کوشید تادرسخن گفتن ونوشتن بجای واژگان تازی سخنان ساده پارسی بکاربرند وبدینسان زبان مادرزادی خودرا از آلودگیها پیراسته وزبان پاگ پارسی را روان گردانند که ما برای سخن گفتن ونوشتن نیاز فراوان به زبان پاک ورسا داریم . زبانی که مردم یک سره معنای واژگان رادریابند وازواژگان سست و چاپلوسانه وزشا ونارسا وازواژگان دشوار وبی معنی وپیچیده دورباشد.

درشماره آینده به واژگان پارسی بسیاری خواهیم پرداخت که بجای سخنان پیچیده و دشوار تازی می توان بکار برد

ادامه دارد.

علی دولتشاهی

رودکی پدر شعرفارسی

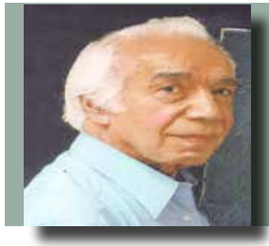

همان رودکی چنگ دربرگرفته
میان بتی نار پستان نشسته

رودکی : جعفربن محمدبن حکم بن عبدالرحمن رودکی سمرقندی از شعرای شیرین زبان فارسی است .
تولد رودکی در قریه پنج ازقرای رودک سمرقند بود وولادت رودکی به حدس باید دراواسط قرن سوم اتفاق افتاده باشد. از آغاز حیات او وکیفیت تحصیلاتش اطلاع دقیق دردست نیست ولی عوفی گفته است که چنان ذکی و تیزفهم بود که در هشت سالگی قرآن تمامت حفظ کرد وقرائت بیاموخت وشعر گفتن گرفت ومعانی دقیق می گفت چنانکه خلق به وی اقبال نمودند ورغبت او زیادت شد واورا آفریدگار تعالی آواز خوش وصوتی دلکش داده بود وبسبب آواز در مطربی افتاده بود واز ابوالعبک بختیار(ابوالعبک. لغت‌نامه دهخدا. ابوالعبک . [اَ بُل ْ ع َ] (اِخ) بختیار. یکی از علمای موسیقی که رودکی شاعر مشهور، نواختن بربط از وی فرا گرفت.)که درآن صنعت صاحب اخباربودبربط بیاموخت.ودرآن ماهرشدوامیر نصر سامانی اورا به قربت حضرت خود مخصوص گردانیدوکارش بالا گرفت . روایت است که او از مادر نابینا آمده ولی از طرف دیگر دراشعار شاعر به اشاراتی باز می خوریم که دلالت بر بینایی او دریک زمان می کند. وباید پنداشت که رودکی درقسمتی اززندگانی خود بینا بوده وبعداً نابینا شده است و چون آواز مرگ وی دررسید درکران های خراسان پراکنده گشت ودر گذشتن او که بمنزله ی پدر زبان پارسی بود سوگوار شدند.

رودکی دراوج کمال وهنر

هنرمندان درسیروسفر خود درمدار پیشه وکار ، رفتار وحال شگرفی دارند. نخست از انظار پنهانند. چون پرندگان دور از چشم این وآن مشق پرواز می کنند. سپس نوبت به طلوع وبعد به اوج گیری می رسد.ومدت زمانی دراز یا کوتاه نور می پاشند وسرانجام اندک اندک وگاه به گاه ناپدید می شوند. رودکی هم از این قاعده مفروض برکنار و محفوظ نبود. درآغاز مدتی طول نکشید تادرکسب سواد ودانش به مرتبه بس بلندی برسد. گویا هم زمان با آن دگرگونی ، درموسیقی نظری (تحصیل معلومات درزمینه ردیف موسیقی ایرانی ورموز خنیاگری) وموسیقی اجرائی (خواندن آواز ، نواختن چنگ ، بربط و یک دو ساز دیگر) نیز گام های بلندی بر می داشته است وباراه یافتن وی دردستگاه سامانیان ، فرمانروایان ایران آن زمان ، به بالاگیری آغاز می کند.
نوشته اند که شاعر وموسیقیدان ما مدتی پیش از پیوستن به خدمت امیر نصر ، چند سالی هم نزد بزرگان دیگر خاندان فرمانروا هنرنمائی کرده باشد. اما درهرحال دوران درخشش شغلی او با ورودش به درگاه شخص امیر نصر که شیفته ساز و صدا وشعر وادب وی شد وتا قریب بیست ونه سال یعنی تا دوسال پیش از مرگ امیر نصر وسه سال قبل از درگذشت خویش دراوج ، مقام داشت .
مقارن این دوران وپس از آن بود که ستارگان آسمان آرای جهان هنروادب بگونه ذیل بر کامروائی ، منزلت و نیک بختی او غبطه می خوردند.
عنصری می گوید :

غزل رودکی وار نیکو بود
غزل های من رودکی وار نیست

درخصوص مقام ومرتبه رودکی در دوران مورد بحث درنزد امیر نصر پادشاه سامانی داستانهای متعدد نقل شده است . اما شاید هیچیک از آنها

به قدرداستان راستین و بس معروف مسافرت ییلاقی امیر نصر از پایتختش بخارا به بادغیس واقامت طولانی وی ودرباریان ولشگریان در این منطقه که حسب برخی اقوال مدت چهار سال طول کشیبده وبرانگیختن رودکی اورا ، از راه سرودن غزل مشهوری بامطلع :

بوی جوی مولیان آید همی
یادیار مهربان آید همی

به باز گشت به بخارا بتواند رسوخ ونفوذ رودکی را در پادشاه سامانی جلوه گر سازد. اینک دنباله غزل:

ریگ آهوی ودرشتی های او
زیر پایم پرنیان آید همی
آب جیحون از نشاط روی دوست
خنگ مارا تا میان آید همی
ای بخارا شادباش ودیرزی
میر زی تو شادمان آید همی
میر ماه است وبخارا آسمان
ماه سوی آسمان آید همی
میر سرو است و بخارا بوستان
سرو سوی بوستان آید همی

نوشته اند امیر نصر که پیش از آن یک دوپیاله صبوحی زده بوده است تا پایان یافتن آخرین کلمه آن غزل که با صدای غم آلود ، اما جان بخش ودلنوازرودکی وزمزمه وزیروبم جادوئی وسُکر آمیز چنگش همراهی وبدرقه می شده است از جای خود می جهد وبی آنکه سخنی بگوید یا حتی موزه ودراصطلاح امروز کفش وجوراب بپا کند براسب زین شده ای که برطبق سنت همیشه در نزدیک خیمه وخرگاه آماده حرکت بوده است می نشیند وبه روایتی تا به دروازه بخارا وبه قولی تادوسه فرسنگی که خدمتکارانش کفش وجوراب ولباس مناسب مسافرت به او میرسانند وجمعی از درباریان وسپا هیان به وی ملحق می شوند زمام توسن فرو نمی گیرد.
دوران تیره بختی درزندگی شاعربزرگ درقیاس با سالهای متمادی وسرشار از عیش وسرور وکامرانی او خوشبختانه اندک بوده است . درهرحال اگر اواسط سده سوم را سال ۲۵۰ ه.ق . به حساب آوریم رودکی عنگام درگذشت ۷۹ ساله بوده است .
درود به روان پاک آن بزرگوار.

« شـــاه ایـــران »

۲۴ فوریه ۱۹۵۴

دولت ، ابوالقاسم بختیاری یکی از خوانین این ایل را عنصر نامطلوب خوانده است . او که از مخالفان سرسخت مصدق است درجنوب اغتشاشاتی ایجاد کرده ولی در آوریل سال گذشته به ارتش تسلیم شده است . به این ترتیب یکی از خویشان ملکه ثریا مغضوب دولت است .دکتر کریم ایادی نیز بدلیل بهایی بودن پنهان شده است اما چون ایادی به بازگشت سلطنت کمک کرده است ملایان به او کاری ندارند اما بهاییان دیگر را مرتد می خوانند و از حضور آنها در ادارات ناخرسند هستند.

۵ اوت ۱۹۵۴

علی امینی از طرف ایران وهوارد پیج ازطرف استانداردواویل و هارولد سنو ازطرف شرکت نفت « ایران وانگلیس» و جی . اچ . لودن ازطرف شرکت «شل» همکاری ثمربخشی دارند. امضای قرارداد « امینی – پیج» پایه ی کنسرسیوم به مدت ۲۵ سال ازطرف ایران که تنها مالک منابع زیرزمینی است درایران فعالیت خواهدداشت . ۵۰ درصد منافع ونیز مالیات شرکتهای عضو کنسرسیوم متعلق به دولت ایران است . جنبه مهم دیگر این موافقتنامه تعدد سهام داران است . ۴۰ درصد ازسهام به شرکت بریتیش پترولیوم ، ۳۵ درصد به پنج کمپانی آمریکایی ، ۵ درصد به شرکتهای دیگر آمریکایی وباقی سهام بین چند شرکت نفتی دیگر از جمله کمپانی فرانسوی تقسیم می گرددتهیه قرارداد به دلیل دشواری مذاکرات برسر تعیین میزان غرامت به شرکت نفت ایران وانگلیس بطول می انجامد . ارزیابی پالایشگاه آبادان وتمامی شاه لوله های نفت وتأسیسات تلمبه زنی چاه ها کاری بسیار پیچیده است وشرکت ، رقم بسیاربالایی مطالبه می کند. به هر حال پرداخت غرامت ازسال ۱۹۵۸ شروع می شود و این سه سال به دولت ایران فرصت می دهد تا وضع مالی خودرا سامان دهد واقتصاد کشوررا توسعه بخشد.
در ۲۱ اکتبر ۱۹۵۴ مجلس موافقت نامه را تصویب می کند.و ۲۹ اکتبر فرمان شاهانه براین موافقتنامه مصوب مجلس صحه می گذارد.

۳ نوامبر ۱۹۵۴

هفت روز است که ۵۰ هواپیمای نیروی هوایی شاهنشاهی و نیز هواپیماهای نیروی هوایی آمریکا در جستجوی طیاره برادرشاه شاهپور علیرضا هستند که از ساعت ۱۸ و۳۰ دقیقه سه شنبه بیست وششم سپتامبر ناپدید شده است علیرضا ازشهر گرگان حرکت کرده بود تابرای جشن تولد برادرش روز چهارم آبان درتهران باشد. یک کشاورز بیمار را نیز با هواپیمای خود برای درمان به تهران می آورد. باوجود هشدارهایی که در باره ی نامساعد بودن هوا به او داده می شود اصرار به پرواز داردتا بیماررا هرچه زودتر به بیمارستان برساند. به

دلیل دید کم وهوای طوفانی هواپیما راه خودرا گم می کند ودرارتفاع ۲۸۰۰ متری باکوه برخورد می کند از معاینه ی لاشه ی هواپیما معلوم می شود که مخزن بنزینش کاملاً خالی بوده است خود شاه نیز در عملیات تجسس شرکت دارد. اتحاد شوروی به هواپیماهای جستجو گر اجازه گذشتن از مرز را نمی دهد زیرا مدعی است که هیچ طیاره خارجی درروز سانحه وارد حریم هوایی شوروی نشده است .

۴ نوامبر ۱۹۵۴

جسد شاهپور علیرضا به تهران حمل می شود ودر مسجد سپهسالار جای می گیرد. جسد سپس به شهرری به آرامگاه رضا شاه منتقل می شود. علیرضا آخرین فرزند رضاشاه از ملکه تاج الملوک است که چون مادرش قاجار نیست می توانست بعنوان ولایتعهد انتخاب شود.

۱۰ نوامبر ۱۹۵۴

سرکوب کسانی که با مصدق درقدرت شریک بوده اند به تناسب اعمال یا خطری که که با حزب خود برای کشور ایجاد می کنند با سختگیری توأم است .حسین فاطمی گه در روز ۱۳ مارس دستگیر شده بود در۱۹ اوت از چنگال ارتش می گریزدتوده ای ها اورا پناه می دهندپس از دستگیری دردادگاه نظامی محاکمه و صبح امروز اعدام می شود. او ولطفی وزیر سابق دادگستری تنها وزرای مصدق اند که جان می بازند. لطفی درروز ۲۸ مرداد به قتل می رسد . نواب صفوی رهبر فداییان اسلام الهام بخش ایدئولوژی این گروه همراه با سه نفر دیگر از پیروان خود اعدام می شود. روحانیون به این اعدام ها اعتراض نمی کنند شدید ترین سرکوب متوجه حزب توده است حدود ۴۰ نفر از سران این حزب اعدام می شوند وحدود دوهزارنفر از هواداران واعضای این حزب درزندان هستند.

۳۱ دسامبر ۱۹۵۴

از ورود اعلیحضرتین به آمریکا حدود یک ماه می گذرد. شاه که پس از گذشتن از بیروت و آمستردام دوشنبه ۶ دسامبر وارد آمریکا شده ابتدا برای معاینه پزشکی به مرکز طبی پرسبیترین می رود. پنج طبیب صحت کامل وی را تصدیق می کنند. دوشنبه بعد شاه وثریا توسط نیکسون معاون رئیس جمهوری مورد استقبال قرار می گیرند وبرای صرف ناهار باپرزیدنت آیزنهاور به کاخ سفید می روند . آیزنهاور طی کنفرانسی مطبوعاتی روز چهارشنبه برتغییراتی که درایران پیداشده است تأکید می کندو اعطای کمک نظامی ومالی به ایران تأیید می شود. شاه کمی بعد نمایندگان دانشجویان ایرانی را بحضور می پذیرد. وی در ۱۷ دسامبر به سانفرانسیسکو میرود وقراراست بعدازآن به فلوریدا سفر کند، و دهم ژانویه آمریکارا ازطریق نیویورک ترک گوید. درنیویورک ثریا ازپزشکان برای مداوای نازایی خود استمداد می جوید . بخصوص اکنون می داند که این مشکل مربوط به خوداوست .

دراین ماه شاهدخت فاطمه پهلوی که همسر آمریکایی داشت ودرآمریکا زندگی می کرد به ایران بازگشت. فاطمه درست درروزی که جسد رضاشاه را درایران به خاک می سپردند در پاریس با وینسنت هیلر آمریکایی ازدواج کرد وواکنش هایی را درایران برانگیخت .هیلر به اسلام گرویده بود و نام علی را برای خود برگزیده بود.
اکنون همه اعضای خانواده سلطنت که برخی از آنها بدستور مصدق و برخی به دلایل مورد غضب بودن توسط پادشاه ، اجباراً درخارج زندگی می کردند به ایران بازگشته اند ودرتهران دورهم جمع شده اند. فاطمه که دوپسر بنامهای کیوان و داریوش ویک دختر بنام رعنا از هیلر دارد درسپتامبر ۱۹۵۹ از هیلر طلاق میگیرد و کمی بعد با ژنرال خاتمی ازدواج می کند.

او ازتیمسار خاتمی نیز دوپسر بنامهای کامبیزورامین ودختری نیز بنام پری دارد.
ادامه دارد

دانستنیهای پزشکی

آنتی بیوتیک های طبیعی

برخی از مواد خاص دارای خاصیت آنتی باکتریایی هستند اما سوال مهم اینجاست که استفاده کردن از چنین موادی برای بدن امن است؟ چه زمانی فرد باید از این مواد برای مبارزه با بیماری های خود استفاده کند؟

آنتی بیوتیک های تجویزی همچون پنی سیلین، به افراد کمک کرد از بیماری ها و شرایط کشنده نجات پیدا کنند با اینحال افراد در حال حاضر ترجیح می دهند به جای استفاده از مواد شیمیایی به سراغ آنتی بیوتیک های طبیعی بروند.

دانشمندان به این نتیجه رسیده اند که، از هر ۱۰ نفر، ۱ نفر عوارض جانبی ای را تجربه می کنند که بعد از مصرف آنتی بیوتیک به سیستم گوارش اسیب زده است. از هر ۱۵ نفر نیز یک نفر به این نوع داروها واکنش آلرژیک خواهد داشت. در این مقاله سعی می کنیم به شواهد موجود درباره بهترین آنتی بیوتیک های طبیعی بپردازیم.

سه مورد از بهترین آنتی بیوتیک های طبیعی:

دانشمندان هنوز هم در مورد آنتی بیوتیک های طبیعی نگران هستند. با اینکه افراد هزاران سال است که از درمان های خانگی برای بهبود بیماری های خود استفاده می کنند اما بیشتر این درمان ها به طور کامل ارزیابی نشده اند. با اینحال برخی از نتایج مطالعات پزشکی و مطالعات انجام شده امیدوار کننده است. با افزایش مقاومت باکتری ها به آنتی

بیوتیک ها، دانشمندان نیز به هنگام توسعه داروهای جدید به سراغ طبیعت می روند. اجازه دهید این آنتی بیوتیک های طبیعی را با هم مورد بررسی قرار دهیم.

سیر:

کشورهای مختلف سرتاسر جهان، سیر را به عنوان یک ماده گیاهی قدرتمند برای پیشگیری از بیماری ها می شناسند. تحقیقات انجام شده نشان داده است که سیر می تواند یک درمان موثر در برابر اشکال مختلف باکتری ها همچون باکتری سالمونلا و باکتری ای کولا باشد. سیر می تواند در برابر باکتری هایی که به آنتی بیوتیک مقاوم شده اند نیز مورد استفاده قرار گیرد.

عسل:

از زمان های دور، عسل به عنوان یک پماد برای درمان زخم ها و پیشگیری از بروز عفونت مورد استفاده قرار می گرفته است. متخصصان حوزه سلامت نیز دریافته اند که این ماده در درمان زخم های مزمن، سوختگی ها، زخم بستر و مشکلات پوستی موثر است.

به عنوان مثال نتیجه یکی از مطالعات انجام شده در سال ۲۰۱۶ نشان می دهد که عسل می تواند به درمان زخم کمک کند. خاصیت آنتی باکتریایی این ماده به خاطر محتوای هیدروژن پروکسید موجود در آن است. با اینحال عسل مانوکا با باکتری ها مبارزه می کند هر چند محتوای هیدروژن پروکسید اندکی دارد.

مطالعه انجام شده در سال ۲۰۱۱ نشان می دهد بهترین نوع عسل شناخته شده از رشد و توسعه بیش از ۶۰ نوع باکتری جلوگیری می کند.

این مطالعه نشان می دهد عسل می تواند زخم هایی که با استافیلوکوک اورئوس (طلایی) مقاوم به متی سیلین آلوده شده اند را به طور موفقیت آمیزی درمان کند. عسل علاوه بر خاصیت آنتی باکتریایی خود می تواند با فراهم کردن پوشش محافظتی ، زخم را بهتر کند.

زنجبیل:

جامعه علمی نشان داده است که زنجبیل به عنوان یک آنتی بیوتیک طبیعی عمل می کند. مطالعات مختلف همچون مطالعه انجام شده در سال ۲۰۱۷ نشان داده است که زنجبیل توانایی مبارزه با انواع مختلفی از باکتری ها را دارد. محققان در حال بررسی قدرت این ماده برای مبارزه با بیماری و حالت تهوع و نیز کاهش سطح قند خون هستند.

نتیجه گیری:

بر اساس گفته های مرکز کنترل و پیشگیری از بیماری ها، هر سال بیش از ۲ میلیون آمریکایی به خاطر باکتری های مقاوم به آنتی بیوتیک بیمار می شوند و از

این میان ۲۳۰۰۰ نفر جان خود را از دست می دهند. این نوع باکتری ها، خطر و تهدید بزرگی برای انسان ها هستند و توسعه داروهای جدید و موثر ممکن است به داروهای طبیعی نیاز داشته باشد. با اینکه آنتی بیوتیک های طبیعی قرن هاست که مورد استفاده قرار می گیرد اما هنوز هم می تواند خطراتی برای انسان ها در پی داشته باشد. تحقیقات هنوز هم بر روی این موارد ادامه دارد و تعداد موادی که بررسی شده است در حال افزایش است.

دکتر طلعت بصاری (قبله)

بخش بیستم

زنان شاهنامه

فرنگیس قسمت چهارم

این بگفت و با دیدن سیاوش فغان از دل پر درد برآورد. پدر را دل بر او بسوخت ولی دست از خیره سری برنداشت ، فرمان داد فرنگیس را در خانه اش زندانی کنند و سیاوش را هم سر از تن جدا سازند.

سیاوش پیلسم را بدرود کرد و از او خواست به پیران بگوید چگونه او را بی یار و یاور و تنها گذاشته و اکنون به دست گرسیوز بداندیش گرفتار گشته است. طشتی زرین نهادند و « گروی زره « خنجر آبگون از دست گرسیوز گرفت و سر آن سرو قد را از تن جدا کرد. از خانه سیاوش خروش و افغان برخاست و فرنگیس و دیگر ماهرویان گیسوان را باز کردند. (از نشانه های عزاداری باز کردن گیسوان بوده است) و فرنگیس به صدای بلند پدر را نفرین کرد. فریاد او به گوش افراسیاب رسید به گرسیوز بدنشان دستور داد فرنگیس را ز خانه به کوی کشانند، نگهبانان موی سرش ر بدست گیرند و جامه بر تن او بدرند و با چوب آنقدر بزنندش تا طفلی را که آبستن است بیندازد و از سیاوش اثری بر جای نماند.

نخواهم ز بیخ سیاوش درخت
نه شاخ و نه برگ و نه تاج و نه تخت

نامداران انجمن بر او نفرین کردند:

که از شاه و دستور از لشکری
از این گونه نشنید کس داوری

« پیلسم» به نزد «لهاک» و « فرشید ورد» آمد و گفت:

که دوزخ به از بوم افراسیاب
نباید بدین کشور آرام و خواب

به نزد پیران بتازیم شاید این درد را درمان کند.

هر سه سوار به پیران رسیدند و ماجرا باز گفتند، پیران از هوش رفت، چون به هوش آمد گفتندکه دژخیمان فرنگیس را نیز خواهند کشت. برخیز مگر تو چاره این کار کنی. پیران با «رویین» و «خورشید ورد» شتابان خود را به درگاه افراسیاب رساند. چون به شهر رسید دید که دژخیمان فرنگیس را کشان کشان برای کشتن میبرند. چون چشم فرنگیس بدو افتاد:

بدو گفت با من چه بد ساختی
چرا خیره بر آتش انداختی

پیران از اسب به خاک افتاد و جامه بر تن چاک کرد و دژخیمان را گفت زمانی دست بدارند تا او به درگاه افراسیاب رود. شتابان به نزد افراسیاب آمد و گفت:

بدو گفت شاها انوشه بدی
روان را به دیدار توشه بودی

چرا رای دیو بر دلت چیره شد و سیاوش را بیگناه کشتی؟ جهان از فره ایزدی آرمیده بود ، از چه فریب دیو خوردی و ره اهریمن گرفتی؟ از این کار بد اگر به ایران آگهی رسد ، روز روشن بر ما شب تار خواهد گشت.

ندانم که این گفتن بد ز کیست
وزین آفریننده را رای چیست
چو دیوانه از جای برخاستی
چنین خیره بد را بیاراستی

اکنون قصد فرزند خود فرنگیس کرده ای که فرزندی در نهان دارد. اگر او کشته شود تا زنده ای بر تو نفرین خواهند کرد و پس از مرگ نیز دوزخ جایگاه تو خواهد بود. پس فرنگیس را به من بسپار و اگر از فرزند او بیم داری صبر کن چون به دنیا آمد کودک را نزد تو خواهم آورد، آنگاه هر تصمیمی که میخواهی بگیر، افراسیاب موافقت کرد، پیران فرنگیس را به ختن برد و به گلشهر سپرد که از او مواظبت و پرستاری کند. سالار پیران شبی سیاوش را در خواب دید که تیغی در دست کنار شمعی ایستاده است و به آواز میگوید برخیز چون گاه خفتن نیست

که روز نو آیین و جشنی نو است
شب سور آزاده کیخسرو است

سپهبد لرزان از خواب بیدار گشت، گلشهر خورشید وش را نیز از خواب بیدار کرد و به او گفت برخیز و زود نزد فرنگیس برو زیرا:

سیاوش را دیدم اکنون به خواب
درخشان تر از هر سپهر آفتاب

که گفتی مرا چند خسبی مپای
به جشن جانجوی کیخسرو آی

گلشهر همان دم به نزد فرنگیس رفت و دید فرنگیس پسری زیباتر از ماه به دنیا آورده است. مژده به پیران داد، پیران با چشم پر آب از درد سیاوش به نزد فرنگیس آمد و با دیدن کیخسرو جهان آفرین را یاد کرد و گفت باید به حفظ جانش بپردازم که مبادا افراسیاب قصد او کند. پیران صبحگاهان که خورشید چهره نمود ، شتابان به نزد افراسیاب آمد و از تولد کیخسرو او را آگاه کرد . افراسیاب را از کرده پشیمان بود ولی پشیمانی سودی نداشت . افراسیاب به پیران گفت شنیده ام که از نژاد تور و کیقباد ، شاه با نژادی برمیخیزد که ایران و توران فرماندار او خواهند شد

جهان را به مهر وی آید نیاز
همه شهر توران برندش نماز

به گمانم آن شاه همین نورسیده باشد، بنابراین او را نزد شبانان بفرست تا ازنژاد خود آگاهی نیابد

نیاموزد از کس خرد گرد نژاد
ز کار گذشته نیایدش یاد

پیران شادمان گشت و جهان آفرین را نیایش کرد و یکی از شبانان کوه «قلا» را بخواند، کیخسرورا باخواسته بسیار ودایه‌ای مهربان به او سپرد تا چون جان شیرین بپروردش.

چو شد هفت ساله گو سرفراز
هنر با نژادش گفت همی راز

ز هر سو برافکنده زه را گره
ابی پر و پیکان یکی تیر کرد

به دشت اندر آهنگ نخجیر کرد
چون ده ساله شد همچون گردی سترگ

به جنگ خرس و گرگ و شیر و پلنگ میرفت. روزی شبان از کوه به نزد پیران آمد و گفت من از عهده نگهداری کیخسرو بر نمی آیم، چون او به جنگ شیر دمان میرود و شکار شیر و آهو نزد او یکسان است و میترسم روزی بر او گزندی رسد.

که من زین سرافراز شیر یله
سوی پهلوان آمدم با گله

همی کرد نخجیر آهو نخست
بر شیر و جنگ پلنگان نجست

کنون نزد او جنگ شیر دمان
همانست و نخجیر آهو همان

ادامه دارد

در پرند پهلوی شعر و غزل

ویژه مازندران

فردوسی

مازندران

که مازندران شهر ما یادباد
همیشه بروبومش آباد باد
که در بوستانش همیشه گل است
به کوه اندرون لاله وسنبل است
هواخوشگوار وزمین پُر نگار
نه گرم و نه سردو همیشه بهار
نوازنده بلبل به باغ اندرون
کرازنده آهو به راغ اندرون
همیشه بیاساید از خفت وخوی
همه ساله هرجای رنگ است وبوی
گلاب است گویی به جویش روان
همی شادگردد زبویش روان
دی وبهمن و آذروفرودین
همیشه پراز لاله بینی زمین

حبیب یغمایی

مازندران

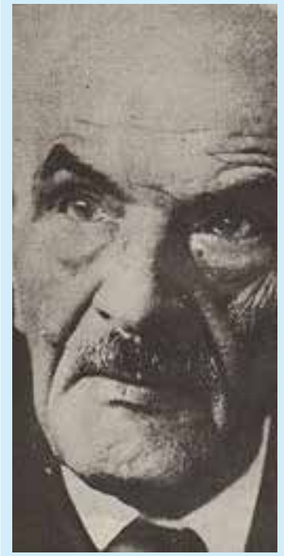

به سال سه صد بیست بعداز هزار
به مازندران کردم از ری گذار
زتهران به مازندران در شدیم
زدوزخ به باغ جنان در شدیم
جهانی است این کشـــور ار بنگری
جهانی که گنجیده در کشـوری
ز گل هـا واز گونه گون رنگ ها
پراکنده اوراق ارتنگ ها
درافـتاده از ابرها ژاله ها
شده شسته از ژاله هـا لاله ها
گلان رسته اندر لب جوی هـا
پراکنده در جوی ها بوی هـــا
از این سـو از آن سو کران تا کران
گل وسنبل و لاله و ضیـمران
درو دشت وهامون و صحرا و باغ
فروزان بکردار روشن چراغ
مگر از بهشت برین بگذرد

علی اکبر حقی

شهربابُل زینت مازندران

دوست دارم جمله حب الوطن
خاک میهن توتیای چشم من
شهربابُل زینت مازندران
جلوه گاهی دارد از سرو وچمن
زادگاه من ، سراسر گلشن است
چون بهشتی جلوه گر بی شک وظن
صحبتم ازروضه رضوان ماست
زیورش آرایشی از نسترن
رونقی دارد بسی گلزارها
شهرتی جانانه دارد یاسمن
وه چه خوش سرمستی آرد بوی گل
رازقی آن غنچه بسته دهن
می زُداید بار غم هارا زدل
بهره مندی ازقضا ، دشت ودمن
گفته «حقی» اگر جان پرور است
بازبان خامه شکر شکن
بارفروشی خوش درخشیدی بگو
ازمحبت های یاران کهن
راستی گنجینه های خاطرات
برشمردن چون توان ، دلدارمن

نگین بابلی

بابل زمین

ای گرامی مام جان بخش منـ ای «بابل» زمین
ای گرامی تر زجان منـ ، وجود نازنین
ای که ازتوشد فراهم ، تاروپودم اینچنین
هست تاریخ دلدارام تو بهرم دل نشین

محمد حسین کسرایی

صفای مردم ساری

زهی دولت که پیـــــداکرده ام هنگام بیداری
مقام دوستی با مردم روشندل ســـــــاری
چنین کز خویشتن من رفتـه ام یارب نمی دانم
که این احساس درخواب است یادرعین بیداری
درآمیزی اگر با مردم خونگرم آن بینی
که در هر جا گذاری پا ، نداری هیچ دشواری
به هرسو دیده ی عبرت نمایی باز با حیرت
همه ذوق وهنریابی همه فرهنگ و هشیاری
شکوه باغ وفرّ بوستان و طرف گلزارش
که وصف آن نمی گنجد به کلک من زبسیاری
الهی تا بود این شهر زیبا خرّم وشادان
الهی تا کند مارا صفای مردمش یاری

یوسف بابک

خوشابابل

خوشا بابُل ، خوشا شبهای بابُل
کنـــــار رود روح افزای بابُل
دریغ ودرد همچون نشئه ی می
چه زود آن روزگارشاد شدطی
زبابُل گفتـــــی و دادی به آبم
«مدینه گفتی و کردی کبابم»
به من شهری که تابیداختر عشق
شررافکند در دل آتش عشق
درآن شهری که یار مه جبینی
پریرو ، باوفایی ، نازنینی
فروزان کرد شمع بخت من را
بمن بخشید عشق خویشتن را
در آن شهری که نورعشق وامید
مرادراین دل غمدیده تابید
چورفتم زآن دیار جنت آسا
چه باشم زنده اینجا یا که آنجا

یغما گلرویی*

«شمال»

بیا بازم مثلِ قدیم با هم دیگه بریم شمال
دلم گرفته، راضی اَم به این خیالای محـال
منو ببر، تا آخر جاده ی چالوس ، ببرم
تا شیشه ی بارونی و خیسِ اتوبوس ببـــرم
تا جای پات رو ماسه ی داغِ مُتل قو ببـــرم
تا آخرین دلهـــره ی نگاه آهو ببرم
منو ببر تا گُـم شدن تو اون چشای بی قرار
تا ساختنِ قصرِ شنی رو ساحلِ دریا کنار
دلم پُره، بیا بازم با هم دیگه بریم سفـــر!
جای ما اون جا خالیه، منو ببـــر! منو ببـــر!
یـه عمره جاده ی شمال منتظر عبور ماس!
نمی دونه یکی از اون دو تا قناری بی صـداس
یادش به خبر لحظه‌ای که چشمای ما دریارودید
نورِ چراغِ زنبوری، رستورانِ اسبِ سفید
یادش به خیر شنای ما، میونِ موجـــای بلا
کیسه ی خواب مشترک، وقتِ سفر تو جنگلا
دلم پره، بیا بازم با هم دیگـــه بریم سفـر
جای ما اون جا خالیـــه، منو ببر! منو ببـــر!
یه عمره جاده ی شمال منتظرِ عبـور ماس
نمی دونه یکی از اون دو تا قناری بی صداس

* یغما گلرویی از ترانه سُرایان ایران است و این شعرنیز درایران باکمی تغییر بصورت ترانه ای بنام جاده چالوس توسط رضایزدانی ساخته و اجرا شده است.

یدالله امینی « مفتون»

مازندران

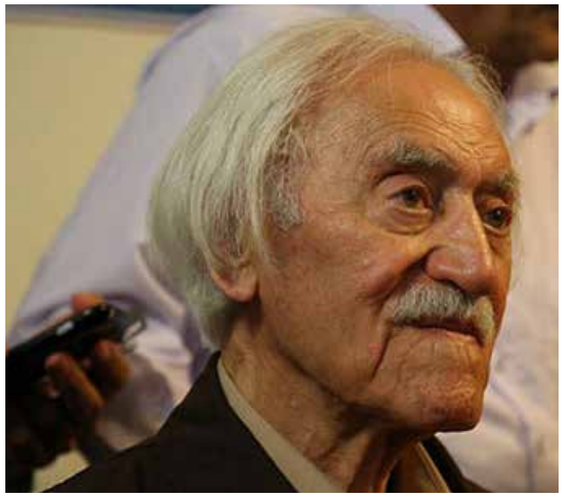

در نقطه ی گسیختن ابرهای گرم
بالی بلند ونم زده گسترده می شود
برقلعه ی سفیدی ، بالای کوه سبز

پائین ، کنار مزرعه ، اسبان لُخت پیر،
یالی تکان نداده ، درانبوه پشه ها
آرام می چرند،
وینجا کنار راه ، دوطفل سبد فروش
بارهگذر ، چه شوخ وچه شیرین
باهمدگر ، چه تلخ
دریا ، هنوز ، درپس کوه است و دور دور،
اما خیال مادر
-مونقره ای
فیروزه چشم
خاتون غرفه های کبود-
درموزه های غربت ، حتی
دربرکه های غفلت ، جاری است
نیلوفری ، وسبز
خاکستری ، وسبز
تکرار بی نهایت رنگ خدا ، وعشق

و....

باران وبازباران
باران :
شوینده ی قدیمی سنگ ودرخت وشعر ،
اشک مدام بدرقه ی روح مازیار
آه !

مازندران ...

پرویز روحبخش

«الفرد هیچکاره»

*** پرویز روحبخش شاعر ، طنز نویس ، سردبیر وگوینده اخبار است .**

س: آقای پرویز روحبخش ممکن است خودتان رامعرفی کنید

ج:نام وفامیل من همان است که شما گفتید.

س: منظورم تاریخ ومحل تولدتان است.

ج:درسوم تیرماه ۱۳۳۲ درمشهد متولد شدم وهیچ خاطره ای هم از آن روز ندارم.

س:شما شاعر وطنز پردازی هستید که بعضی شمارا بعنوان طنز پرداز وشاعر خوش شانس می شناسند.

ج: لطف ومحبت دوستان است که چوبکاری می فرمایند . درمورد خوش شانسی چه عرض کنم . کاش یکهزارم شانس آقای محموداحمدی نژادرا داشتم.

س:درچه سن وسالی شعر گفتن راآغاز کردید؟

ج: چهارده سالم بود که یک روز صبحوقتی از خواب بیدارشدم دیدم «شاعر» شده ام ودارم یک چیزهایی باخودم زمزمه می کنم ولی روی خودم نیاوردم. گفتم شاید دیشب پُرخورده ام ودارم هذیان می گویم. این هذیان ادامه پیدا کرد تا شدم هجده ساله وشروع کردم به نوشتن آنها.

س: یکی از آنهارا ممکن است بخوانید؟

ج:بله. شعری از نداری برایتان میخوانم که همه ی ما مستضعفان به آن گرفتاریم. مخصوصاً ما کارمندان که نه پول داریم ، نه نان، نه خانه، نه حوصله ، نه دل خوش ، نه وقت ونه هزاران مایحتاج دیگر. اسم شعر هست:

ندارم

برای ظهر رفیقان نهار ندارم
بوَد زماست دوقاشق ولی خیار ندارم
در آرزوی اتوبوس واحدم همه روزه
چه سود، طاقت جیغ وهُل و فشار ندارم
زقسط های جگربندوام پوسیدم
ولی دریغ که چاره جز انتظار ندارم
دلم برای سفرهای خارجی تنگ است
ولی ریال و ین و لیره ودلار ندارم
به خنده مردک چاقی به دیگری می گفت
اگرچه ویدیو دارم ولی نوار ندارم
برای شعر سرودن میان این همه سوژه
مجال دارم ومضمون آبدار ندارم

س: چطور مضمون آبدار ندارید؟ شما بهتر از من می دانید که الآن ازهر سوراخ وسنبه ای مضمون آبدار میزند بیرون.

ج: بله ، مضمون زیاد است ولی جرأت بکاربردنش کم است.

س: مضمون های زیادی هم وجوددارد که به هیچکس بر نمی خورد.

ج:مثلاً

س: مثلاً در باره آدمهایی که «کاسه گرمتر از آش»هستند.

ج:(باخنده) آقاجان زبانتان راگاز بگیرید. مگر خدای نخواسته چنین آدمهایی دربین مردم انقلابی همیشه حاضردرصحنه وجوددارند؟

س: نه ! اصلاً. استغفرالله . درمورد شهردار وشهرداری چی ؟

ج: این هم دیگر خیلی دستمالی شده. بکرنیست تادلت بخواهد دراین باره گفتن. هرنشریه ی طنزی که باز می کنید چند شعر دراین مورد چاپ شده منهم اتفاقاً شعری دارم بنام:

آنچه خوبان همه دارند...

شهردارا، توکه درقلب همه جاداری
علتش چیست که باماسر دعواداری
به کلنگ توشود مشرق ومغرب آباد
همزمان، وای مگر چندعدد پاداری؟
همزمان از چپ وازراست به مردم بدهی
قول فردا، توچه لطفی که به فرداداری
باگُل و جدول وخودیاری. بنز ومزدا
شهرمارا چه فریبنده وزیباداری
الغرض چون که بپرسند زمن می گویم:
«آنچه خوبان همه دارند تو تنهاداری.»

س: نه اینطورهاهم نیست . علاوه بر گل وجدول و بنزومزدا من شنیده ام درایران بخصوص درتهران همه ، همه چیز دارن!!

ج: آره تا دلت بخواد ، داریم وداریم خوبشم داریم . بکوری چشم دشمن . برنج صدری داریم که از تایلند میارن . فرش کاشان از هندوستان میارن . گز اصفهان از هنگ کنگ . سوهان قم از برزیل ، باقلوای یزد از سیرالئون وگلاب قمصر کاشان از بورکینافاسو. اما درمورد نان خوشبختانه به خود کفایی رسیده ایم. نان را خودمان می پزیم که آنهم گندمش از کشورهای دیگه میاد. درشعری هم این را گفته ام.

س: اسم شعر چیه ؟

ج: اسمش :

شنبه

گفتم : این نان چرا چنین شوراست ؟
وضع نانوایی تو ناجوراست
این « لحاف» است یا که نان « لواش»
جان من مشتری مگر کوراست؟
گفت نانوا: گناه من نَبُوَد
گندمش مال کشور دوراست
تانمک در خمیر آن نزنیم
عین گچ یا خمیر کافور است
گفتمش : آرد را قبول نکن
گفت باخنده :«سنبه پر زور است !»

س: اولین شعرت کجا چاپ شد؟

ج: اولین شعرهایم درروزنامه های آفتاب شرق و خراسان که هردو در مشهد منتشر می شد چاپ گردید. بعد رویم را زیاد کردم وهمکاریم را با صفحات شعر مجله جوانان امروز آغاز کردم وازسال ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۵ شعرهای جدی ام دراین مجله چاپ می شد

س: آره یادمه . آنوقت ها بیشتر غزل می گفتی . حالا هنوز هم غزل میگویید؟

ج: تا دلت بخواد . منتها غزل های به اصطلاح نو که این روزها مد شده

س: میشه یکی ازاین غزل هارا بخوانی ؟

ج: چرا نمیشه ازشما دستور ازمن اطاعت. این هم غزلی نو بنام :

غزلواره ی نو!

زشاخه های امیدم شلیل می روید
زشعر تازه ی من قال وقیل می روید
درون جنگل خرجم کنار موش حقوق
دوباره چندعدد بچه فیل می روید
به باغ گوش من وتو ، دراین هوای بهار
هزار غنچه «صبرجمیل» می روید
دراین زمانه ی نو گفتن وسرودن ، آه
زفرق شادی من ، دسته بیل می روید
ولی دریغ ، پس ازوضع «ارز تک نرخی»
به باغ وحش مخارج ، گوریل می روید.

س: همان سالهای اوایل پنجاه که شعرهایت درمجله جوانان امروز چاپ می شد کار درراديو راهم شروع کردی. درست میگم ؟

ج: درسته . درهمان سن وسال کار گویندگی را درراديو مشهد بابرنامه نوجوانان شروع کردم وبعدها با اجرای برنامه ادبی شب چراغ کارم را ادامه دادم ودرسال ۱۳۵۷ رسماً به خانواده صداوسیما پیوستم .وشدم کارمند وگوینده اخبار وبعداز چندسال شدم سردبیر خبر وگوینده خبر.

س: بعضی می گویند ، بعضی از مسئولان صداوسیما هنوز فرق بین راديو و تلویزیون را نمی دانند.

ج: چطور نمی دانند. خوب هم می دانند. اینها همه اش شایعه های دشمن است . بنده بعنوان کارمند صدا وسیما خدمتتان توضیح می دهم : تلویزیون آن است که مردم نگاه می کنند وعصبانی می شوند. در حالی که راديو آن است که مردم گوش می دهند وعصبانی می شوند.

س:ازمعقولات بگذریم!از تحصیلاتت بگو.

ج: لیسانسیه روانشناسی هستم.

س : هنوز هم با نشریات چاپ مشهد همکار ی می کنی ؟

ج: من آدم باوفایی هستم . ازهمان سالها که شعر گفتن راشروع کردم تاامروز همکاریم رابا روزنامه خراسان قطع نکرده ام. الآن هم مسئول صفحه طنز آمیز جنگ اجتماعی وصفحه مردم ومسئولان هستم.

س : حالا که صحبت از مردم ومسئولان شد ، می توانم چند پرسش دراین مورد مطرح کنم ؟

ج: شما هرسئوالی که بخواهی می توانی بپرسی ولی من هرسئوالی را نمی توانم جواب بدهم.

س : می فهمم . به هرروی من سئوالم را می کنم . اگر توانستی جواب بده .

ج:بفرمایید.

س : می گویند بعضی از مسئولان « هم ازتوبره میخورند هم از آخور» یعنی چی ؟

ج: این در مورد رؤسا ومدیران عامل شرکتهای دولتی است که شرکتهای خصوصی تأسیس کرده اند واز امکانات دولتی برای شرکت خصوصی خود استفاده می کنند. خب این که بخیر گذشت . سئوال بعدی چیه ؟

س: گویا رئیس اداره راهنمایی ورانندگی گفته : حداکثر سرعت مجاز درتهران پنجاهد کیلومتر درساعت خواهد شد.

ج: ایشان گویا خواب زده شده اند یادرخواب زندگی می کنند.ونمی دانند که در تهران باسرعت پنج کیلومتر درساعت هم نمی شود رانندگی کرد چه برسد به سرعت پنجاه کیلومتر درساعت.

س : چرا قیمت نخ اضافه شده ؟

ج: من که مسئول نخ نیستم از آنهایی بپرس که سر نخ دستشان است لطفاً سئوال نخدار نکنید.

س: یک سئوال بودار یا بقول شما نخدار دیگه می کنم می تونی جواب ندهی .

ج:بفرمایید.

س : درآن مملکت به چه کسی می شود اطمینان کرد؟

ج: این سئوال خوبیه. فقط مادربزرگ بنده.

س: چطور ، چرا؟

ج: برای این که دندان ندارد.

س : یعنی چه ؟

ج: یعنی این که دیروز از ایشان پرسیدم: شما می توانید بادام بخورید؟ مادربزرگ گفت : نه ننه جون من دندان ندارم . من هم با خیال راحت گفتم : پس این پاکت مغزبادام را برای من نگهدار که از دسترس بچه ها درامان باشد. ملاحظه می فرمایید که مشابه مادربزرگ بنده درامانت دداری بادام بهتر پیدا نمی شود.

س: گفتید مشابه ، یادم به آن شعری افتاد که گفته بودید . اسمش مشابه بود می شود آن را بخوانی ؟

ج: بله ، اطاعت میشه .

مشابه

به داروخانه چون داریم داروی مشابه!
به «خاله »می توان گفت «خالو»ی مشابه
اگر هرگوشه ای برجاست مقداری زباله
سپورما کشدهرروزجاروی مشابه
چودیدم مردکی رادرخیابان باقروناز
بخودگفتم همین کم بودبانوی مشابه
زنی باخنده گفتا سبزی کوکو گران است
زشبدر می پزم السّاعه کوکوی مشابه
زبس جنس مشابه دیدم وگفتند اصلی است
به روی کلّه ام روبید گردوی مشابه!
خدایا احتکار ومحتکر را ریشه کن فرما
که در دنیا نماند هیچ زالوی مشابه

س: چه کتابهایی تابحال منتشر کرده اید؟

ج: برگزیده ای از شعرهای جدی ام در کتاب درهوای حرم منتشر شده است دیگر کتابهای درقاب گلها و درسوک خورشید ومجموعه ای هم از آثار طنز آمیزم بانام نوشخند.

س: از نامهای مستعارت بگو.

ج: کارمندالشعرا، این مفلسون ، آلفرد هیچکاره ، خبرنگارویژه و بنده زاده.

س : قبل از خداحافظی یکی از اشعار طنزت را بخوان

ج: شعری می خوانم بنام :

اثر همنشین

چکی واخورده دربازارروزی
رسید از دست دلالی بدستم
بدو گفتم : چرا واخورده ای تو؟
که از شکل غم انگیز تو مستم
بگفتا: من چکی ناچیز بودم
ولی درجمع دلالان نشستم
سخن از باغ بود وبنزو ویلا
خبر شد زان سخن ها ، تازه شستم
یکی می گفت بایک چک ، عزیزان:
شبی یکباره ، بارخویش بستم
بخود گفتم : اگر منهم نجنبم
چکی بی عرضه وبی حال هستم
نهادم صفر تا آنجا که جاداشت
بروی سینه ام ، پیمان شکستم
ولی افسوس ، واخوردم من آخر
غرور من چه کاری داد دستم
« کمال همنشین درمن اثر کرد»
وگرنه من چک کارمند هستم .

س: پیش از این که لطف کنید و آخرین شعررا برایمان بخوانید از این که به من وقت این گفت وگو راداديد متشکرم .

ج: من هم از این که به شما وقت مصاحبه دادم از خودم متشکرم ودرپایان با آرزوی اینکه همیشه لبخند مداوم برلب داشته باشید این شعررابرایتان می خوانم :

لبخندمداوم

جوانی را دم پاساژ دیدمن « سوپر پانکی» که نقش قلب وپیکان بود بر تنبان ناجورش ندارم شوق بنشستن کنار جعبه جادو نه فیلم ژاپنی خواهم نه هم آن سازوتنبورش خریدم چون ژیانی راجریمه گشتم آن لحظه شنیدم یکنفر گفتا بودا این قبض هم «سورش»

کمی بخندید

زن و شوهر د عواشون میشه زن زنگ می زنه به مادرش میگه
مامان من میخوام چند روز بیا م خونه تون وشوهرم را تنبیه کنم.
مادر میگه نه دخترم این شوهرت نیاز به یک تنبیه بزرگتر داره!!
من میام خونه تون !!!!

***

توکافی شاپ نشسته بودم یه دختره اومد گفت ببخشید شما تنهایید؟!
یه پوزخند زدمو به کام محکم از سیگار گرفتم با یه صدای خسته گفتم خیلی وقته
گفت پس من این صندلی رو بیرم اونور صندلی کم داریم.

***

امروز رفته بودم پشت بوم که آنتن تلویزیونون رو تنظیم کنم، با موبایلم شماره خونه رو گرفتم به مامانم میگم، الو،مامان خوبه؟ مامانم هم میگه ،مرسی همه خوبن شما خوبین؟ خانواده خوبن؟ ببخشید بجانیاوردم.

***

صبح تو تاکسی یکی لباس چارخونه قرمز پوشیده بود
پیاده که شد د ر رو محکم بست!
راننده سرشو آورد بیرون گفت:
مرتیکه رومیزی!

***

زنه زنگ زد ه به شوهرش میگه،
عزیزم روزت مبارک !
شوهره میگه، مگه چه روزیه ؟
زنه میگه، روز خبرنگار
شوهره میگه ، خب به من چه ؟مگر من خبرنگارم؟
زنش میگه: همین که همه چیز و به مامانت گزارش میدی کافیه !

***

ما یه غلطی کردیم دو سه ترم رفتیم کلاس زبان
هر کی تو فامیل مارو دید دست کرد تو جیبش و برگه آزمایش ادرارشو گذاشت جلوم
میگه معنی کن چی میگه ؟؟ !!!
ینی اگه کلاس انگل شناسی میرفتم وضعم بهتر بود.

***

چوبنزش زد به گلگیر ژیانم شادمان گفتم «سلیمان پاچنان حشمت نظرها بودبامورش» خریدم از عسل ظرفی سراسر آن عسل کف بود یخود گفتم که حتماً بادخورده زیر زنبورش بیادآرم که می فرمود مرحوم پدرجانم مشو غافل زلبخند مداوم ، نور درگورش

ادامه ازشماره پیش

رابطه ما تا وقتی توی شهر خودم بودم قطع نشد. بعدها هم هر وقت میرفتم به تعطیلات در شهر خودم بارها او را میدیدم. با او و زهرا و دوستان جمعه ها جمعمان جور بود. اتفاقی که تعریف کردم وقتی افتاد که من برای دومین تابستان به شهرم رفته بودم.

دو سه روز پیش از آن واقعه با هم بودیم. دو سه بار از من پرسید: دانشگاه چه جور جاییه؟ و من برایش گفتم. او هی شانه اش را بالا میانداخت.

مصطفی مهارت در کسب و کار را از پدرش به ارث برده بود. به مدرسه دینی نرفت و در مدرسه دولتی نوشتن و خواندن و حساب کردن را بسیار خوب آموخت.

آرزوی بزرگ او این بود که صاحب کار خودش باشد و آرزوی دوم او پدر شدن و همسر خوب داشتن بود. اما به هیچ کدام نرسید. صاحب کار خودش نشد زیرا حاج باقر او را قاپید و نزد خودش نگهداشت و از او پسر و داماد ساخت.

حاج باقر قدری متجدد بود و در تجارت چینیآلات. در مدیریت و شاید مغازهاش اولین بود از این بابت که مردم داخل آن بشوند و جنس دلخواه را انتخاب کنند.

امروزیها باور نمیکنند که در آن ایام این نوع مغازه داری یک ابتکار بزرگ بود. امروزیها باور نمیکنند که همین حالا در اروپا دکاندارانی هستند که فرصت انتخاب به مشتری نمیدهند و مشتری حق لمس و بررسی پیراهن یا میوهای را که میخرد ندارد.

حاج باقر از همسرش یک دختر داشت به نام زهرا. آرزو میکرد داشتن یک پسر را. ولی هرگز حرفش را نمیزد. وقتی مصطفی را دید حس کرد هموست پسرش. وقتی هوشمندی و شعور کاسبی او را دید یقین کرد بر این که پسر نداشته اش اوست. پس با پدر مصطفی که آن سوی خیابان مغازه ای داشت حرفها زد. از جمله این که «پسرت در کاری که برات میکنه موفقه. اما هرگز مرد نمیشه. ارث تو را میبره و مردم و مشتریها حداکثر به او میگن خدا بیامرز پدرت به مشتری حرمت میگذاشت.»

حاج باقر یک روز به مصطفی گفته بود دستمزدی که پدرت به تو میده من دو برابرشو میدم. هر وقت دلت کشید بیا پیش من.

جلا و تزیینات مغازه حاج باقر دل میبرد از مصطفی. یک روز با پدرش حرف زد. پدرش گفت: اونجا بری البته برای تو خوبه. ولی من هم دست تنهام. تو میری، مادرت هم که رفت...اما هفته ای یک بار به اینجا بیا دفترها رو بنویس. من اداره جاتی نیستم تو هرچی باشه هشت کلاس درس خونده ای.

مصطفی آن سال که مدرسه را ترک کرد به من هیچ نگفت. شاید روش نمیشد. آخر من هم از کسب و کار و بازاری شدن بیزار بودم. مصطفی را دوست داشتم. صریح و ساده حرف میزد. شاد بود. رفیق ماند با من از دور. اما هر تابستان به او که میرسیدم انگار همان سالهای مدرسه بود. من شدم دانشجو و او شد امین حاج باقر. و حاجی او را پروراند.

***

او بی خداحافظی پشت کرد به من و رفت. مادرم به مصطفی مثل فرزندش نگاه میکرد. او و مادر مرحوم مصطفی از بچگی یکپارچه همدم بودند. وقتی زبیده، مادر مصطفی، در بستر مرگ بود گویا به مادرم گفته بود: «مصطفی رو بپا. پدرش نمیتونه به اون برسه. این پسر میارزه به توجه.

مادرم هرگز اینها را به ما نگفت اما صغرا از همه چیز خبر داشت. و بعد از آن واقعه به من گفت: مامان در حقیقت قیم مصطفی است. بعد از تو مصطفی پسر دوم اوست.

صغرا قباله و بنچاق همه خانواده ما را داشت؛ همراه حافظه ای قوی و حیرت انگیز؛ امین و عزیز همه. یادگار مادرش که ما بهش میگفتیم ننه جان. و پدرم با تلخی میگفت: نه، بگید: خانم جان. اما این تجدد لفظی را ما هضم نمیکردیم. ننه جان هم میگفت: آقا بذارید هر جورمیخوان منو صدا کنن. صداشون برام مهمه.

و من چهل سال بیشتر طول دادم تا به اثر صدا چنان که به من میرسد باور علمی پیدا کنم.

***

فردای آن واقعه مصطفی صبح زود در زد. با یک بغل خوراکی آمده بود با ما صبحانه بخورد. صغرا آمد با سینی چای که عطر بهار نارنجش به مشام میرسید. رو کرد به مصطفی و گفت: دیشب خوب خوابیدید... نوش جان کنید.

بعد از آن صبحانه با او رفتم به قدم زدن کنار گندمزار؛ قدری دور از خانه. گفت: دیشب ازت پرسیدم چرا موهاشو کشیدیم؟ جواب ندادی. خودم هم جوابی نداشتم. دو ساعتی خوابیدم. سحر که شد جوابم رو پیدا کردم... حالا گوش کن. ما بازاری ها سمج و محتاط هستیم. اون روز که زهرا رفته بود سینما، من رسیدم خونه و خبر شدم. زدم بیرون. رفتم... به... پریشانی. توی راه رسیدم به ملاعلی روضه خوان سنتی ایام فاطمیه حاج باقر. چسبید بهم که چته؟ خیلی رنگت پریده. قصه رو بریده بریده به اون گفتم. چشمش چهارتا شد. گفت: از کمالات دختر حاج باقر دوره. با من بیا... منو برد پیش مرجع ما که پشت سر او نماز میخوندیم و حاج باقر به اون خیلی اعتقاد داشت.

من قضیه رو شرح دادم. پرسید با اجازه تو نرفته؟ تنها که نرفته؟ حتما کسی اغواش کرده. تنبیه او جایزه. اما احتیاط کن اثر تنبیه بر جسم او نباید بمونه. و حرفها زد از تفاوتها بین زن و مرد. من کوک شده بودم. با تشکر از اونها جدا شدم. تا سر کوچه مون دویدم. زهرا رو از دور دیدم که داشت از مهرانگیز جدا میشد. قدری صبر کردم. مهرانگیز که دور شد رسیدم به زهرا و گیسش رو کشیدم و شد آنچه که شد.

مصطفی زد زیر گریه. آرامش کردم. گفت: حالا میفهمم چرا... حالا میفهمم چرا...

***

کلید خانه اش را از او گرفتم. صغرا را صدا کردم. گفتم برود پیش زهرا و از او بخواهد قهر و دعوا را بس کند. بهتر است برود سر خانه و زندگی اش. شک به محبت مصطفی نکند چون خیلی رنج میکشد.

رفت. کمی بعد آمد و گفت: زهرا میگه من شوهرمو میشناسم. اون اینجوری نبود. تا نفهمم چی شده نمیرم خونه. شما هم اگه ناراحتاید میرم جای دیگه. باید من بفهمم چی شده...

رو کردم به مصطفی و گفتم: تو میری همه رو بهش بگی یا من؟ مصطفی گفت: تو برو اول. من زبونم نمیچرخه.

رفتم پیش زهرا. همه را با حوصله، با احترام و احتیاط، برایش گفتم. و دست آخر پرسیدم: قبول داری که مصطفی ته قلبش آدم مومنیه مثل پدرت؟ سری جنباند و گفت: من اینا رو باید از دهن خود مصطفی بشنوم؛ رو در رو...

گفتم: حق با شماست، من هم سر خود نیومدم. اون خواست ازم. زهرا گفت: برادر من اید. جسارت نیست، میخوام خودش بگه.

***

مصطفی سر و صورت را صفا داد و آهسته گفت: خدا تو رو از من نگیره رفیق. و مرا بوسید. دم آخر بهش گفتم: مُصی... وقتی میری حرف میزنی به موهاش نگاه نکن. آرام و شمرده حرف بزن. همسر تو دختر حاج باقره عاقله. حساب دسشه. یادت باشه سر کوچه پیداش نکردی.

***

مصطفی و همسرش چند دقیقه بعد آمدند بیرون و صغرا گفت: زن و شوهر دعوا کنن، احمقا باور کنن. زهرا کلید خانه اش را گرفت. نشستیم توی حیاط. زهرا گفت: پدری از ملاعلی و ارباش در آرم که تو داستانها بنویسند. پرسیدم: درست میشناسیش؟ گفت: روضه خون دهه فاطمیه بابام بود. هرجا رفته فتنه به پا کرده.

مادرم از راه رسید. همه را شنید. گفت: زهرا جان، اومدیمو با اون در افتادی. آخرش چی میشه؟ بهترین راه کم محلی است به او. کافیه مصطفی بگه به او ـ اگه میپرسه ـ راوی سنی بود. عوضی دیده بودند.

زهرا گفت: خانم چقدر شما رئوف هستید. این ملا داشت زندگی ما رو از هم میپاشوند. مادرم آرام گفت: زندگی شما پایه هاش عشقه عزیزم؛ پاشیدنی نیست. میخوای قصه آبرک (تاب) که خودت برام گفتی را بگم؟

و زهرا سرخ شد. همه دست بردند به ظرف میوه و من به مصطفی گفتم: تو بیطرف باش بذار زهرا زهرش را بریزه. اذیت شده.

***

حوالی یازده صبح مادرم پچ پچی کرد با صغرا و به ما گفت: ناهار اینجا باشید. اما بعد از ظهر منو صغرا و زهرا خانوم میریم بازار خرید داریم. اما مادرم به زهرا حالی کرده بود که شب برای شام بماند و بعد از ظهر با او برود حمام و سلمانی و دیر وقت بروند خانه خودشان. همین را به من دستور داد که مصطفی را ببر گردش تا ما برگردیم. به مصطفی هم گفت: تو هم برو فکر گل کن.

صغرا بعد از چند روز برایم تعریف کرد که ملاعلی اومده احوالپرسی و صغرا بهش گفته کسی خونه نیست. ملا عصبی میشه میگه صدای آدمها رو از حیاط میشنوم، چطور میگی هیچ کس خونه نیست؟ و صغرا تکرار میکنه ملاخان عرض کردم کسی خونه نیست. ملا ناراحت میشه و میگه خدا ازت نمیگذره...

***

زهرا شر ملاعلی را کند. یک روز بیست تومان به او داد و گفت دیگه روضه نداریم.

من ملاعلی را روزی دیدم. سلام و علیکی کردیم. آدرس مجتهد را از او گرفتم تا سر فرصت بروم چند کلمه

با او حرف بزنم. به مصطفی گفتم. نپسندید. گفت: هرجور میل توست. اما من دارم معلم میگیرم. میخوام درسمو ادامه بدم. خدا رو کجا دیدی شاید وقتی تو از دانشگاه دربیایی منو ببینی که دارم میرم تو. پرسیدم: کی این فکر را تو سرت گذاشته؟

جواب داد: زهرا. زهرا کوه محبته. حالا که حاج باقر به رحمت خدا رفته میخواد کارها رو بعهده بگیره تا من برم درس بخونم. آخه اگه من... مصطفی خاموش شد؛ مثل موتوری که برقش قطع بشه. پرسید: کی میری؟ گفتم: سه روز دیگه. و از هم جدا شدیم؛ مثل همان سالهای دبستانی و دبیرستانی مان.

***

با اتوبوسی نه چندان مرفه به تهران میرفتم. وقتی که ندای «سوار شید، سوار شید» را شنیدم من جخ سوار شده بودم. از پنجره ملاعلی را دیدم که یک روحانی عمامه سیاه چهل پنجاه ساله را بدرقه میکرد. حتی دیدم پای پله اتوبوس دست سید را میبوسید. دیگر یقین کردم که سید همان مجتهد است. پس وراندازش کردم. سید با تبختری بالا آمد و یکراست به سمت من آمد و گفت: جوان من تنگ نفس دارم کنار پنجره مینشینم. من هم چنان کردم که او خواست.

اواخر شهریور بود. هرچه از شیراز دور میشدیم هوا خنک و در کوه و کتَلها سرد میشد. حوالی غروب آفتاب به ایزدخواست رسیدیم. آنجا که جاده خطرناک میشد و لازم بود از چند پیچ تنگ برویم پایین و بعد از عبور از گودال عظیمی که روستای بزرگی را در خود داشت از چند پیچ خطرناک بالا برویم. شوفر ما مسافران را به آرامش دعوت کرد. و در دم اتوبوس متوقف شد.

منطقه بادگیر بود و هوا به سردی میرفت و ساعتی بیشتر راننده ارمنی ما با موتور و چرخها و زیر اتوبوس ور رفت. من دیدم کار به دراز میکشد. آمدم و کز کردم سر جایم، بغل سید مجتهد که در این مدت از جاش تکان نخورده بود.

لختی بعد دیدم سید گاه بگاه شیشهای کتابی از بغلش در میآورد و مایع محتوی آن را مینوشد. بی مقدمه به من گفت: این چای سفیده. توی سرما میچسبه. میخوای امتحان کنی؟

من که واقعا سردم بود با تشکر چَتوَلی را گرفتم. تا لب زدم دریافتم عرق خلار شهر خودمان است. نبلعیده بهش برگرداندم. سید نفرت مرا حس کرد و گفت: حق داری جوان. و بعد از قدری مکث گفت: غم بزرگی دارم. پسرم در تهران زندگی میکنه میخواد زنشو طلاق بده. اونهم با دو تا بچه که از او داره...

تا اینجا من حدس زدم در جلب ترحم است. اما گفت: من دارم میرم آنها را به صلح ببرم. آشتیشون بدم... که من برافروختم ولی با کمی لبخند و مکر به او گفتم: با همون نرخ و نصایح که مصطفی رو با زهرا آشتی دادید؟!

سید دریافت. از من پرسید و از خانواده ام. و گفت: البته ناراحتی، ولی ما به دستور عمل میکنیم. شما هم بچه مسلمانید. خدا رحمت کند پدرت را. و از این حرفها...

ناگهان دو سه تن از آن مسافرهای قلچماق عصبی پریدند بالا و رو به مجتهد کردند که: آخه مردم این پایین دارن از سرما میلرزن، سید قربون جدت، تو بیا پایین حرفی بزن و گرمشون کن.

سید دستپاچه خودش را جمع و جور کرد و عزم رفتن کرد و چتولی را تو دستمالی سفید به من سپرد و گفت: امانت است پسرم، یک کاریش بکن خدا به من رحم کند.

و رفت پایین و حرفها زد از زمهریر. راننده در تمام مدت سخنرانی سید مشغول به کار خود بود و کمک راننده هم ور دست او.

سید در حین دعا فریاد زد: آقای راننده، بیا فیض ببر. کمک راننده به او گفت: اون ارمنیه. اینجور دعاها رو نمیدونه، بذارید کارشو بکنه.

یک مرد غیرتی دستش را برد به سمت آسمان و گفت: خدایا سرنوشت ما رو دست یک نامسلمون سپردی، خوشا به خداوندیت.

مردم نگاه کردند به سید. و سید گفت: مایوس نشوید. ما این کافر را آدمش میکنیم.

راننده از زیر ماشین آمد بیرون. رو کرد به سید و گفت: من مسیحی ام. دهنت رو بشو. تو قرآن هم به مسیح خوب گفته اند.

چند نفر فریاد زدند: ارمنی لامذهب به مرد خدا بد میگه. ولی این بار شوفر گفت: اگه ادامه بدین دست از کار میکشم تا بدونین چه بسرتون میاد اگه من نباشم.

مسافرها ترسیدند. یکی رفت طرف شوفر که او را مشت کاری کند. شوفر آچار دستش را بلند کرد که بیا اگه دلت میخواد. عده ای فریاد زدند: بذارید کارشو بکنه. ماشین که مسلمون و ارمنی نمیشناسه. کم مونده همدیگه رو بکشید.

من رفتم بغل شوفر گفتم: سید عرق خورده. بگو دهنشو بو کنن. این هم چتولش.

کمک راننده فریاد کشید: بذارید کارشو بکنه. خودتون کافرید. برید دهنه سید و بو کنید. اون عرق خورده. شاهد هم دارم.الان میرم ژندارمری.

مسافرها افتادند به جان هم از زن و مرد. جمعی علیه سید. عدهای هم در دفاع از او. و بقیه در همراهی و تشویق راننده.

من و کمک راننده و سید رفتیم دنبال ژندارم. سید فرار کرد رفت توی مسجد ده. من شهادتم را دادم و کمک راننده چتول را گذاشت روی میز سر کار گروهبان پست ژاندارمری. همراه دو ژاندارم برگشتیم نزد مسافرها و راننده.

راننده گفت: مردم آش و لاشاند. حسابی کتک کاری کردن. و حالا دارن توی اتوبوس یخ میزنن. ژاندارم جوان گفت: اینها که حرف نمیزنن. همه را کشاند پایین و همه شهادت دادند که سید بیاحتیاطی کرد چون به راننده گفت کافر. ژاندارمها دنبال سید میگشتند و کمک راننده گفت: از ترس رفته تو مسجد.

ژاندارم گفت: اینجا کی شاکیه؟ هیچ کس جواب نداد. ژاندارمها گفتند: کی کی را زده؟ مردم گفتند: همه همدیگه را... پرسید: کی زخمیه؟ جواب آمد:

بقیه درصفحه ۴۸

ستارگان درخشان ادب وفرهنگ ایران

میهن بهرامی سیمین چاپچی

محمود نفیسی

*** میهن بهرامی نویسنده ونقاش وفیلمنامه نویس ودکترای فلسفه بود**

*** سیمین چاپچی شاعر سنندجی به زبان کردی و فارسی شعر می سُراید**

میهن بهرامی
(۱۳۹۶-۱۳۲۴)

میهن بهرامی نویسنده ونقاش ایرانی در ۱۳۲۴ در تهران به دنیا امد تحصیلات متو سطه اش را با احراز رتبه شاگرد اول رشته ادبی به پایان رسانید سپس در رشته ی فلسفه و روانشناسی از دانشگاه تهران لیسانس گرفت و توانست دکترای فلسفه خود را نیز از دانشگاه تهران بگیرد او پس از گذراندن دوره فوق لیسانس جامعه شناسی از دانشکده علو م انسانی به امریکا رفت و پس از گذراندن دوره MA در روانشناسی اجتماعی و گذراندن و احد های در جه دکترا برای نوشتن پایان نامه دکترا به ایران باز گشت و دیگر به امریکا باز نگشت

میهن بهرامی که از داستان کوتاه نویسان زنان ایران است از ۱۴ سالگی با نشریات ادبی- فرهنگی ایران به همکاری پر داخت و اثار بسیاری از داستان و نقد نقاشی و فیلم وادبیات از او به چاپ رسید و از ان پس به نوشتن فیلم نامه برای تلویزیون و سینما روی اورد و بیست وشش فیم نامه تلویزیونی و چهار فیلم نامه سینما یی او ساخته و نمایش داده شد و تک نگاری فیلم فارسی جستجو گر نیز به همت او به انجام رسید هم چنان که قصه نویسی- طرح و ساخت این فیلم هم از خود اوست او که در کار ادبیات کودکان نیز دستی دارد قصه ای در همین زمینه به نام-ماه خانم و سفر کو چک بهرفضا - به چاپ رسانیده است از میهن بهرامی تاکنون یک مجموعه داستان های کوتاه به نام=حیوان= در تهران انتشار یافته که چند قصه ان در امریکا به زبان انگلیسی به چاپ رسیده است

میهن بهرامی افزو ن بر داستان کوتاه نویسی در بر رسی و نقد هنرو ادبیات و هنر نقاشی نیز استعداد زیادی را از خود نشان داد. او که همسر هنر پیشه معرو ف سینما محمد متو سلانی بوداز او دارای یک دختر می باشد

میهن بهرامی درتابستان سال ۱۳۹۵ پس از مراجعه به پزشک متوجه شسد که به سرطان ریه دچارشده است وعلاوه برآن عارضه قلبی نیز داشت .

او سرانجام در روز سوم اردیبهشت ۱۳۹۶ براثر سرطان ریه درگذشت .

سیمین چاپچی
متولد ۱۳۳۰

سیمین چاپچی نویسنده -شاعر به سال ۱۳۳۰ در محله قطار چیان سنند ج زندگی را اغاز نمود از دوران دبیر ستان به شعر روی اورد و از ان پس چه پنهان و چه آشگا ر ذوق خویش را تعقیب کرد او به زبانهای کردی و فارسی شعر می سراید و اشعارش در مجله کردی زبان-سروه- و دیگر مجلات از این دست و نشریات فارسی زبان به چاپ می رسد سیمین چاپچی بانویی دانشمند و با حساس و پر جنب و جوش است و اشعارش که بیشترردر قالب های آزاد ارایه میشود از تخیلی قوی و شوری درونی خبر می دهد او نیز در نویسندگی دستی دارد ویک مجموعه شعر کودکان را به کردی چاپ کرده است و در داستان نویسی نیز به هنر نما یی هایی دست زده است سیمین چاپچی ازدواج کرده و با انکه مادر ۵ فرزند است باحرارت تمام به فعالیت های اجتماعی خود ادامه میدهد واز زنان فرهنگدار کنونی کردستان است.

معروف ترین اثر او کتاب شعر « بیانی باش» به زبان کردی است که سال گذشته منتشر شد.

*** اگر مسلمانی بازبان وفرهنگ فارسی آشنا نباشد بی تردید با بیش از نیمی ازفرهنگ اسلامی بیگانه است**

*** معادل نیمی از تفسیرهای گوناگون قرآن به زبان فارسی است و توسط ایرانیان نوشته شده است .**

اگر نقشه جهان نمایی دردسترس دارید ، درقلمرو گسترده جهان اسلام دقت کنید تااین واقعیت به فراموشی گرائیده را دریابید که فارسی زبان غالب وفرهنگی این قسمت از جهان بوده است . دین اسلام ازشبه جزیره عربستان برخاست . کتاب آسمانی این دین به زبان عربی است . پیامبر اسلام وخلفای سنی مذهبان وامامان اهل تشییع عرب زبانند. اما گسترش اسلام درقلمرو شرق آن درقالب زبان فارسی وهمراه با فرهنگ وتمدن ایرانی وبا دست ایرانیان بوده است . جمع مسلمانان عرب زبان جهان از ۹۰ میلیون کمتر است وباقیمانده چهارصد میلیون(اکنون ازاین رقم بسیار بیشتراست. آزادی)مسلمان ، دین وفرهنگ مذهبی خودرا به شهادت تاریخ از دست ایرانیان یا درظرف زبان فارسی وفرهنگ ایرانی پذیرفته اند. این واقعیتی است غیر قابل انکار اما دریغا که براثر غفلت ها وتغافل ها ما و اسلافمان کمتر کسی در جهان امروز بدان معترف است .

درموزه دمشق بایکی ازدوستان ایرانی گرم تماشا بودیم . یکی از رهنمایان موزه مارا همراهی می کرد. ودیگری هم ازهم وطنان وشاید همکارانش درالتزام او بود. راهنمای سوری به زبان انگلیسی درباره اشیاء موزه توضیح می داد وشنوندگان فراخ حوصله ای بودیم . دراثنای توضیحات ، مطابق معمول از ملیت ماپرسید وچون شنید که از مردم ایرانیم رو به همکار هم وطنش کرد وبه زبان عربی چیزی گفت نزدیک بدین مضمون : «اینها ازسگ نجس ترند . خودشان را مسلمان می دانند اما دروغ می گویند وبوئی ازاسلام نبرده اند.» سپس دنباله توضیحات خودرا بانگلیسی گرفت وساعتی مارا در زوایای موزه راهنمائی کرد . وقتی که بازدید تمام شد انعامی بیش از معمول به او دادم وبا گرمی از توضیحاتش تشکر کردم وبه نرمی ازاو خواستم که به آخرین سئوالم نیز جواب گوید که با خوشروئی آمادگی خودرا اعلام داشت . پرسیدم :« راستی عقیده داری که ایرانی ها دروغ می گویند ومسلمان نیستند؟» ازسئوال من یکه خورد وپرسید:« مگر تو عربی می فهمی؟» گفتم :« عربی شما سوری ها را می فهمم حالا صادقانه جوابم رابده » البته طفره ای رفت ومنکر شد که درفهم عباراتش اشتباه کرده ام وسرانجام که راه گریزی باقی نماند به استدلال جانانه ای پرداخت :اول بمن بگو کتاب مقدس مسلمانان چیست؟

– قرآن مجید . البته به زبان عربی است .

– خدا توفیقت بدهد. شماایرانی ها چگونه مسلمانی هستید که به زبانی جز زبان قرآن تکلم می کنید؟

درحالی که ازطرز استدلال رفیق عرب حیرت کرده بودم به عرضش رساندم که :

– تقریباً همه ایرانیان باسواد مسلمان قرآن را در زبان اصلیش می خوانند ونمازراهم به زبان عربی می گزارند . بااینکه نه ضرورتی دارد و نه مسلمانی از خواندن ترجمه قرآن واداى نماز به زبان مادریش منع شده است . اماتو که مسلمان دوآتشه هستی وچماق تکفیرت رابرفرق چهارپنجم مسلمانان جهان فرود آورده ای آیا میدانی فرهنگ عظیم وخیره کننده اسلامی به کوشش چه کسانی به اوج امروزی رسیده است ؟ آیا میدانی زبان این فرهنگ درخشان ، گذشته ازایران وافغانستان درکشورهایی چون تاجیکستان ، پاکستان ، بنگلادش وهندوستان چیست ؟ بحثمان به درازا کشید ومرد کم کم نرم ونرم ترشد باشنیدن این خبر که بیش از دویست میلیون مسلمان شبه قاره هندوستان زبان فرهنگی ومذهبی شان فارسی است.

سرانجام بدین واقعیت اتفاق کردیم که اگر مسلمانی بازبان وفرهنگ فارسی آشنا نباشد بی تردید با بیش از نیمی ازفرهنگ اسلامی بیگانه است . وبراستی چنین است . این سخن نه گزافه گوئی است ونه محصول تعصبات قومی وملی. درکدامین زبان رایج عالم اسلام گنجینه تفسیری نظیر مثنوی مولوی سراغ دارید؟ به یکی از فهرست ها ومنابع کتاب شناسی جهان مراجعه کنیدوببینید معادل نیمی از تفسیرهای گوناگون قرآن به کدامین زبان است. زبان فارسی درهرگوشه ای از جهان ممکن است به دلیل خاصی مورد توجه اهل تحقیق واقع شود. اما درشبه قاره هندوستان ومیان جمعیت دویست میلیونی مسلمانان این سرزمین ، فارسی زبان دین است . زبان مذهب است . زبان اسلام است . واگر برای ترویج زبان عربی درشبه قاره هند ، تلاش های هشیارانه ومؤثری شده است ومأموران آنان به خلاف جنت مکانان ما از جای حساسی شروع کرده اند وقطعاً به نتیجه هم خواهند رسید بزودی خواهید دید که در مدارس دینی هندوپاکستان وبنگلادش زبان عربی جانشین زبان فارسی خواهدشد. (دوساعت درس فارسی درهفته را از دبیرستانهای پاکستان حذف کردند و بجایش عربی گذاشتندوعلمای والامقام ما نیز شادیها کردند وتبریک ها گفتند. وحق داشتند.) از کتاب آشوب یادها- زنده یاد علی اکبر سعیدی سیرجانی صفحه ۲۰۱ از انتشارات سایه

آنچه به معماری اسلامی شهرت دارد درحقیقت معماری ایرانی است

زندگی نامه خودنوشت
چارلز داروین

ترجمه دکتر محمدعلی صوتی

قسمت دهم

دوستان چارلز داروین چه کسانی بودند و نظراو درباره آنها چیست ؟

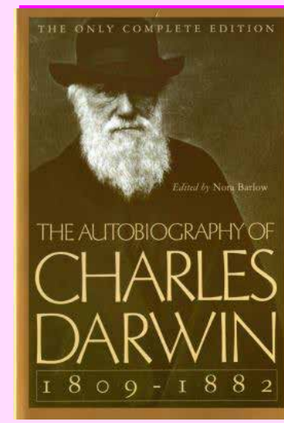

صراحت وصداقت لایل چشمگیر بود. او این امر را با گرایش به تئوری تبار یا توارث (*Descent-theory*) از خود نشان داد. باآنکه بعداً با آرای «لامارک» (۱) مخالفت کرد وباعث شهرت اوشد آن هم زمانی که دیگر پیر شده بود. او به یادم آورد وقتی سالها پیش درباره ی تضاد مکتب پیشین زمین شناسان با نظریات جدید او بحث می کردیم ، باو گفته بودم :« چه خوب می شد اگر هردانشمندی در شصت سالگی می مُردومطمئن بود دکترین های مخالف نظریات خودرا نمی بیند.» بااین حال او امیدواربود بعدازاین سن هم زنده بماند.

اوبسیارشوخ طبع بود واغلب داستانهای خنده داری می گفت وبه معاشرت باطبقه ی ممتازوصاحبان مقامات بالا علاقمند بود؛ این رفتار مبالغه آمیز او با جایگاهی که در جهان داشت ، بنظر من نقطه ضعف عمده ی او بود.

او عادت داشت با خانم لایل مانند جدی ترین مسئله که : آیا دعوت خاصی را بپذیرند یانه ، بحث کند.اما او بیش از سه باردرهفته – به دلایل اتلاف وقت – بیرون از خانه شام نمی خورد.وبادقت دعوتنامه هارا وراندازمی کرد. درروزگار پیری توقع داشت شبهای بیشتری بیرون برود.

من براین باورم علم زمین شناسی بیش از هرکس دیگری به لایل مدیون است . پیش از اینکه سفردریایی بیگل را شروع کنم « هنسلو» ی زیرک که مانند دیگر زمین شناسان درآن زمان به « بلاهای متوالی» (*Successive Cataclysms*) اعتقاد داشت به من توصیه کرد جلد اول «اصول زمین شناسی» لایل را بدون توجه به دیدگاههایی که درآن دفاع شده مطالعه کنم . درحال حاضر آیا کسی می تواند بگونه ای دیگر از « اصول زمین شناسی » صحبت کند؟ من با سرفرازی بیاد می آورم درسنت یاگو در مجمع الجزایر دماغه سبز در غرب آفریقا نخستین جایی که به تحقیقات زمین شناسی پرداختم ، برتری تمام وکمال نظرات لایل را برکاردیگرانی که می شناختم ، برایم ثابت کرد.

تأثیرات مستدل وقانع کننده ی آثار لایل را آشکارا در پیشرفتهای تازه علم درفرانسه وانگلستان می توان دید. بی اعتنایی کامل « الی دو بمون (۲) درارائه فرضیه « ارتفاع دهانه ی آتشفشان» و «خطوط برآمدگی» (که بعداً شنیدم سجویک درانجمن زمین شناسی ازاو بسیار تمجید کرد) شاید عمدتاً تحت تأثیر لایل باشد. زمانی که زمین شناسی با گامهای پیروزمند

جاده ای که داروین معمولا درآن قدم میزد وبه تفکر می پرداخت

به پیش میرود ، کما بیش همه ی زمین شناسان پیشرو را می شناسم واکثر آنان را دوست داشتم به استثنای ویلیام باکلند (۳) که باوجودشادبودن وخوش قلبی ، به نظر من هرزه وتقریباً بی نزاکت بود. او بیشتر مشتاق انگشت نما شدن بود. وگاهی مانند دلقک رفتار می کرد تا عشق به علم. باهمه تمایلش به انگشت نمایی ، خودخواه نبود.. برای اینکه لایل هنوز جوان ، درباره ی ارائه یک مقاله ی ضعیف به انجمن زمین شناسی بعنوان اینکه بوسیله ی فردی ناشناس فرستاده شده ، بااو مشورت کرد؛ ولی باکلند پاسخ داد: « بهتر است بنویسی ارائه شده بوسیله چارلز لایل. دراین صورت نام تو نزد همگان شناخته خواهد شد.»

درباره ی خدمات ارائه شده به زمین شناسیِ مورچیسون (۴) برای طبقه بندی چینه بندی ها ی اولیه نمی توان مبالغه کرد. او از داشتن ذهن فلسفی بسیار دور بود. اما با خوش قلبی فراوان ، خودرا موظف به کمک کردن به دیگران می دانست . مقام مهم او مضحک بود. واحساس تکبرش را بسادگی یک بچه به نمایش می گذاشت . اودربین جمع کثیری از جمله آشنایان دراتاق انجمن زمین شناسی نقل می کرد چگونه تزار نیکلای اول (۱۷۹۶-۱۸۵۵) وقتی که درلندن بود به شانه ی او زد وبااشاره تلویحی به کارزمین شناسی او گفته بود: «*Mon ami* روسیه ازتو سپاسگزاراست.» وسپس دستهایش را بهم می مالید و اضافه می کرد:« خوب شد که پرنس آلبرت (۱۸۱۹-۱۸۶۱ ، شوهر ملکه ویکتوریا) همه چیزرا شنید.

یک روز درشورای انجمن زمین شناسی اعلام کرد کار عظیم او درباره ی «سیستم سیلورین» بالأخره منتشر شد وسپس به همه حاضرین نگاه کردوگفت : «هرکدام از شما نامش را درفهرست راهنما خواهد یافت.»

انگاری این افتخار فقط از آن خودش بود.

رابرت براون (۵) – به قول همبولت «گیاهشناسی سهل الوصول»–رابارهادیدم. پیش از ازدواج تقریباً هریکشنبه صبح نزد او می رفتم وبااو می نشستم. بنظر من عمدتاً اظهار نظرهای او بعلت موشکافی هایش چشمگیر ربودوهرگز هیچ دیدگاه گسترده ای درباب زیست شناسی بامن مطرح نکرد. دانش او فوق العاده زیاد بود. و به دلیل ترس مفرطش از اشتباه بیشتر آن را باخود به گور برد. اودانش خویش را –باآنکه بطورعجیبی ازبعضی لحاظ حسودبود– بی چون وچرا نزد من آشکار می کرد. دوسه بار پیش از سفر دریایی بیگل به او سرزدم . یکبار ازمن خواست به میکروسکوپ نگاه کنم وبگویم چه دیده ام . نگاه کردم وحالا فکر می کنم که آن حرکت شگفت انگیز پروتوپلاسم درسلول گیاه بود. پرسش کنان به او گفتم که چه دیده ام . به من درآغاز جوانی وپیش از ترک انگلستان به مدت پنج سال ، پاسخ داد: «این راز کوچک من درزدیده شود.

ژوزف هوکر می گفت براون به تمام معنی خسیس بود وخودش درباره گیاهان خشک شده اش این را می دانست ونمونه هایش را به هوکر که گیاهان مجمع الجزایر تیرادل فوئگو (سرزمین آتش در آمریکای جنوبی) را نامگذاری می کرد.، نداد وخودش هم خوب می دانست هرگز از این مجموعه استفاده نکرده است . از سوی دیگر او قادر به فعالیت های فراوانی بود. درروزگار پیری بیشتر بخاطر بیماری وناتوانی کامل از انجام کار بدنی (آنطورکه هوکر بمن گفت) خدمتکاری پیر که در نزدیکی او می زیست به دیدارش می رفت وازاو نگهداری می کرد.وبا صدای بلند برایش کتاب می خواند. این برای نشان دادن هرمقدار ازخست علمی وحسادت کافی است . او به هرکس که درباره ی کاراو می نوشت که چه چیزی رانفهمیده ه مسخره می کرد. بخاطر دارم یک بار که از کتاب « تاریخ علوم استقرایی» ویلیام هوِل (۶) تعریف کردم درپاسخ گفت :« بلَه ، حدس می زنم او مقدمه ی تعداد زیادی از کتابها را خوانده است .»

درلندن که بودم ، اغلب ریچارد اوِن(۷) را می دیدم وبسیاراورا تحسین می کردم .

اما هرگز نتوانستم به شخصیت او پی ببرم وهرگز باهم صمیمی نشدیم . بعداز انتشار « منشأ انواع » دشمن سرسخت من شد. نه بخاطر رنجش و مشاجره ای بین ما ، بلکه تا آنجا که می توانم داوری کنم بعلت حسادت به موفقیت کتاب بود. دوست عزیزم هیوز فالکونر(۸) که مرد جذابی بود، عقیده ی بدی درباره ی او داشت .ومطمئن بود که او فقط جاه طلب ، حسود وخود پسند ، همچنین غیر قابل اعتماد وریا کار است . قدرت تنفر او بی تردید حد وحصری نداشت . پیش از اینها که از اوِن دفاع می کردم ، فالکونر می گفت :« تو بالأخره اورا خواهی شناخت .» که بعداً معلوم شد حق بااوست .

چندی بعد با ژوزف دالتون هوکر (۹) رابطه ی دوستی نزدیکی پیدا کردم که از بهترین دوستان من درسرتاسر زندگیم است .

ژوزف دالتون هوکر از دوستان داروین

او رفیق وهمنشینی خوش مشرب ودلنشین وبسیار مهربان است . هرکس درنگاه اول می تواند ببیند که او تااعماق وجودش شرافتمند است . خردمندی او بسیار قوی ودر دادن «حکم کلی» دارای نیرویی استثنایی است .او زحمتکشی خستگی ناپذیر است . درتمام عمرم کسی همانند او ندیدم ؛ سرتا سر روز پای میکروسکوپ می نشیند و شبانگاه شادوسرحال مانند پیش است . گاهی ویری و آتشی مزاج است ، اما بیدرنگ به حالت عادی بر می گردد. یک بار نامه ای تقریباً بی ادبانه فرستاد که بنظر می رسید بیگانه ای نوشته باشد. برای اینکه من ازاین نظریه ی احمقانه دفاع کرده بودم که گیاهان مرجانی درآبهای کم عمق دریا زندگی می کنند. عصبانیت بشتر او برای این بود که نمی توانست بپذیرد که مانگرو (۱۰) (وچند گیاه دریایی دیگر که من نامگذاری کردم) در دریا رسته باشند، مگر اینکه فسیل آنها دردریا پیدا شده باشد. در موقعیت دیگری او به همان اندازه بر آشفت ، زیرا من با تمسخر نظریه ی وجود قاره ای بین استرالیا و آمریکای جنوبی را رد کرده بودم . بندرت مردی را دوست داشتنی تراز هوکر می شناسم .

کمی بعد با تامس هنری هکسلی (۱۱) آشناشدم . ذهن او به سرعت برق صاعقه و تیز همچون تیغ است . او بهترین پاسخگویی است که می شناسم. او هرگز چیزی نه بدون هدف می نویسد و نه می گوید. وقتی صحبت می کند هیچیک از مخالفانش جرأت نمی کند

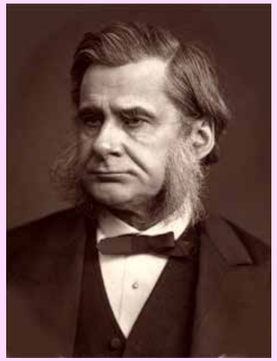

تامس هنری هاکسلی یکی دیگرازدوستان داروین

حرف اورا قطع کند.چون او باقاطعیت آنچه می خواهد می گوید. او مهربان ترین دوست من بوده است .وهمواره گرفتاریهای مرا حل وفصل کرده است . او کارهای درخشانتری درزمینه ی جانورشناسی می توانست انجام دهد ، اگر بیشتر وقتش صرف کارهای اداری و آموزشی وتلاش برای بهبود بخشیدن به آموزش در کشور نمی شد. او به من اجازه می داد هرچه می خواستم باو بگویم . سالها پیش فکر می کردم مایه ی تأسف است که او به دانشمندان زیادی حمله کرده است . گرچه فکر می کردم درهرمورد خاص حق بااو بوده وهمین را باو گفتم . او باعصبانیت این اتهام را رد کرد ومن پاسخ دادم خوشحالم که شنیدم اشتباه ازمن بوده است . درباره ی حمله ی بجای او به « اوِن » هم صحبت کردیم و چندی بعد گفتم :« چه خوب اشتباه کریستیان گوتفرید ارنبرگ»(۱۲) رابرملا کردی.» او تصدیق کرد وافزود برای علم لازم است چنین اشتباهاتی نشان داده شود. دوباره گفتم :« طفلکی ژان لویی رودولف آگاسی بخاطر تو بد آورد.» درادامه نام دیگری بردم . او ناگهان چشمانش برق زد وخنده کنان بفهمی نفهمی مرا لعنت کرد . او مرد بی نظیری است و بحق به نفع انسانیت همت گماشت.

باید یاد آورشوم چند فرد سرشناس را گهگاهی دیده ام . اگرچه چندان حرف قابل توجهی ندارم که درباره آنان بگویم . من احترام زیادی برای سر جان هرشل (۱۳) قائلم ومایه ی خوشحالیم بود که در خانه زیبای او در « دماغه امید نیک» (کیپ تاون آفریقا) وسپس درلندن شام صرف کردم . اورا درموقعیتهای دیگری هم دیدم . او زیاد پرحرف نبود.

اما هرکلمه ای که می گفت ارزش شنیدن داشت . او محجوب بود واغلب حالتی نگران داشت . «لیدی رولین بل» درخانه اوهم دردماغه امید نیک شام خوردم از هرشل تمجید می کرد اما می گفت اغلب اوکه به اتاقی وارد می شد انگاری می دانست که دستهایش کثیف است وهمسرش هم می دانست که آنها کثیفند(؟)

یک بار سر میز صبحانه در خانه «سر رودریک مورچیسون» ، فُن بارون همبولت مشهوررا دیدم .. بااظهار علاقه به من افتخار داد که بازهم مرا ببیند. دربرابر این مرد بزرگ ناامید سشده بودم . شاید انتظاراتم زیاد بود. چیز متفاوتی از گفتگویمان را بخاطر ندارم بجز اینکه او بسیار بشاش بود و زیاد حرف می زد..

اغلب به چارلز بابیج (۱۴)سر می زدم . و مرتب در میهمانی های شبانه معرکه شرکت می جستم . حرفهایش ارزش شنیدن داشت .اما مردی نومید وناراضی بود. با حالتی غالباً گرفته وعبوس . شاید هم آنقدر که تظاهر می کرد اخمو نبود. یکبار بمن گفت برنامه ای طراحی کرده که می تواند از هر حریقی به نحوی مؤثر جلو گیری کند. وافزود:« آن را منتشر نمی کنم . لعنت برهمه ی آنها باد. بگذار خانه هایشان درآتش بسوزد». منظورش همه ی ساکنان لندن بود. یک روزبه من گفت درکنار جاده تلمبه آبی دیده باکتیبه ای مذهبی روی آن . بااین مضمون که مالک آن تلمبه رابرای عشق به خدا ومملکتش برپا کرده که رهگذران خسته ازآن بنوشند. همین باعث شد که بابیج آن راازنزدیک وارسی کند وخیلی زوددریافت که باررهگذر برای کمی آب تلمبه می زند ، بیشتر آب به خانه مالک سرازیر می شود. سپس بابیج افزود:« فقط یک چیز هست که من بیشتر از دینداری ازآن متنفرم وآن وطن پرستی است .» اما من براین باورم که عوعوی او بدتراز گازگرفتن است (۱۵)

گفتگوی هربرت اسپنسر بنظرم بسیار جالب بود. ولی از او چندان خوشم نیامد. واحساس نمی کردم بااو بتوانم صمیمی شوم .فکر می کنم او بسیار خودخواه بود. هرکدام از کتابهایش را خواندم بخاطر استعداد متعالی اش مشتاقانه اورا تحسین کردم واغلب می اندیشیدم درآینده ای دور درمقام مردان بزرگی همچون دکارت ، لایبنیس ودیگران – که به هرحال چیز زیادی درباره آنان نمی دانم – جای خواهد گرفت . ادامه دارد .

---

(۱)– ژان باتیست لامارک ، زیست شناس فرانسوی (۱۷۴۴ – ۱۸۲۹) واضع دیدگاه لامارکیسم واز پیشگامان تکامل موجودات زنده بود.

(۲)– *E.de Beaumont* (۱۷۹۸-۱۸۷۴) زمین شناس فر انسوی .

(۳)–*Buckland* (۱۷۸۴-۱۸۵۶) زمین شناس ، استاد معدن شناسی در آکسفورد ورئیس انجمن زمین شناسی در ۱۸۲۴ و ۱۸۴۰

(۴)– *Roderick Murchison* (۱۷۹۲–۱۸۷۱) زمین شناس ورئیس انجمن زمین شناسی ۱۸۴۳

(۵) – رابرت براون (۱۷۷۳–۱۸۵۸) گیاه شناس وکتابدار انجمن لینه آن.

(۶)–*W.Whewell* (۱۷۹۴–۱۸۶۶) عالم جامع الأطراف ، فیلسوف ، عالم الهیات دومورخ علوم

(۷)– *R.Owen* (۱۸۰۴ – ۱۸۹۲) زیست شناس انگلیسی ، کالبد شناس تطبیقی و دیرین شناس . مُبدع واژه ی دیناسور (خزنده ترسناک) . از مخالفان داروین باوجود قبول تکامل .

(۸)– هیوز فالکونر (۱۸۰۸– ۱۸۶۵) دیرین شناس و گیاه شناس . مدتها درهند به تحقیق مشغول بود . در ۱۸۴۴ درموزه ی بریتانیا فسیلهای هندوستان را مرتب کرد.

(۹)–*J.D.Hooker* (۱۸۱۷–۱۹۱۱) گیاه شناس ، کاشف ، ومدیر باغ سلطنتی Kew ،طراح اولین نقشه رشته کوههای هیمالیا

(۱۰) –*mangrove* (کرنا/ مانگرو) درختان وبوته هایی که در آب شور سواحل مناطق گرمسیری می رویند دوگونه ی مشهور به نامهای حرا و چندل درایران درساحل خلیج فارس ودریای عمان یافت می شود.

(۱۱)– *Huxley*(۱۸۲۵– ۱۸۹۵) : زیست شناس انگلیسی ، مشهور بمناسبت دفاع از نظریه تکامل داروین . ابداع کننده ی واژه ندانم کیستی و مدافع تدریس علوم و مخالف تند روی های مذهبی .

(۱۲)– *Ehrenberg* (۱۷۹۵– ۱۸۷۶) آلمانی : حشره شناس ، جانورشناس ، گیاه شناس و زیست شناس درزمینه ی تاریخ طبیعی.

(۱۳)–*Herschel* ستاره شناس . کتابهایی درزمینه ستاره شناسی ، نور ، فلسفه ی طبیعی و جز اینها نوشت.

(۱۴)– *C.Babage* (۱۷۹۲–۱۸۷۱) :ریاضی دان انگلیسیِ وطراح ماشین محاسبه گر.

(۱۵)– ظاهراً اشاره به ضرب المثل « سگی که زیاد عوعو می کند گاز نمی گیرد» (مترجم)

نجیب محفوظ

بچه های کوچه ما

قسمت چهارم

ترجمه دکتر محمد علی صوتی

جشن عروسی ادهم از کناره ی جمالیه بعداز نیمه شب آغازشد. همه ی آنان که جبلاوی رادوست داشتند یا ازاو می ترسیدند ، به مراسم پیوستند.
ادهم با جامه ای ابریشمین وسربندی زردوزی شده بین عباس وجلیل باغرور گام بر می داشت . رضوان جلوی آنان می رفت . مردم درچپ وراست شمع وگل دردست داشتند . پیشاپیش صف مشایعت کنندگان گروه بزرگی از خوانندگان ورقاصان می رفتند . آواز به همراه نوای نوازندگان طنین انداز بود. فریاد شادی ودرود بر جبلاوی وآرزوی خوشبختی برای ادهم از مردم بلند بود. بالأخره بقیه هم از خواب بیدارشدند وبا پیوستن به جمعیت به هلهله وشادی پرداختند. شرکت کنندگان درجشن از «جمالیه» و«عطوف» به « کفرالزغاری» و « المبیضه» رسیدند. حتی باجگیران به آنان خوشامد می گفتند. رقص وشادی برپابود. می فروشی ها رایگان آبجو می دادند . تا حدی که پسران نیز مست شدند. قلیان ، درقهوه خانه های سرراهِ شرکت کنندگان درجشن ، بعنوانِ هدیه دست بدست می گشت وهوا آکنده از بوی خوش افیون وحشیش هندی بود.
ناگهان ادریس مانند دیو با هیبت از تاریکی آخر راه درپیچی که به صحرا می رسید ، در روشنائی چراغهای جلوی راه پیمایان پدیدارشد. چراغ گردانان باز ایستادندونام ادریس از ذهنشان گذشت . خوانندگان به محض دیدن او از ترس آوازشان در گلو بند آمد. رقاصان که اورادیدند ، درجا خشکشان زد. نی ها وطبل ها به سرعت خاموش شدند.ودیگر خنده از کسی شنیده نمی شد. بیشترشان می پرسیدند حال چه باید بکنیم - اگر بایستند،از آزار او درامان نخواهند بود. اگر بااو مقابله کنند ، باپسر جبلاوی مقابله کرده اند. ادریس گرزش را تاب داد وفریاد زد:
- بزدلان آشغال ، این جشن عروسی کیست ؟
همه خاموش بودند وگردنها بسوی ادهم وبرادرانش متمایل شد.
- ازکی تا حالا شما دوست این پسر کنیز و پدرش شده اید؟
رضوان قدم پیش گذاشت ودرخواست کرد:
- برادر ، عاقلانه است که بگذاری مراسم ره پیش برود...
ادریس غضبناک فریادزد:
- رضوان ، تو آخرین کسی هستی که باید دهن بازکنی ! توبرادری خائن و پسر پدر ترسوئی ، تو همان فرومایه ای هستی که شرف وبرادری رابه زندگی راحت فروختی . رضوان بآرامی گفت :
- این مردم هیچ ربطی به اختلاف ما ندارند.
ادریس قهقهه زنان گفت :
- این مردم می دانند شما چه آدمهای بی آبروئی هستید. اگر ترس عمیق آنان نبود ، یک نفر رادرحال نوازندگی وآوازخوانی نمی دیدی ...
- پدرت ، برادرت رابه ما سپرده ، بناچار ما ازاو محافظت می کنیم .
- توازخودت نمی توانی دفاع کنی ، چه رسد به این پسر کنیز!
- ادریس ، شعورت کجارفته ؟ فقط با عقل می توانی به خانه ات برگردی.
- تودروغ می گوئی ، خودت می دانی که دروغگوئی...
رضوان اندوه زده گفت :
- تا آنجا که به من مربوط است من ترا ملامت نمی کنم . ولی بگذار مراسم درآرامش پیدا کند...
ادریس درعوض جواب ، مانند گاو خشمگین به جمعیت هجوم برد. گُرزش بالاوپائین می آمد. چراغهارا خُرد می کرد. طبلها را درهم می درید. وگلهارا به اطراف می پراکند. مردم وحشت زده مانند شن دربرابر توفان فرار می کردند. رضوان ، عباس وجلیل شانه به شانه جلوی ادهم ایستاده بودند واین خشم ادریس را دوچندان کرد.
- ترسوها ، ازکسی دفاع می کنید که ازاو کراهت دارید. ازترس قطع طعام وشراب...
سپس به آنان یورش برد. برادران نیز دست به گرزهایشان بردند وبدون ضربه زدن ، ضربات اورا رد کردندوعقب کشیدند. ادریس یک دفعه خودش را بین آنان انداخت وخودش را به ادهم رساند. جیغ وداد ازپنجره های بالا بلند شد. ادهم درحالی که خودش را آماده دفاع می کرد ، فریادزد:
- ادریس من دشمن تو نیستم . سرعقل بیا.
ادریس گرزش را بلند کرد . کسی فریادزد«جبلاوی» ورضوان به ادریس گفت :
- پدرت می آید...
ادریس به کناری پرید وجبلاوی را دید که دربین هاله ای ازخادمان مشعل دار می آید، دندان به هم فشرد وبا تمسخر فریاد زد:
- بزودی چشمت را به دیدن نوه ی حرامزاده ات روشن خواهم کرد.
مردم برایش راه بازکردند واو به سوی جمالیه پا به فرارگذاشت تااینکه تاریکی اورا درخودفروبرد. پدر به جائی که برادران ایستاده بودند ، رفت . دربرابر هزاران چشم خیره با لحنی آمرانه گفت :
- همه چیز به حالت قبلی برگردد....
چراغ گردانان به جایشان برگشتند. طبلها ونی ها به صدادرآمدند. خوانندگان به آوازخوانی ورقاصان به رقص پرداختند. مراسم دیگربار به راهش ادامه داد.
خانه ی بزرگ تا بامداد درسازو وازو شراب بیداربود. زمانی که ادهم به اتاقش که مشرف به بیابان مقطم بود رفت ، امیمه را دید که کنار آئینه ایستاده وروبنده ی سفیدش هنوز روی صورتش است . مست لایعقل به زحمت روی پایش بند بود. به او نزدیک شد وباتمام نیرو سعی کرد برخودش مسلط شود. روبنده ی اورا بالازد. چهره اُمیمه بازیبائی مبهوت کننده ای می درخشید. خم شد ولبهای گوشت آلود اورا بوسید سپس بالحنی مخمور گفت :
- این همه دلواپسی به پایان خوشش می ارزید.
وتلو تلو خوران به طرف تختخواب رفت وخودش را از عرض روی بستر انداخت باسربند وکفش . اُمیمه بصورت او درانعکاس آئینه نگاه کرد وبا محبت وعشق لبخند زد...

۵

ادهم دراُمیمه خوشبختی ورضایت خاطری یافت که پیش از آن برایش ناشناخته بود. او این سعادت را با ساده لوحی بارفتار وگفتارش به همه اعلان می کرد تا آنجا که مایه ی خنده وتفریح برادرانش شده بود. درآخر نماز دست به دعا بر می داشت ومی گفت :« ستایش برای عطابخش (صاحب المنن) ، ستایش برای رضای پدرم . ستایش برای او برای محبت همسرم . ستایش برای منزلتی که از آن برخوردارم . درحالی که دیگران سزاوارترند. ستایش برای باغ ونی همنوایم .»
همه زنان درخانه ی بزرگ می گفتند اُمیمه زوجه ی شایسته ای است . ازادهم مثل فرزندش نگهداری می کند. بستگان شوهرش رادوست دارد وبآنان کمک می کند. او خانه اش را مانند جزئی ازاندامش تمیز نگهمیدارد.... ادهم ازسوی دیگر قلبش لبریز از عشق وخوش رفتاری بود. مشغولیت اداره املاک از تفریح بی آلایشش درباغ کاسته بود. البته عشق روزش را پر می کردتا آنجا که خودش را فراموش می نمود.
روزها برای رضوان ، عباس وجلیل گوشه وکنایه زن ، بیش از آنچه انتظارش راداشتند ، خوش می گذشت . درنهایت همه چیز رو به آرامش می رفت . مانند جریان خروشان رود درسرازیری وقتی که به بستری آرام می رسد. قلب ادهم مالامال از حیرت بود. احساس می کرد که زمان به یک چشم به هم زدن نمی گذرد. واینکه روز از پی شب است وایکه گفتگو های دوستانه اگر به درازا بکشد ، معنی خودرا از دست می دهد. باغ مایه ی دل خوشی راستین است . .. هیچ یک از اینها به این معنی نبود که از اُمیمه دلزده شده باشد. اما زندگی مراحل گذرائی دارد که کسی -مگر روزبروز- از آن خبر ندارد.او به جای مورد علاقه اش در کنار نهر برگشت وبا اعتذار وتمنا به گلها وپرندگان با مهربانی نگاه کرد. اُمیمه با خوشروئی عاشقانه ای به او پیوست . کناراو نشست وگفت :
- ازپنجره نگاه می کردم ببینم چه کار می کنی . چرا مرا صدا نزدی که منهم پائین بیایم؟
ادهم بالبخند گفت :
- نخواستم مزاحمت شوم .
- مزاحم من ؟ من این باغ را دوست دارم. به خاطر نمی آوری که اول بار اینجا یکدیگررا دیدیم ؟
ادهم دست اورا گرفت وسرش را به تنه نخل تکیه داد وبه شاخه ها وآسمان بین آنها چشم دوخت . اُمیمه دوباره گفت او چقدر باغ را دوست دارد. ادهم هرچه بیشتر دلش می خواست ساکت باشد ، امیمه می خواست حرف بزند. اوهمان قدر که ازسکوت بیزاربود ، به همان اندازه باغ رادوست داشت . سخنان او بیشتر درباره ی زندگی شیرینشان بود. گاهی به تفصیل درباره ی همسران رضوان ، عباس وجلیل حرف می زد. پس از آن صدایش را ملامت آمیز پائین آوردوگفت :
- آیا به من گوش می کنی ؟
ادهم لبخند زنان گفت :
- مگر نه اینکه تو درقلب منی ؟
- اما تو به من گوش نمی کنی .
این درست بود . ادهم باآنکه از آمدن او استقبال نکرد ، اما مزاحمش هم نبود. اگر اُمیمه می خواست آنجارا ترک کند او قلباً اورا متقاعد می کرد که آنجا بماند. او فکر می کرد امیمه جزئی از وجود اوست وباپوزش گفت :
- من این باغ رال دوست دارم . پیش از اینکه ترا ببینم اینجا دلنشین ترین جائی درزندگی گذشته ام بود. درختان سربه فلک کشیده ، آبهای روان وپرندگان چهچه زن ، همه ی آنهارا می شناسم . همچنانکه آنها مرال. دلم می خواهد توهم آنهارا مانند من دوست داشته باشی . آیا هیچگاه از لابلای درختان به آسمان نگاه کرده ای؟
اُمیمه سربلند کرد ولحظه ای به آسمان نگریست ولبخندزنان گفت :
- واقعاً زیباست . شایسته آن است که تو آن را بیش از هرچیزی دوست داشته باشی.
ادهم تلویحاً به ملامت صریح او پی برد وبلادرنگ گفت :
- آن پیش از شناختن تو بود.
- حالا چه ؟
ادهم دست اورا به آرامی فشارداد وگفت:
- توزیبائی آن را تکمیل کرده ای ...
اُمیمه به او نگاه کردوگفت :
- چه خوب است که حالا ترا ملامت نمی کند که بامن وقت می گذرانی ...
ادهم خندید واورا به طرف خود کشید تا لبهایش به گونه او رسید. سپس پرسید:
- آیا گلها جالب تراز گفتگو درباره ی زنهای برادرم نیستند؟!
امیمه خیلی جدی گفت :
- گلها زیبا هستند ، اما همسران برادرانت صحبت دیگری ندارند مگر تو... اداره ی املاک ، همیشه اداره ی املاک ، اعتماد پدر به تو ، جزاینها حرف دیگری ندارند.
ادهم اخم کرد وباغرا فراموش کرد:
- آنان به همه چیز کاردارند!
- جداً از چشم زخم می ترسم ...
- لعنت خدا بر املاک . زیر بار آن خرد شده ام ، مردم برضدمن هستند. راحتی خیال ازمن گرفته شده ، چه کسی این همه دردسر می خواهد!...

اُمیمه انگشت روی لبهای او گذاشت وگفت :
- کفران نعمت مکن ادهم . اداره ی املاک مقام بزرگی است . شاید درهایی رابه روی ماباز کندکه خوابش را نمی دیدیم ...
- تا حالا چیزی جز زحمت نداشته ... کافی است مصیبت ادریس را به خاطر بیاوریم.
اُمیمه لبخند زد . اما درلبخندش نشانی از رضایت خاطر نبود.. بلکه درچشمانش نگرانی عمیقی آشکارا دیده می شدو گفت :
- همچنانکه به شاخه ی درختان وآسمان وپرندگان نگاه می کنی به آینده نظر داشته باش ... پس از آن اُمیمه درباغ کناراو می نشست و بندرت سکوت می کرد. ادهم به او عادت کرده بودوبه نیمی یا کمترازآن به حرفهای او گوش نمی کرد. هروقت دوست داشت نی اش را بر می داشت وبطور اتفاقی هرنوائی که پیش می آمد می زدوبا رضایت خاطر می گفت همه چیز خوب است . حتی به آزار ادریس خوگرفته بود. اما بیماری مادرش شدت گرفته بود . او به دردی مبتلا شده بود که پیش از آن برایش نا آشنابود. قلب ادهم برای او درهم می فشرد. مادر اغلب اورا نزد خود می خواند وبیش از حد برایش دعا می کرد . یک بار ازاو خواست :
« همواره از ربّ خویش بخواه که ترا ازشرّ ، دور نگهداردوبراه راست هدایتت کند.»
مادر نگذاشت او برود. بین آه وافغان آخرین وصیتها و آرزوهایش را گفت ودرآغوش پسرش جان داد.
ادهم واُمیمه برای او گریستند. جبلاوی آمدوبه چهره تکیده او نگاه کرد وسپس با احترام روی اورا پوشاند . آثار تأسف دردیدگان جدی اش دیده می شد.
دیریازود ادهم به زندگی عادی بازگشت. اما متوجه تغییر ناگهانی دررفتار اُمیمه شدوعلت آن را نمی دانست .
این زمانی اتفاق افتاد که اُمیمه همنشینی با ادهم را درباغ قطع کرد. هروقت علت آن را ازاو می پرسید او کار یا خستگی را بهانه می کرد. ادهم وقتی که به او خوش آمد می گفت ، او بدون عاطفه ی واقعی - فقط برای رعایت ادب، آنهم ادبی ازسر بی حوصلگی - باو پاسخ می داد. از خودش می پرسید چه اتفاقی افتاده! خودش هم به چنین حالتی دچار شده بود . اما عشق بر آن غالب شد . گاهی وسوسه می شد اوهم باید با وی بدرفتاری کند. اما چهره ی رنگ پریده وملاطفت ومهربانی اش مانع ازاین کار می شد. اُمیمه گاهی غمگین وگاهی آشفته وسردرگم به نظر می رسید ودر چشمانش موجی از ترس ودرعین حال خشم دیده می شد . ادهم به خودش می گفت کمی صبر داشته باش . یا حالش خوب می شود ، نشد ، به جهنم .!
ادهم به دفتر جبلاوی رفت که حساب آخرماه را به او نشان دهد. پدر نگاهی گذرا به او انداخت وپرسید:
- چه خبر؟
اوهم شگفت زده سربلند کرد وگفت :
- خبری نیست پدر...
مرد چشمانش راباریک کرد وزیر لب گفت :
- ازاُمیمه به من بگو...
زیر نگاه نافذ پدرش چشم به زیر انداخت:
- حالش خوب است . همه چیز روبراه است .
جبلاوی اصرار کرد :
- راستش را بگو.
ادهم چندلحظه ای ساکت بود . او براین باور بود که پدر برشناختن همه چیز تواناست . پس اعتراف کرد:
- او خیلی عوض شده . به نظر می رسد ازمن واهمه دارد.
برقی ناآشنادرچشمان پدر دیده شد وگفت :
- بینِ شما اختلافی پیش آمده ؟
- ابداً
جبلاوی باراحتی خیال لبخند زد:
احمق ! بااو خوشرفتاری کن . تاوقتی ترا به خود نخوانده به او نزدیک مشو. بزودی پدر خواهی شد.
ادامه دارد

هُنر خوشنویسی

مجید زندیه

شاه عباس آنقدر به علیرضا عباسی مهر می ورزید که شمعدان طلایی افروخته بدست میگرفت تا او در روشنائی آن خط بنویسد

علیرضا تبریزی (عباسی)

علیرضاتبریزی ازبزرگترین خوشنویسان دوره صفوی وازهنرمندان نامی ایران است.

وی از مردم تبریز بود ودر ابتدای حرفه ی خطاطی وخوشنویسی نزد ملا علابیک تبریزی تعلیم خط گرفت ومدتها در تبریز زیست . وقتی حکومت عثمانی به آذربایجان حمله کرد علیرضا از تبریز به قزوین نقل مکان کرد وتا موقعی که اوضاع نا آرام بود درقزوین ودر مسجد جامع قزوین اقامت گزید و به کتابت مشغول بود.

دراین موقع جزء ملازمان فرهاد خان قرامان لو (مقتول بسال ۱۰۰۷) از امرای دربار شاه عباس درآمد ودر سازمان اداری او به کتابت مشغول گردید. دراین مدت از طرف امیر مورد لطف وقدردانی قرار گرفت بطوری که در مسافرتها ئی که فرهاد خان به مازندران وخراسان داشت اورا دررکاب و همراه خود می بُرد.

بعداز مدت دوسال ، شاه عباس از احوال وهنر او مطلع گردید واز فرهاد خان خواست که اورا به دربار بفرستد. بدین لحاظ علیرضا به اصفهان آمد و به دربار شاه صفوی پیوست . علیرضا مورد تفقد شاه عباس قرار گرفت ودر سفر و حضر وهنگام صلح وجنگ ملازم وی بودولقب « خوشنویس پادشاهی» یافت . بهمین جهت شهرت « عباسی» رابرای خود برگزید.وازآن پس بنام « علیرضا عباسی» معروف گردید.

شاه عباس کتابداری خاصه سلطنتی را به وی تفویض کرد وآنقدر به علیرضا مهر ورزید که گویند بارها اتفاق افتاد که شب هنگام شاه عباس شمعدان طلائی افروخته بدست می گرفت تا علیرضا درروشنائی آن خط بنویسد..

گویند علیرضا عباسی معارض ورقیب میر عماد بود ودرقتل میر دست داشت ولی لاین موضوع مسلم نشده است . همینقدر می دانیم که شاه عباس علیرضارا بر میر عماد ترجیح می داد وبیش از میر عماد به علیرضا توجه داشت .

درکتاب « مرآه العالم» آمده است که شاه عباس پس از سوئ مزاجی که به میر عماد پیدا کرد از علیرضا خواست که خط نستعلیق را که تا آن زمان نمی دانست ، مشق کند . علیرضا درزمان کوتاهی تمام رموز خوشنویسی را فرا گرفت وخط نستعلیق را به جائی رساند که گویند دو قطعه از خط وی ومیر عماد را فراهم کردند ونزد خط شناسان بردند . هیچ کس نتوانست فرق آن دو خط را از هم تشخیص دهد.

بعضی گویند خط علیرضا عباسی از لحاظ زیبائی وترکیب حروف برخط میرعماد می چربد. مدارکی دردست است که ثابت می کند علیرضا عباسی خیلی قبل از قتل میرعماد (۱۰۲۴) به خوشنویسی خط نستعلیق معروف بوده است وبه قول میرزا سنگلاخ مورخ زندگی نامه ی خوشنویسان ، علیرضا عباسی خط نستعلیق را در تبریز نزد محمدحسین تبریزیفرا گرفت که این قول قابل قبول است زیرا از لحاظ شباهت و کلاس کار- سبک نویسندگی نستعلیق - علیرضا عباسی کاملاً شبیه نستعلیق محمد حسین تبریزی است . صاحب کتاب گلستان هنر که همعصر علیرضا عباسی بوده است متذکر می گردد که علیرضا در عرضه ی زیبا سازی خط به آن حد رسید که کسی به حد او نرسید. میرزا حبیب خطاط که در دوره ی علیرضا عباسی می زیسته واز صاحب نظران خط نستعلیق است می گوید علیرضا عباسی یکی از ارکان اربعه خط نستعلیق است . او ذکر می کند که رکن اول میرعلی هروی ورکن دوم میرعماد حسنی است و علیرضا عباسی را رکن چهارم از ارکان اربعه میداند وذکری از رکن سوم خطاطان نمی کند.

بعضی گویند که محل تولد علیرضا اصفهان بوده است که صحیح نیست .

او دراصل زاده ی تبریز است .

علیرضا علاوه بر خوشنویسی نستعلیق ذوق شعر نیز داشت و به خاطر عمر طولانی که کرد اورا « شیخ الخطاطین » می نامیدند.

دربعضی نوشته ها آمده است که علیرضا عباسی در نقاشی و تذهیب کاری نیز صاحب ذوق بوده است که این اشتباه فاحش بعضی از تاریخ نویسان است که اورا با « رضا عباسی» اشتباه می گیرند.

تاریخ وفات علیرضا عباسی بطور دقیق مشخص نیست . دربعضی از کتابها سال وفات اورا ۹۸۸ ودرجای دیگر ۱۰۲۹ ه.ق. ذکر کرده اند که هیچکدام از آنها صحیح نیست . زیرا علیرضا در تمام طول سلطنت شاه عباس درقید حیات بوده است وتاسال ۱۰۳۸ هنوز میزیسته است .

کتیبه سردر وایوان ورودی کاروانسرای نطنز، دوره صفوی، حجاری روی سنگ(احتمالاً به خط علیرضا عباسی است)

آثار زیادی از علیرضا عباسی به یادگار مانده است که مختصراً به ذکر بعضی از آنها می پردازیم :

۱- قطعه ای با امضای « کتبه العبد علی رضا ی عباسی غفرذنوبه» در کتابخانه سلطنتی تهران نگهداری می شود.

۲- شش کتیبه که همگی امضای « العبد الافقر الاحقر المذنب علیرضا ی عباسی سنه ۱۰۰۸ » در کتابخانه آستان قدس رضوی است و آثار دیگری که در کتاب خانه های خصوصی وکتابخانه های کشورهای همجوار نگهداری می شود.

از آثار بی همتای علیرضا عباسی که بسیار گران قیمت و ارزشمند است کتیبه ی طلای ضریح آستان قدس رضوی درمشهد است که سالها از ضریح جدا شده ودر انبار خزانه متروک مانده بود ودرزمان سلطنت رضا شاه کبیر به تهران آورده شد ومدتی دربانک ملی نگهداری می شد. سپس از آنجا به موزه ایران باستان منتقل گردید وپس از چند ماه که به معرض تماشای عموم گذاشته شد مجدداً به مشهد منتقل وتحویل آستان قدس رضوی شدوهم اکنون در آنجا در معرض نمایش است . ساختن این بدست هنرمند زبر دست آن زمان «علی زرگر» انجام پذیرفته است وخط نستعلیق آن که بی نهایت زیباست از آثار جاویدان هنرخوشنویسی علیرضا عباسی است .

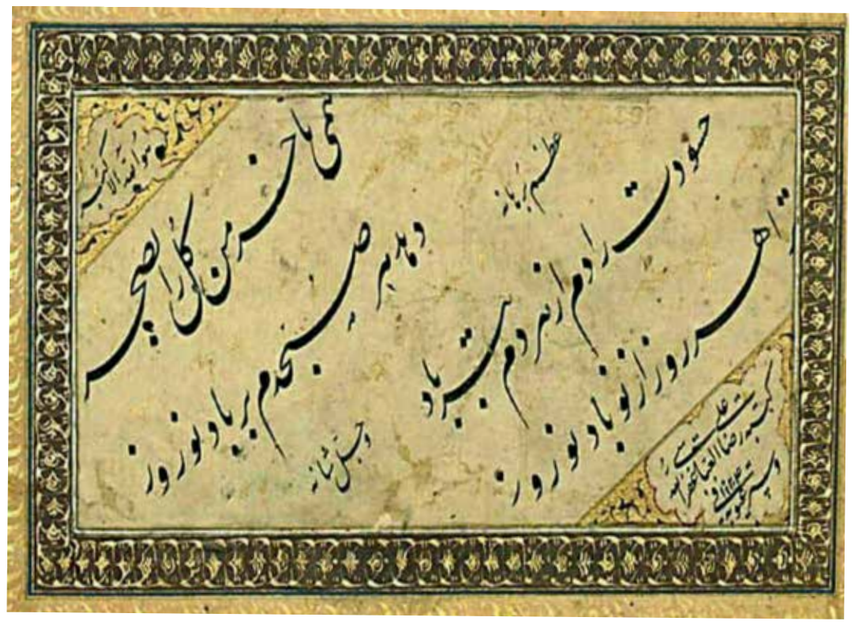

ادامه دارد.

ازسینمای ایالات متحده، اغلب به عنوان «هالیوود» یاد می شودکه از آغاز قرن بیستم بر صنعت فیلم اثر عمیقی داشته است. سبک غالب سینمای آمریکا سینمای کلاسیک هالیوود است که از سال ۱۹۱۷ تا ۱۹۶۰ شکل گرفت وفیلمهایی که تا به امروز در هالیوود ساخته شده ازاین سبک پیروی کرده اند.

در حالی که سینما مدیون آگوست و لوئی لومیرفرانسوی است اما ، سینمای آمریکا به سرعت به نیروی غالب در دنیای صنعت فیلم تبدیل شد. ازدهه ۱۹۲۰، صنعت فیلم در ایالات متحده بیش از هر کشور دیگری درآمد داشته است. بیشترین تولید به هرزبانی در آمریکا تولید شده است و گفته می شودکه هرسال بطور متوسط ، بیش از ۸۰۰ فیلم را شامل می شود. در حالی که سینمای ملی انگلستان (۲۹۹)، کانادا (۲۰۶)، و استرالیا و نیوزیلند نیز فیلمهایی تولید می کنند اما جزئی از سیستم هالیوود نیز بشمار نمی روند.

هالیوود از قدیمی ترین مراکز صنعت فیلم در جهان است، – و زادگاه ژانرهای مختلف سینمایی است که در میان آنها کمدی، درام، اکشن، موزیکال، عاشقانه، ترسناک، علمی تخیلی و جنگی و حماسی دیده می شود– ونمونه ای برای دیگر صنایع ملی فیلم است.

در سال ۱۸۷۸، ادوارد مویبریج *Muy-bridge* توانایی دوربین را برای ضبط حرکت نشان داد. در سال ۱۸۹۴، برای اولین بار نمایشگاه سینمای تجاری در جهان با استفاده از کینه توسکوپ توماس ادیسون. در شهر نیویورک برپا شد. ایالات متحده نخستین فیلم ، باصدای همزمان خواننده جازرا در سال ۱۹۲۷ تولید کرد، و در دهه های بعد در تولید فیلمهای صدا دار پیشرو وپیشگام بود. از اوایل قرن بیستم ، صنعت فیلم امریکا تا حد زیادی در داخل ودر منطقه ۳۰ مایلی هالیوود، درلس آنجلس، کالیفرنیامتمرکز شده بود. کارگردان *D. W. Griffith* محورتوسعه گرامر فیلم بود. همشهری کین اورسن ولز (۱۹۴۱) در نظر سنجی غالب منتقدان به عنوان بزرگترین فیلم در تمام دوران ها شناخته می شود.

بزرگترین استودیوهای فیلمسازی هالیوود منبع اصلی موفق ترین و پرفروش ترین فیلم های تجاری در جهان هستند، مانند تولد یک ملت (۱۹۱۵)، بر باد رفته (۱۹۳۹)، ده فرمان (۱۹۵۶) آوای موسیقی که درایران بانام اشکها ولبخندها بنمایش درآمد (۱۹۶۵)، آرواره کوسه (۱۹۷۵)، جنگ ستارگان (۱۹۷۷)، ET فرا زمینی (۱۹۸۲)، پارک ژوراسیک (۱۹۹۳)، تایتانیک (۱۹۹۷)، شوالیه تاریکی (۲۰۰۸)، آواتار (۲۰۰۹)، انتقامجویان (۲۰۱۲) و جنگ ستارگان: نیروی بیدار (۲۰۱۵). ، علاوه بر این، بسیاری از فیلم های پرفروش هالیوود ازنظر درآمد گیشه و فروش بلیط در خارج از ایالات متحده گوی سبقت را از فیلم های ساخته شده در کشورهای دیگر ربوده اند. امروز، استودیوهای فیلم آمریکا جمعاً حدود ۸۰۰ فیلم در سال، تولید می کنندکه ایالات متحده آمریکا را به یکی از پرکار ترین تولید کنندگان فیلم در جهان و یکی از پیشگامان وپیشروان در مهندسی و تکنولوژی فیلم سینمایی تبدیل کرده است.

برای آگاهی از تاریخچه سینمای آمریکا باید به سالهای قبل از ۱۹۰۰ مراجعه کنیم:

پیش از ۱۹۰۰

اولین گزارش مستند از نمایش فیلم در ایالات متحده به ژوئن ۱۸۹۴ باز می گردد. دراین سال چارلز فرانسیس جنکینزدر ریچموند ایندیانا این نمایش را برگزار کرد. جینکینز از **Phantascope** خود برای نمایش فیلمش برای مخاطبان متشکل ازخانواده، دوستان و خبرنگاران استفاده کرد. این فیلم شامل یک رقصنده وودویل دراجرای رقص پروانه بود. جنکینز و شریک جدیدش توماس آرمات *Phantoscope* را برای نمایش فیلم در تئاترهای موقت در ایالات دیگر در پاییز سال ۱۸۹۵ آماده کردند. بعد این دستگاه را به توماس ادیسون فروختند و ادیسون، نام این پروژکتور رابه *Vitascope* تغییرداد. ادیسون با ویتاسکوپ در تاریخ ۲۳ آوریل ۱۸۹۶ به نمایش عمومی فیلم های خود در کاستر و سالن موسیقی **Bial** در خیابان سی وچهارم شهر نیویورک پرداخت. با این حال، اولین سالن سینما که در ایالات متحده برای نمایش فیلم اختصاص داده شدبه طور انحصاری *Vitascope* هال، بود که ۲۶ ژوئیه ۱۸۹۶در خیابان کانال، نیواورلئان، لوئیزیانا تأسیس شد– این سالن نمایش فیلم با تغییر دکوراسیون یک فروشگاه خالی بوجود آمد.

تصمیم ادیسون به فروش تعداد کمی از پروژکتور *Vitascope* بود که در آوریل و مه سال ۱۸۹۶ بفروش رساند.

میچل مارک در زیرزمین جدید ساختمان میدان *ellicott*، درخیابان اصلی، بوفالو، نیویورک، همراه با برادرش مو مارک سینمای ویتاسکوپ ادیسون را دایر کردند. نمایش فیلم برای عموم مردم در۱۹ اکتبر، ۱۸۹۶ با همکاری رودولف واگنر، که پس از گذراندن چند سال کار در لابراتوار ادیسون به بوفالو نقل مکان کرده بودآغازشد. این تئاتر ۷۲ صندلی داشت که برای نمایش تصاویر متحرک طراحی شده بود.

تری رمزی در کتاب خود یک میلیون و یک شب (۱۹۲۶) [ص. ۲۷۶]، یادآور می شود که این یکی از اولین سالن ها ی ثابت بود که منحصراً برای نمایش تصاویر متحرک بنا شده بود. با توجه به اخبار بوفالو (چهارشنبه، دوم نوامبر ۱۹۳۲)، گنجایش این سالن ۹۰ نفر [درحقیقت ۷۲ نفر] و ورودیه سه سنت بود. این سالن دو سال بکارخودادامه داد.

BUFFALO EXPRESS.
Office, 173 Washington Street.
SUNDAY MORNING, NOV. 7, 1897.
VITASCOPE THEATRE.. ELLICOTT SQ. BUILDING, 305 Main Street
CONTINUOUS EXHIBITION
From 10 A. M. to 11 P. M.
EVERY DAY. EVERY SUNDAY.
ONE PRICE 10c. NO HIGHER
Come any time and see Edison's Latest Wonder,
The IMPROVED VITASCOPE
The most perfect Animated Nature Machine ever produced
Pictures changed every Sunday and Thursday.
See "Trotting Race at Charter Oak Park," "The Bathers" and twenty other life-like views.
FREE ADMISSION TO PHONOGRAPH PARLORS.

درهفتم نوامبر ۱۸۹۷ آگهی برای تئاتر ویتسکوپ در بوفالو، نیویورک، (عکس بالا)یکی از اولین سالن های ویژه برای نشان دادن تصاویر متحرک را چاپ کرد. این سالن در سال اول ۲۰۰،۰۰۰ تماشاچی داشت.

تئاتر دولتی در واشنگتن، آیووا قدیمی ترین سالن سینمایی فعال در ایالات متحده است. این سالن اولین فیلم های خود را در سال ۱۸۹۷ نشان داد، و امروزهم هنوز فعال است.

ازسال ۱۹۰۰ تا ۱۹۱۹

اولین سالن دائمی در ایالت کالیفرنیا، برای نشان دادن فیلم ،سالن الکتریک تالی بود که بنای آن در سال ۱۹۰۲ در لس آنجلس تکمیل شد. سالن تالی در یک ساختمان بزرگ قرار داشت. فیلم سرقت قطار بزرگ (۱۹۰۳) که زمان نمایش آن ۱۲ دقیقه بود ، دراین سینما به معرض نمایش گذاشته شد. این فیلم در تقویت و پیش رفت صنعت فیلمسازی مؤثر بود

در سال ۱۹۰۵، جان پی. هریس و هری دیویس یک سالن نمایش فیلم با ورودیه پنج سنت را در پیتسبورگ با نام :نامگذاری آن *Nickelodeon* براه انداختند و سبکی را برای اولین نوع سالن سینما پایه گذاری کردند. تا سال ۱۹۰۸ هزاران سالن به سبک نیکلودین، *Bijous* ، *Gems* در سراسر آمریکای شمالی بوجود آمد. چند تئاتر از دوران نیکلودین هنوز فیلم های امروز را نشان می دهند. در سال ۲۰۰۸، صاحبان سالن سینمای *Korsor Biograf* در مقصد **Korsor**، دانمارک، متوجه شدند که سالن سینمایی که اداره می کنند در اوت سال ۱۹۰۸ کار خودرا آغازکرده است. ادعای آنها توسط رکوردهای جهانی گینس پذیرفته شد و به عنوان قدیمی ترین سالن سینمایی جهان که هنوز در حال کار است درنسخه سال ۲۰۱۰ این کتاب چاپ شد درحالیکه نیکلودین از آن هم قدیمی تر است. ادعای مشابهی برای سالن *L'Idéal Cinéma* در *Aniche*، فرانسه مطرح شد، که اولین فیلم خودرا در ۲۳ سپتامبر ۱۹۰۵ نشان داد اما در خدمت هدف دیگری برای چند سال، بسته ماند و دردهه ۱۹۹۰ به سبک مدرن بازسازی شد و اکنون بکار خود ادامه می دهد.

در سال ۱۹۱۲، «کاخ تصویر»، در *Clevedon*، انگلستان، با همکاری یک موسسه خیریه برای جمع آوری کمک به قربانیان فاجعه تایتانیک، به نشان دادن مداوم فیلم پرداخت که هنوز فعال است. افتتاحیه تئاتر ریجنت در شهر نیویورک در سال ۱۹۱۳ نشان دهنده توجه جدید به رسانه سینما و شروع شکوه دو دهه طراحی برای سینمای آمریکا بود. سالن سینمای مارک استرند درتقاطع خیابان ۴۷ و برادوی در شهر نیویورک در سال ۱۹۱۴ توسط میچل مارک افتتاح شد که یک میلیون دلار هزینه ساخت آن شده بود و سالنی منحصر بفرد بود . سالنی با زینت های گوناگون بنام سالن ال. رینگلینگ در بارابو، ویسکانسین توسط ال . رینگلینگ، یکی از بنیانگذاران سیرک برادران رینگلینگ ساخته شد، که در آن هنگام مبلغ، باور نکردنی۱۰۰۰۰۰ دلارهزینه داشت. شومن لوس آنجلسی سید گرامن، با استفاده از همان طرح *Ringling*، سالنی را به عنوان «تئاتر میلیون دلاری» ساخت که درسال ۱۹۱۸ در برادوی در مرکز شهر لس آنجلس افتتاح شد.

در سال ۱۹۱۵، موفقیت فوق العاده فیلم تولد یک ملت به ساختن فیلم های داستانی کمک کرد، وصاحبان سالنهای نمایش فیلم مجبور به افزایش پنج درصدی قیمت بلیط شدند و ده سنت یا بیشتربرقیمت بلیط ورودی سینماها افزوده شد. و درعوض برای ایجاد محیط راحت تر و لذت بخش تر و یا یک سالن بزرگتر و بهتر اقداماتی صورت گرفت، و دوران طرح نیکلودین را به پایان رساند.

تولدهالیوود

دراوایل دهه ۱۹۱۰ کارگردان گریفیث *D. W. Griffith* ازسوی شرکت بیوگراف همراه با گروه هنرپیشگان خود ازجمله بلنش سویت، لیلیان گیش، مری پیکفورد، لایونل باری مُر و دیگران به غرب آمریکافرستاده شدآنهادرمنطقه‌ای باز در نزدیکی مرکز شهر لوس آنجلس فیلمبرداری خودرا آغاز کردند. دراین حال شرکت بیوگراف تصمیم گرفت مکان فیلمبرداری را به جای دیگری منتقل کند. پس از این که چند مایل بطرف شمال رفتند به دهکده کوچکی بنام هالیوود رسیدندکه محیطی بسیار دوستانه داشت و شرکت فیلمساز تصمیم گرفت بساط فیلمبرداری را دراین دهکده پهن کند. گریفیث اولین فیلم هالیوودرا در کالیفرنیای قدیمی بانام کالیفرنیا درقرن نوزدهم – زمانی که هنوز این منطقه به مکزیک تعلق داشت – را ساخت. گریفیث چندماه در آنجا ماند وپیش از بازگشت به نیویورک چندفیلم دیگر هم در کالیفرنیا – یا هالیوود– ساخت . درسال ۱۹۱۳ بسیاری از فیلمسازان بخاطر فرار از پرداخت حق فیلمبرداری که در انحصار توماس ادیسون بود به غرب رفتند تا در آنجا فیلمبرداری کنند.استودیوهای نستوردر نیوجرسی درسال ۱۹۱۱ اولین استودیوی فیلمبرداری را دردهکده هالیوود ساخت. استودیو نستور به دیوید و ویلیام هورسلی تعلق داشت ولی بعدها با استودیو یونیورسال و شرکت دیگر ویلیام هورسلی بنام لابراتوار فیلم هالیوود که اکنون قدیمی ترین شرکت در هالیوود است و با نام لابراتوار دیجیتال هالیوود فعال است درهم ادغام شدند. به علت فضای مهمان نوازانه و هوای مساعد کالیفرنیا کم کم تا اواخر دهه ۱۹۳۰ همه فیلمسازان به هالیوود نقل مکان کردند.

درآن زمان ادیسون حقوق مربوط به فیلمبرداری و تولید فیلم را درانحصارخودداشت‌ودرنتیجه‌فیلمسازان مقیم شرق آمریکا همواره بوسیله ادیسون و کارگزاران او مورد تعقیب حقوقی قرار می گرفتند، درحالیکه فیلمسازان مقیم غرب آمریکا می توانستند مستقلا و بدون مزاحمت ادیسون بکار خود ادامه دهند.

استودیوهای فیلمبرداری در لوس آنجلس هرروز زیادترشد. قبل از آغاز جنگ جهانی اول فیلمهای آمریکایی در چند شهر آمریکا تولید می شدند، اما با پیشرفت صنعت فیلم ، فیلمسازان به جنوب لوس آنجلس کوچ کردند . هوای مطبوع و آفتاب گرم منطقه به فیلمسازان امکان می داد تا در طول سال بدون وقفه بتوانند فیلمبرداری در هوای آزاد را ادامه دهند واز چشم اندازهای متنوع فضای اطراف استفاده کنند.

چند نقطه شروع برای سینما (بویژه در آمریکا)وجوددارد. اما این گریفیث بود که با تولید فیلم « تولد یک ملت» درسال ۱۹۱۵ پیشرو فرهنگ فیلمبرداری درسطح جهان شد که هنوز هم دراین روزها منبع مراجعه فیلمسازان است.

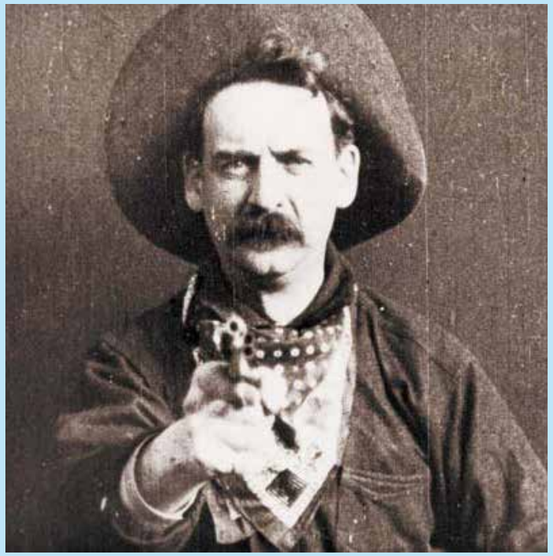

دراوایل قرن بیستم که هنوز رسانه سینما طفل تازه بدنیا آمده ای بود بسیاری از مهاجران یهودی توانستند در مشاغل مربوط به صنعت فیلم فعال شوند. آنها توانستند دراین تجارت جدید نشانه های ویژه ای از خود برجای بگذارند . از جمله چون زمانی ورودیه سینماها حدود پنج سنت (یا یک نیکل) بود آنها سالنهای نمایش فیلم خودرا نیکلودین نامیدند. درطول چندسال مردان بلند فکری همانند ساموئل گلدوین ، ویلیام فاکس ، کارل لیمل آدولف زو کور ، لوئیس ب. مایر و برادران وارنر (هری، آلبرت ، و جک) به این تجارت پیوستند ودیری نگذشت که آنها پیشرو دارندگان استودیوهای فیلمبرداری شدند. لازم بیادآوری است که در آن زمان سینمای آمریکا یک کارگردان ، تهیه کننده ، ودارنده استودیوی فیلمبرداری زن داشت بنام آلیس گای – بلاشه که متولد فرانسه بودولی به آمریکا مهاجرت کرده بود. آنها همچنین مرحله ای را برای بین المللی شدن صنعت فیلم تعیین کردند.

۱۹۱۷–۱۹۶۰

سینمای کلاسیک هالیوود با ویژگی فیلمهای صدادار و سَبک وروش فیلمهای ساخته شده در ۱۹۱۷ تا ۱۹۶۰ تعریف می شود. درطول سالهای طلائی هالیوودکه از انتهای دوران صامت سینمای آمریکا یعنی دهه ۱۹۲۰ تا اوایل دهه ۱۹۶۰ ادامه یافت ، هزاران فیلم دراستودیوهای هالیوود ساخته شد. بحث هائی بین دست اندرکاران فیلمسازی وجوددارد که آغاز عصر طلائی هالیوود زمان ساخت فیلم خواننده جاز(۱۹۲۷) است که به عصر دوران صامت خاتمه داده و به افزایش درآمد گیشه منجر شده است .

بیشتر فیلمهای هالیوود به فرمولی – وسترن ، کمدی ، موزیکال ، کارتونی ، و فیلمهای شرح احوال اشخاص) – وابسته اند.و معمولاً تیم تولید هراستودیو ویژه همان استودیو بودند. برای مثال سدریک گیبسونز و هربرت شتوتارت همیشه با فیلمهای ام.جی.ام. کار می کردند. آلفرد نیومن مدت ۲۰ سال برای کمپانی فوکس قرن بیستم کار کرد . همه فیلمهای سیسیل ب. دومیل در کمپانی پارامونت ساخته شد و فیلمهای کارگردان هنری کینگ نیز در کمپانی فوکس قرن بیستم تولید گردید.

عصر طلائی هالیوود با فیلمهائی روبرو بود که سناریوی آنها بر اساس داستانهای نویسندگان معروف نظیر ارنست همینگوی و ویلیام فالکنر ، نوشته شده بود.و هنرمندانی نظیر همفری بوگارت و لورن باکال در فیلمها شرکت داشتند.

علامت هالیوود که در تپه های هالیوود نصب شده است (تصویر زیر) به عنوان علامت مشخصه صنعت فیلمسازی در جنوب کالیفرنیا شناخته شده است .

پس از ساخت فیلم خواننده جاز(۱۳۲۷) کمپانی برادران وارنر به اعتبار و ثروت چشمگیری دست یافت و سالنهای نمایش فیلم را با خرید سالنهای استانلی و سالنهای دیگر درسال ۱۹۲۸ مورد استفاده قرارداد.

ادامه دارد

بقیه : کُتک

زخمی نداریم، کوفتگی داریم. همدیگرو بخشیدیم سر کار.
ژاندارم گفت: من شکایت و شهادت رو دارم کافیه. راننده بوق درازی زد و فریاد کشید: سوار شید، سوار شید. مسافرها سوار شدند و سید را سپردند به سرنوشتش.

***

اتوبوس ما نیمی از شب گذشته رسید به اصفهان. شرح کتک کاریها را از هر کس شد پرسیدم. اما یکی که از همه بی حوصلهتر بود به من گفت: آقا چی بگم...؟ کربلا بود! زدیم. خوردیم. اما چه غلطی کردیم. انگار دیوونه شده بودیم. همش تقصیر سید جد به کمر زده بود. خوب شد رسواش کردن. به ما میگن عرق نخور، خودشون میخورن. بانوی سالمندی مرا صدا کرد. پرسید: چرا همش از مردها پرس و جو میکنی. چرا از ما نمیپرسی؟ گفتم: «حیا کردم مزاحم بشم. گفت: نه. حتما باور داری که شهادت زن مثل شهادت مرد نیست. همتون سر و ته یک کرباسید. پستون مادرتون رو دندان میگیرید...
راست میگفت. خجالت کشیدم.

***

همان شب همه را نوشتم و صبح پست کردم به نشانی مصطفی. چند ماه بعد زهرا همسرش به من نوشت: نامه وقتی رسید که مصطفی بیمارستان بود. بیضه چپش را عمل کردند. در بچگی لگد خورده بود. همیشه مینالید. اما الان سُر و مر و سر حال است. به من گفت بنویس که توی بیمارستان دانشگاه، عالی عمل کردند.
سال بعد مصطفی که دو تا دختر داشت آمد تهران و برایم گفت چطور در ۱۲ سالگی توی یک کتک کاری از پشت لگد خورده تو بیضه اش و معلول شده. یک روز با من آمد دانشگاه به تماشا. و من برایش شرح دادم که دانشگاه چیست و چه میکند.
مصطفی به من گفت: یک روز میام اینجا. حالا دیگه تو خط هستم.
روز آخر همراه آنها رفتم تا پای اتوبوس. پرسید: تو دانشگاه هم مثل توی مدرسه مان کتک کاری میکنن؟ گفتم: نه، وقتی درس نخونن اعتصاب میکنن. وقتی اصلا درس نخونن به خیال خودشون انقلاب میکنن.
مرا بوسید و سوار شد.

پایان

بقیه به زور شمشیر

« وما هیچ پیامبری نفرستادیم مگر به زبان قومش تا بر ایشان بیان کند، پس خدا هرکس را که بخواهد گمراه می کند وهرکس را که بخواهد هدایت می نماید واو عزیز وحکیم است» وآیه ۷ از سورۀ الشوری که میگوید:«واین چنین قرآن عربی را به تو وحی کردیم، تا بیم دهی اهل مکه وکسانی که پیرامون آن هستند وبیم دهی از روزی که همه گرد هم آیند ودر آن شک نیست. گروهی در بهشت وگروهی در آتش سوزان» وآیه ۶۷ از سورۀ الحج که میگوید:«هر امتی را شریعتی قرار دادیم که ایشان بدان عمل کنند، پس نباید در امر دین با تو نزاع کنند وبه سوی پروردگارت بخوان بی گمان تو به راه راست هستی». و آیه های ۱۹۸و۱۹۹ سورۀ الشعراء که میگوید:«اگر قرآن را برای غیر عرب فرو می فرستادیم واو آن را برای آنها می خواند، بدان ایمان نمی آوردند، اینچنین نا باوری را در دلهای کافران آوردیم» وآیه ۴۴ سورۀ فصلت که می گوید:« اگر این قرآن را بر زبان غیر عرب نازل می کردیم می گفتند: چرا آیات به زبان عربی بیان نشده چرا کلام؛ عجمی است ومخاطب عربی است؟ بگو: آن قرآن برای آن کسانی که ایمان آوردند،هدایت و شفاست وکسانیکه ایمان نمی آورند دو گوشهای شان سنگین است ودیدگان آنها برای دیدن این قرآن کور است گویی آنان را از جای دور آواز می دهند»، از این رو چنین آیه هایی، اجازۀ ترویج دیانت اسلام در دیگر سرزمینهای غیر عرب زبان را به آنان نمی داد.
طبری می نویسد: « سالم گوید: نخستین گروهی که عمر فرستاد؛ گروه ابی عبید بود،پس از آن یعلی بن امیّه را سوی یمن فرستاد وگفت: مردم نجران را بیرون کند، به سبب وصیّتی که پیمبر در مرض مرگ در این باب کرده بود وهم به سبب وصیّت ابوبکر که در بیماری آخر گفته بود:»پیش آنها فرست واز دین شان مگرداندشان وهر که می خواهد بر دین خویش باشد برود، اما مسلمان بماند، زمین کسانی را که می روند مساحت کن و در اقامت دیارهایی دیگر آزادشان گذار وبه آنها بگو به فرمان خدا وپیمبربیرونشان می کنیم ».
ج ۴- ص۱۵۸۹و۱۵۹۰انتشارات بنیاد فرهنگ ایران.

ادامه دارد

بقیه : دکترفرهنگ مهر

-مقالات اقتصادی در مجلات بیمه ایران و بانک مرکزی.
-مقالات اجتماعی در سالنامه دنیا.
-دو مقاله ..... در کنفرانس پیشگیری خطرات جهانی در ...- ایتالیا
-یک مقاله درباره کمبود آب و نقش توزیع آن در سطح جهانی در ...- ایتالیا

نشانها و سپاسها

نشان درجه یک همایون با حمایل
نشان درجه دوم تاج.
نشان های درجه دوم و سوم همایون.
نشان درجه چهارم تاج
نشان درجه یک کار.
نشان درجه یک آبادانی و مسکن
نشان درجه یک همکاری با ارتش.
لوحه و شال بالاترین خدمات به دین زرتشتی و جامعه زرتشتی از سوی سازمان جهانی زرتشتیان.
لوحه تقدیر انجمن فارغ التحصیلان دانشگاه شیراز (شرق آمریکا)
لوحه تقدیر انجمن فارغ التحصیلان دانشگاه پهلوی (شیراز) (غرب آمریکا)
لوح های تقدیر انجمنهای زرتشتیان بوستن، تورنتو و دالاس، انجمنهای حرفه ای ایرانیان در لس آنجلس، ایندیانا و سیاتل.
وبسیاری از سرافرازی های دیگری را می توان در کارنامه پروفسور فرهنگ مهر پیدا کرد که شوربختانه در رویه های(صفحات) اندک این ماهنامه نمی گنجد.
من خود سالها در شهر بوستون از دیدارش سرافراز می شدم و هربار ازاو درخواستی داشتم با مهر فراوان و رویی گشاده مرا یاری می داد. آنگاه که روزگار شورچشم زبانش را با چنگار(سرطان) ازاوگرفت می گفت دیگر نمی توانم باکسی گفتگو کنم چون همه می اندیشند که من مستم و یا به شیوه مستان می گویم . و نمی دانند که من هرگاه با دوستانم گفتگو می کنم سرمستم . سرانجام از دانشگاه بوستون که پایه استاد ممتازی را به او داده بود بازنشسته شد و به سندیاگو کوچ کرد . گاهی از او سراغ می گرفتم و باهم گفتگوی کوتاهی می کردیم . یکبارهم با آمدن نوروز نوشته ای ازاو درباره این جشن باستانی گرفتم و در آزادی چاپ کردم . یک ماه پیش از نوروز ۱۳۹۷ به او تلفن کردم . همسر نازنینش پریچهر با گریه گفت : توان گفت ندارد . خوراک نمی خورد تاب نشستن ندارد وکوتاه سخن روزهای بدی در پیش داریم . برای گفتن شادباش نوروزی به همسرش زنگ زدم واو گفت فرهنگ رفت . دریغا که من پس از گذشت چندهفته از درگذشت او باخبرشدم . ونتوانستم زودترازاین به ستایش زندگی پرباراو بپردازم و درسوک بازماندگانش همراه شوم .
نبود پروفسور فرهنگ مهر آسیب سترگی است بر پیکر فرهنگ وادب و ساستار(سیاست) ایران. دکتر مهر در همه کشورهای پارسی زبان چهره ای آشنا بود وهرسال رهبران این کشورها برای بودن اودرنشستهای گوناگون که درباره فرهنگ و چهره های فرهنگی پارسی زبان بود اورا فرامی خواندند.
هرگاه کسی بااوگفتگو می کرد و واژه های ناب پارسی را بکار می برد بسیار شاد می شد. آرزو می کنم بااین نوشته روانش را شاد کرده باشم .
از فرزند برومند دکتر مهر، مهران مهر که زندگی نامه پدررا برایم فرستاد سپاسگزارم.
روان پروفسور فرهنگ مهر آرمیده باد.

جدول کلمات متقاطع

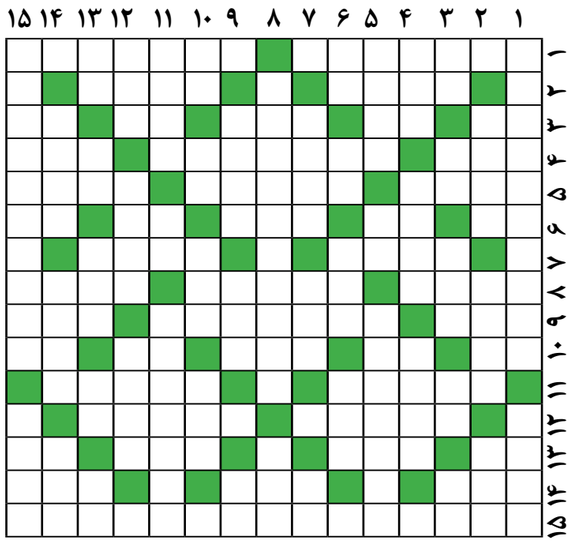

افقی : کوهستان معروف ریو دو ژانیرو درآرژانتین -آبشاری درآمریکای شمالی - ۲- مرضی که در چهره انسان پیدا می شود- دربندوگرفتار۳- نامی برای پروردگار-سرراست - خرقه درویش - طایفه - حالتی ازدریا - ۴- هراس - رودی که به سفیدرود ملحق می شود ونام ناحیه ای که این رود ازآن عبور می کند- یاربرزن ۵- سلطان آباد سابق - بدهکار - قسمتی ازدست ۶- تصدیق انگلیسی -بازگردانیدن - درخت خرما پایتخت ریشه - علامت مفعول صریح ۷- آثاروبقایای موجودات زنده قدیم - آقا پسر کمیاب-۸- ناپایدار- مارک نوعی باطری - حاکم وفرمانروادرهندوستان ۹- سنگی برای تسبیح - نامی باستانی برای دختر خانمها- میوه ای درانواع مختلف ۱۰- خرس تازی که در آسمان هم هست - پسوندی بمعنی مثل ومانند - گل نومیدی - دشمن غلات ورازخانمها - ازبند رسته وآزاد۱۱- علامت ونشانه ای مانند دلیل - دراز کردن ۱۲- برنده جایزه نوبل درادبیات از مشرق زمین - یادآور گذشته های دوردورتر ۱۳- رودبزرگ که به دریا داخل می شود- تفاله عسل - شهرعربی - بوی رطوبت ۱۴- ضمیر اشاره - دربرگیرنده روغن - ترس ۱۵- لوکس ترین هواپیمای سال ۱۹۴۰

عمودی: ۱- جانورشناسان نگران آینده آنهاهستند- محفظه ای که فشنگ ها درآن جای می گیرد-۲- محلی برای دادوستد- پیش ترازپیش - پریدن ۳- نام فرانسه درگذشته - علامت نفی درزبان عربی - مرتجع فلزی - لخت وعریان - مونس تنهایی چوپان ۴- یکی ازارقام - هرزمستان بازارش گرم می شود- نام دیگرتابلند۵- اجناس راباین نام گرانتر میفروشند- ماه دیروز-جانوار پستاندار ومارخوار که بیشتردرهندوستان زندگی می کند۶- کلام تعجب - دریا- پرچم - خانه انگلیسی ۷- گلی زردرنگ وخوشبو- شاعر بنده آنست که آنرادارد- اسبی که دو دست یا دست راست وپای چپ او سفید باشد۸- علاوه بر ماهی بالاروندە وگربه ماهی این نوع ماهی نیز می تواند درخارج از آب زندگی کند- باختر۹- زیباوظریف - یکی از خبرگزاریها درهمسایگی-میوه ۱۰- تصدیق آلمانی - ضمیروزنی - غذای اولیه - پیچ ۱۱- مشکل ازدیده خوشبین - حرف ربط- آلت نجومی قدیم ۱۲- طایفه ای درگیلان - استراحتگاه کشتی - مژده ۱۳- صدمترمربع - ویتامین انعقادخون - کار ازجهت خلاف - گلی که تابستان آبش گواراست - حیوانی که بعضی ها می آورند وخودش ازخوردن هیچ چیز ابا ندارد۱۴- تپانچه ای آلمانی -متقاطع آن جلوی شماست - پهلوان ۱۵- کسی که به یادبود جیمز دین هنرپیشه فقید آمریکایی چکمه طرح کرد- چاقو هم دارد.

طرح : از زنده یاد جهانگیر پارساخو برای مجله دانستنیها شماره ۱۷ پانزدهم فروردین ۱۳۵۹
حل جدول : درشماره آینده

کتاب وانتشارات پارس
PARS BOOKS, INC.
1434 Westwood Blvd. #1
Los Angeles, CA 90024
Email: ParsBooks@aol.com
(310) 441-1015

پاسخ جدول کلمات متقاطع شماره پیش

افقی: ۱- زره دار- پروپان - ا ۲- ایوان - ق- هندوراس ۳- یابو- دیک - جرج - لب ۴- مضر- بیرمانی - جیب ۵- ایه - را - درک - برزخ ۶- ند- بیسواد- دا-اا ۷- اکباتان - کلبه -ر۸- ناس - ات - با-وجه ۹- س- مویز-ناپلئون -۱۰- اب - دخ - هاریسون -دک۱۱-تیقن - کرد- تا- هوو۱۲- یرا- سربازان - دسک ۱۳-رش - دلب - نان - ناتو۱۴- یکه خوان -ج- سیگار۱۵- ا- الکسیف-سیرانو

کلبه کتاب
مرکز پخش نشریه ماهانه آزادی در لوس آنجلس
بادرود،من کیخسروبهروزی، کلبه ای دارم دروست وود لوس آنجلس بنام کلبه کتاب . دراین کلبه درخدمت دوستداران کتاب وفرهنگیان هستم
بیائید باهنر وادب آشتی کنیم
کتابهای موردنظرتان را برای شما پُست می کنیم وکتابهای کمیاب شمارا می خریم وکتاب کمیاب موردنظرشمارا برایتان تهیه ودراختیارتان می گذاریم
Kolbeh Ketab
1518Westwood Blvd.
Los Angeles,CA 90024
Tel:(310)446-6151

غزاله یزدی

میلوش فورمن هم رفت

ژان توماس فورمن در ۱۸ فوریه ۱۹۳۲ در چکسلواکی سابق بدنیا آمد و از سال ۱۹۵۳ تا ۲۰۱۱ بانام میلوش فورمن درسینما به فعالیت پرداخت . نخستین فیلمهایش را در چکسلواکی (جمهوری چک امروز) ساخت و از عوامل تأثیر گذار درسینمای موج نو چکسلواکی شد. فیلم عشق های یک بلوند را درسال ۱۹۶۵ ساخت که مشهورترین فیلم موج نو ی سینمای چکسلواکی است و در فستیوال های ونیز و لوکارنو جوایزی دریافت کرد. درسال ۱۹۶۸ که سربازان ورشو پراک را اشغال کردند و بهار پراک را آفریدند او درپاریس مشغول مذاکره برای ساختن نخستین فیلم آمریکایی اش بود. تا آن زمان او چند فیلم کمدی برای سینمای چکسلواکی ساخته بود. فیلم رقص آتش نشان ها که درسال ۱۹۶۷ ساخت درسبک ناتورالیسم بود و به حوادثی که در شهرکی اتفاق می افتاد وضعف های اجتماعی آن شهر را بیان می کرد میپرداخت . این فیلم درمعرض دید کارشناسان و مقامات دولتی قرارگرفت و آن را انتقادی گزنده از اروپای شرقی کمونیست تشخیص دادند.واوفهمید که دیگر دراین فضای خفقان آور نمی تواند فیلم بسازد. درسال ۱۹۶۸ همزمان با بهار پراک کارفرمای او در استودیوی فیلمسازی چکسلواکی فورمن را اخراج کرد.وفیلم رقص آتش نشان ها سالها در چکسلواکی توقیف بود. واو تصمیم گرفت برای همیشه به آمریکا برود. بناچار به نیویورک کوچ کرد.

نخستین فیلمی که فورمن در آمریکا ساخت *Taking Off* نام داشت که درسال ۱۹۷۱ آن را به فستیوال فیلم کن فرستاد و جایزه بزرگ را ازاین جشنواره دریافت کرد. اما از نظر تجاری برای او سودی بهمراه نداشت . بعدها فورمن درجایی گفته بود زمانی که کمپانی فیلمسازی در آمریکا پیشنهاد جدیدی به اونداد درحالیکه ۵۰۰ دلار به این شرکت بدهکار بود درصدد پیداکردن کار برآمد. وده سال بعدازورود به آمریکا دردانشگاه کلمبیا بعنوان استاد رشته فیلمسازی مشغول بکار شد.معلم سابق او فرانک دانیل که در بخش فیلم دانشگاه کلمبیا تدریس می کرد اورا در یافتن این شغل یاری کرد.او قبل از استخدام دردانشگاه کلمبیا درسال ۱۹۷۵ فیلم پرواز برفراز آشیانه فاخته

را ساخت که در ایران بانام دیوانه ای ازقفس پرید دوبله شد. این فیلم نخستین جایزه اسکاررا نصیب او کرد. درسال ۱۹۷۷ تبعه آمریکا شد درسال ۱۹۷۹ « مُو» را ساخت که اگرچه ازطرف منتقدین فیلم تحسین شد اما ازنظر اقتصادی موفقیتی نداشت . فیلم آمادئوس را درسال ۱۹۸۴ ساخت و دومین اسکار برای بهترین کارگردانی را به دست آورد وعلاوه برآن همین فیلم در چهاررشته دیگر نیز اسکار برد. درسال ۱۹۹۶ نیز نامزد بهترین کارگردانی برای فیلم «مردم دربرابر لاری فیلینت » شد اما اسکار نگرفت .

فیلم انسان درماه رادرسال ۱۹۹۹ ساخت. درسال ۲۰۰۶ از زندگی نقاش معروف اسپانیایی فرانسیسکو گویا فیلمی بنام « روح گویا» را با شراکت تهیه کنندگان اسپانیایی و آمریکایی ساخت . این فیلم هم از نظر گیشه موفقیت چندانی نداشت .

جوایز دیگری از جمله گلدن گلوب ، جشنواره کن، برلین، بفتا، سزار، دیوید دی دوناتللو ، آکادمی فیلم اروپا و شیر چک را دریافت کرد.

درسال ۱۹۹۷ *Crystal_Globe* گوی شیشه ای از فستیوال بین المللی فیلم کارلوی واری بخاطر سهم برجسته هنری او در پیشبرد سینمای جهان به وی اعطا شد.

سینمای فورمن

درزادگاه میلوش فورمن سالن سینمایی بنام او وجوددارد. این سالن مستقیماً با او ارتباطی ندارد اما بخاطرشخصیت والایش همشهریانش نام اورا براین سینما که ازنوع سینمای شهرهای کوچک است گذاشته اند. این سالن ۱۷ ردیف دارد و درمجموع ۱۹۹ صندلی را درخود جای داده است و ۸ صندلی زوجی دارد که مخصوص زن وشوهرهاست . البته اینگونه صندلی در همه سینماهای کوچک مرسوم نیست . بین سالهای ۲۰۱۱ و۲۰۱۳ بتدریج این سینما نوسازی شد و ترتیب صندلی های آن تغییر یافت و تهویه هوای جدید درآن نصب گردیدو همینطور امکاناتی برای نمایش فیلمهای سه بُعدی درآن فراهم شد.هزینه انجام این نوسازی حدود ۱۲۰ هزار دلار گردید. این سینما درزادگاه فورمن شهر کاسلاو قراردارد.

دوران زندگی

آنچه اززندگی فورمن می دانیم بسیار غم انگیز است . او ازمادری پروتستان و پدری یهودی متولد شد. پدرش از بازماندگان هولوکاست بودو مادرش برای باردوم با یک ریاضی دان یهودی بنام ژوزف کوهن ازدواج کرد و میلوش صاحب برادری ناتنی بنام پاول فورمن شد. او به نوبت بوسیله دو عمویش و بعضی از دوستان خانواده بزرگ شد. درنوجوانی می خواست تهیه کننده نمایش در تآتر شود پس از جنگ دوم درمدرسه کینگ جرج ثبت نام کرد که درآنجا با واسلاو هاول (نویسنده معروف که بعدا به ریاست جمهوری چک رسید) و برادران ماسین و فیلمسازان دوره های بعد: ایوان پَسِر و جرزی اسکولیموسکی همکلاس بود.

او بعداً در رشته فیلمنامه نویسی در آکادمی هنرهای نمایشی پراگ به تحصیل پرداخت مدتی آسیستان آلفرد رادُک خالق « فانوس خیال » بود.

پس از اشغال پراک توسط قوای پیمان ورشو درسال ۱۹۶۸ برادرش به استرالیا مهاجرت کرد و خوداو به آمریکا آمد.

اولین همسر فورمن هنرپیشه سینمای چک بود که جنا برژکووا نام داشت .

آنها درسال ۱۹۶۷ هنگام کار برروی فیلم «توله سگ یا Štěňata » باهم آشنا شدند اما متأسفانه این وصلت درسال ۱۹۶۲ به جدایی انجامید. باردوم با هنرپیشه دیگری از سینمای چک بنام ورا - کرسادولوا ازدواج کرد که اورا درسال ۱۹۶۴ صاحب دوپسر دوقلو کرد . این ازدواج هم درسال ۱۹۶۹ به جدایی منجر شد. پیتر و متئی دوقلوهای فورمن هردو درکار تآتر فعالیت دارند.

در۲۸ نوامبر ۱۹۹۹ فورمن برای بارسوم با زنی بنام مارتینا زبوریلو وا ازدواج کرد وازاین ازدواج هم دوقلویی بنام های جیم و اندی درسال ۱۹۹۹ بدنیا آمدند.

درسال ۱۹۹۶ سیارکی بنام فورمن ۱۱۳۳۳ بافتخار او نامگذاری شد.

فورمن کارگردان ، نمایشنامه نویس ، هنرپیشه و استاد دانشگاه بود. گاهی نیز شعر می گفت . در سال ۱۹۹۴ زندگی نامه خودنوشت او منتشر شد که چرخیدن یا Turnaround نام دارد.

او در روز جمعه ۱۳ آوریل ۲۰۱۸ پس از یک دوره بیماری کوتاه مدت در بیمارستان دنبری درشهر وارن درایالت کنتیکت که نزدیک محل زندگی اش بود چشم از جهان فرو بست .

میلوش فورمن به هنگام مرگ ۸۶ سال داشت .

گفت وگوی کیخسرو بهروزی با:

مهدی قربان اکبری (مهدی مسری)(۱)

سالار سیاه پوشان

*** یه شب، یه جایی بودیم.این اصغر موش قهر کرد. گفت من بازی نمی کنم. چه کنیم، چه نکنیم. من گفتم: من سیاه می شم. سیاه شدن آن شب من همون بود که ۵۰ سال سیاه شدم که شدم.**

پنجاه سال داشت که به بیماری آب مروارید چشم مبتلا شد. درپنجاه سالگی آنقدر بیماری پیشرفت کرد که کارکردن برایش مشکل بود. رفته رفته بناچار خانه نشین شد .

لطفاً ورق بزنید

دراین دوران دست کم هفته ای یک بار بدیدارش می رفتم . عده ای صاحب کَرَم دست بالا زدند ، کمک کردند ، چشمش را عمل کرد. بهتر شد. روزی که عینک نمره ای ضخیمش را به چشم زد ودوباره توانست ببیند ، ازراهِ عینک فروشی یک ر است روانه ی بازار شد. مثل گذشته ها دوباره جیبش را پراز نخودچی وکشمش ، آب نبات و نقل کرد و به کسبه ی بازار گلوبندک وعابران که بیشترشان اورا می شناختند نخودچی کشمش تعارف کرد. دهانشان را شیرین کرد وبرایشان خوشمزگی کرد. لطیفه گفت و ترانه خواند. دیگر کمتر خانه می نشست . نمی شداورا پیداکرد. از اواخر سال ۱۳۵۵ دوباره ریزش آبِ چشمش شروع شد. اما بروی خود نمی آورد. بطور کلی آدم پر جنب وجوشی بود دوست داشت بین مردم باشد. از صبح از خانه میزد بیرون . حوالی میدان ارک ، گلوبندک ، بازار وتوپخانه می پلکید. بارهگذران و کسبه سلام وتعارف می کرد. دوست داشت شادی آفرین باشد . مورد توجه باشد. نُقل مجلس باشد . اما دیگر مجلسی برایش وجود نداشت . عیدها تادهه نوروز خانه می نشست . این رسمش بود ازقدیم . روز سوم عید نوروز ۱۳۵۶ ضبط صوتم رابرداشتم وبرای عید دیدنی به دیدارش رفتم .

درانتهای کوچه ای تنگ وباریک منزلش بود. گویا اسم کوچه «مهدی موش » بود. خانه ای بسیار کوچک وقدیمی که تنها دو اتاق داشت . یکی از آنها درواقع زیر زمین بود که از کف حیاط سه پله می خورد و پائین می رفت . اتاق روی آن با چند پله از کف حیاط بالا می رفت . دیوارهای خانه آنقدر بلند بود که حیاط آن رنگ آفتاب به خود نمی دید.

درزدم . صدای خودش بودکه از توی اتاق فریاد زد: بفرمایید. هنوز دررا باز نکرده بودم که اورا مقابل خوددیدم . از درِ حیاط تا پای پله ها ی اتاق که بالا میَ رفت پنج شش قدم بیشتر نبود. توی اتاق هیچ نوع وسیله ی زندگی بجز یک فرش دیده نمی شد. این اتاق به اصطلاح اتاق پذیرایی بود. اودر همان زیر زمین زندگی می کرد. بامختصری وسایل زندگی . یک چراغ خوراک پزی سه فتیله ، یک کتری ، یکی دوتا قابلمه ، کاسه ، بشقاب و... پتویی ملافه شده درگوشه ی اتاق بالا انداخته بودوچون عید بود یک ظرف کوچک میوه ، ظرفی بیسکویت ، سماوری برنجی ودرکنار آن یک سینی وچند استکان نعلبکی دیده می شد.

تمام دندانهایش ریخته بود.وتنها گاه خندیدن دودندان در جلوی دهانش خودنمایی می کرد. لُپ هایش تورفته واستخوان گونه وچانه اش بیرون زده بود. عینک نمره ای کلفت او چشمهایش را درشت تر نشان می داد. هیچوقت سرش برهنه نبود. همیشه کلاه ود رمنزل شب کلاه برسر می گذاشت . درخانه اش هیچ صدایی بگوش نمی رسید.

درچهل سالگی ازدواج کرده بود اما فرزندی نداشت . بارها به منزل او رفته بودم ولی هیچگاه همسر اورا ندیدم . یک مرتبه که ازاوپرسیدم خوشش نیامد. گفت : صحبتش را نکن . منهم نکردم .

***

بهروزی : عیدتان مبارم .

مهدی مسری: صدسال به این سالها .

افتخار می کنم که قدمت را گذاشتی بالای چسمِ مهدی مسری (به ضبط صوت که روشن است ومی گردد اشاره می کند) می پرسد این برای چیه ؟

ب: امروز می خوام یک نوار یادگاری ضبط کنم .

خیلی عجول ،پرانرژی وبی صبروقرار است. می خواهد هرچه زودتر چیزی در ضبط صوت گفته باشد . به میان حرفم می پرد.)

م: ارادت داریم خدمت جنابعالی ، به شما که داریم هیچ ، به همه هنرمندان ارادت داریم .

ب: اسم وفامیل اصلی شما چیه ؟

م: اسم وفامیل اصلی این چاکر مهدی قربان‌اکبری

ب: چرا شمارا مهدی مسری صدا می کنند؟

م: برای این که ازاون اول که من شروع کردم ، هرجا کار می کردم بعد که تمام می شد صاحب میهمونی وهمه ی مردم میومدند جلو به من دست می دادند و هی می گفتند :مسری ،مسری ، مسری .

ب : ها ،پس این مسری در اصل مرسی بوده ومردم با گفتن این کلمه از شما قدردانی می کرده اند وبعد کم کم مرسی به مسری تبدیل شده وروی شما مونده .

م: نه آقا . آنموقع همه می گفتند مسری . اونهایی که خیلی باسواد بودند می گفتند مرسی .

ب: چندسالتونه ؟

م: چاکر درسال ۱۲۸۴ درتهرون بدنیا اومدم . حالا هفتاد سال یه خورده بالاتر(۲)

ب: از چند سالگی کار هنرپیشگی را شروع کردین؟ از چند سالگی کارِ هنرپیشگی رو شروع کردید؟

م: چاکر، از هفت سالگی عشقِ این کارو داشتم و وارد این کار شدم.

ب: چه طور شروع کردید؟ اون زمان که شما شروع کردید بزرگان این رشته چه کسانی بودند؟

م: یک سید احمد باشی بود که دسته ای داشت و این ها تخت حوضی بازی می کردند. سیاه پوش این ها هم اکبر نایب جعفر بود. من هم عشق این کارو داشتم. یه بچهٔ هفت ساله ای بودم شیطون و آتیش پاره، هروقت فامیل دور هم جم می شدیم، من یه لباس به تن می کردم و می رفتم وسط به خواندن و ادای این سیاه پوش ها را درآوردن. کم کم، یه خورده که بزرگ تر شدم، چند نفر از هم سن و سال های خودمو که اون ها هم عشق این کارو داشتند، جمع کردم، بقچه ای و مقداری اسباب و اثاثیه ای و کلاهی و لباسی تهیه کردیم و یه کلوپ تشکیل دادیم.

ب: اسم اون ها یادتان هست؟

م: یکی از اون ها این آقای «طاطائی» بود که ویولن می زنه(۳). یکی هم اصغر موش بود که سیاه بازی می کرد. خدا رحمتش کنه. این کلوپ ما، یه جلسهٔ هفتگی داشت که هر هفته منزل یه نفر جمع می شدیم و برای دوستان و قوم و خویش ها بازی می کردیم. نفری دوزار هم پیک می دادند. با این دوزار، شامشونو می خوردند، نمایش هم تماشا می کردند و می رفتند. یه شب، یه جایی بودیم.(۴) این اصغر موش قهر کرد. گفت من بازی نمی کنم. چه کنیم، چه نکنیم. من گفتم: من سیاه می شم. سیاه شدن آن شب ما همون بود که ۵۰ سال سیاه شدم که شدم. حالا دورهٔ مؤید بود. مؤید یه دسته داشت،بادسته محمد نایب جعفر رقابت می کرد. چند نفر رفته بودند به مؤید گفته بودند که یه مهدی هست که کارش خیلی خوبه و از ما تعریف کرده بودند. تا این که یه روز مؤید آمد دنبال من. خلاصه منو بُرد توی دستهٔ خودش. از اون به بعد من دیگه رسمی شدم. هر شبی که عروسی بود ما از سر شب می رفتیم تا صبح کار می کردیم.

ب: دستمزدها چقدر بود؟

م: ۱۲ نفر بودیم، «طیِ» کار هشت تومن بود. من که سیاه بازیَ می کردم یه تومن می گرفتم. توی شهر همه می گفتند: مهدی مسری یه تومن داره می گیره. مجلس هم بود که رفیقمون بود، مجانی می رفتیم. گاهی هم می آمدند می گفتند: دامادی هست، می خواهد عروسی کنه، چیزی نداره. هفت - هشت نفری می رفتیم، عروسی شو به خوبی و خوشی برگزار می کردیم، هیچی هم نمی گرفتیم. مجلس هم بود که می رفتیم صِد تومن می گرفتیم، اونو توی خودمون تُخس می کردیم. یه شب یادمه وقتی که سید ضیاء بروبروش بود ما رادعوت کرد عروسی برادرش بود. کار که تموم شد، دو تا طاق شال گذاشتند توی سینی آوردند. یکی راانداختند گردن اکبر سرشار که مدیر گروه بود، یکی هم گفتند بیندازید به گردن سیاه پوش که مهدی مسری باشه. از این کارها هم در سابق می کردند، طاق شال می دادند، گلدون نقره می دادند، ابونجفی می دادند. این ها رو جایزه می دادند. صبح هم که می شد،، پول رو می گذاشتند توی سینی می آوردند به مدیر دسته تعارف می کردند.

ب: چه پیس هایی بازی می کردید؟

م: مدتی که با مؤیدکار می کردم یواش یواش گروه مؤید خیلی اسمورسم دارشد. بیژن ومنیژه بازی می کردیم . یه شب یه مهمونی بود توی یه حیاط خیلی بزرگ، یه تخت حسابی زده بودند روی حوض. کیخسرو بالای تخت نشسته بود، وزرا دور تا دور، گوش تا گوش نشسته بودند. شیپور زدند، رستم وارد شد. آمد حضور شاه، گفت: جهان دار ایران به سلامت باشد که یه هو تخت شکست، همه ریختند توی حوض. رستمو از توی حوض کشیدند بالا، آب از ریش دو شاخه اش مثل لوله های آفتابه می ریخت.تاج پادشاه روی آب بود . ریش وزرا آویزان شده بود خلاصه محشری بپاشد بیاوبیین . هرکسی از یک طرف اومد. جمع وجور کردند . تختو درست کردند. دوباره رفتیم بالا یک پیس کوچیک - سر و تَهشو به هم آوردیم و تمومش کردیم.

ب: این نمایشنامه ها چه طور تهیه می شد، چه کسی اون ها رو می نوشت؟

م: یه آدمی بود، خدا بیامرزدش، اسمش ناصر بود. او این پیس هارو از توی کتاب الف لیل در می آورد، سوژه شو به ما می داد، ما هم سوژه رو می گرفتیم و می رفتیم تو. . بیژن و منیژه ، لیلی ومجنون ، امیرارسلان ، قزل ارسلان ، هارون ارشید، بارگاه کوروش ازاین سوژه های تاریخی بود.که ما خودمون کمدیش می کردیم .

ب: شما، غیر از سیاه، نقش های دیگه ای هم بازی می کردید؟

م: بله. کاشی، اصفهانی، قزوینی، رشتی هم بازی می کردم.

ب: توی همون نقش سیاه این ها رو بازی می کردید؟

م: نه آقا، جدا بود. مثلاً بعضی موقع ها یه جاهایی می رفتیم یه پیس کوچیکی بازی می کردیم. من یه نوکر بازی می کردم اصفهانی، کاشی، قزوینی، نهاوندی، مازندرانی.

ب: در نمایش های تخت حوضی نقش حاجی هم مهمه، بین افرادی که نقش حاجی بازی می کردند کدومشون بهتر بودند؟

م: یه حسین حوله ای بود که حاجی بازی می کرد، دیگه مگه مادر لنگهٔ اونو بِزاد. من با او کار می کردم. میرفت بازار مَنم دنبالش میرفتم . تا ما ازبازار میومدیم بیرون چند نفر ازخنده دل درد میگرفتن.

ب: ضمن حرفاتون اشاره کردید به اکبر سرشار و مؤید که این ها مدیرهای گروه های معروف تخت حوضی بودند و شما با آن ها کار کرده اید. با چه دسته های دیگه ای کار کرده اید؟

م: با محمد نایب جواد، با عبدالعلی که این ها هم مدیر بودند.

ب: این اواخر شما دیگه وارد تئاتر شده بودید.

م: آره . بعداز این که کارها گل کرد، کم کم اول توی باغ فردوس شروع به کار کردم. اون جا، مردم گوش تا گوش می نشستند، یه قرون می دادند پالوده می خوردند، بستنی می خوردند و تماشا می کردند و می رفتند. بعد از اون، رفتم دروازه قزوین، تماشاخانهٔ نور. مدتی اون جا بودیم. اون جا دیگه پیس داشتیم. بعد توکلی آمد شبی . بیست تومن به من داد. منو برد تآترفردوسی .اون موقع همه ده تومن، پنج تومن، دو تومن می گرفتند. به من بیست تومن می دادند. از اون جا رفتم تاتر دهقان و بعد از اون تو تموم تماشاخانه های لاله زار کار کردم.

ب: و خاطرات زیادی هم از این سال ها دارید.

م: آره ، خیلی. یادمه دورهٔ قمر بود. یه شب منزل صراف زاده بودیم؛ مجلسی بود خیلی اعیونی، مثل پاریس اون جارو درست کرده بودند. یه نفر بود به نام محمد قصاب که خیلی خوب می خواند. شروع کرد تو دستگاه اصفهان به خواندن. یه نفر هم با او پیانو می زد. قمر هم نشسته بود.بعد(قمر) آوازوسرداد، وقتی تموم شد یه نفر آمد یه پالتو پوست خَز انداخت روی کول قَمَر. کار تموم شد. همگی آمدیم بیرون. دَمِ در یه فقیری نشسته بود، می لرزید، قَمَر همون پالتو پوست خَزو درآورد انداخت روی کولِ فقیر و رفت.

ب: برحسب مجالس مختلف، تغییراتی هم تو رفتار و گفتارتون می دادید، به اصطلاح وضع مجلس را در نظر می گرفتید؟

م: بله، هر مجلسی که ما می رفتیم، اول به جمعیت نگاه می کردیم ببینیم چه کاره اند، خریدار چه چیزی هستند. چی باید به اون ها بفروشیم. اگر مجلس بالای شهر بود، سنگین و مرتب و خیلی قشنگ برگزار می کردیم. یه موقع هم پایین شهر بودیم، تماشاگرها همه لوطی و گردها بودند. اون جا جور دیگه ای بود. اگه دوتا حرف ناجور هم از دهنمون در می اومدعیبی که داشت هیچی خوششونم میومد.

ب: حالا از سیاه پوش های دیگه، بگین.

م: یه سید حسین هست. سعدی افشار هست، مصطفی عرب زاده، رضا عرب زاده، این ها هم سیاه بازی می کنند.

ب: این ها همگی بعد از شما آمدند.

م: بله.

ب: در زمان شما چه کسانی رقیب شمابودند؟

ب:اونموقع حسین شیشه بُر بود، حسین چوبی بود اکبر لات بود که این ها سیاه بازی می کردند. کم کم پیر شدن و از دنیا رفتن. بعد ما و ذبیح الله آمدیم روی کار. سال ها من بودم و همین ذبیح الله ماهری.

ب: این ها که الان کار می کنند، کارهاشونو شما دیدین؟

م: آره .

ب: کدومشونو می پسندین؟

م: والله، سید حسین بد نیست، سعدی افشار هم بد نیست. همهٔ این ها خوب اند. امّا، خُب به تقاضای وقتشون.

ب: شما شاگرد نداشتین؟

م: این ها شاگردهای خود من هستند دیگه همین سید حسین، اون اصغر قفقازی که الان خُراسونه.

ب: چه طور این ها رو تعلیم می دادید؟ چه طور یادشون میدادین؟

م: والله، این ها با من رفیق بودند. هرجا که مجلس داشتیم این ها رو با خودم می بُردم. اول می نشستند مدتی تماشا می کردن. کم کم یه چیزهایی به اون ها یادمی دادم. بعداً براشون می گفتم که مجلس این طوره، صحبت کردن این طوریه، تماشاچی این طوریه. بعد خورده خورده بردمشون تو یه تیکه های کوچکی بازی کردنتا اینکه کم کم یادگرفتن رفتن دنبال کارشون.

ب: در گذشته، مردم و جامعه نسبت به کار شما چه عکس العملی نشون می دادند؟

م: به چه سختی این پیس ها رو ما بازی می کردیم. ترسون - لرزون آقا جان. زحمت این کارو ما کشیدیم. اَلکِش رو ما زدیم، پولاشو حالا کسای دیگه مَی گیرن. نمی دونید فامیل ما چه بلاهایی سر ما می آوردند. می گفتند: این چه کاریه؟ مگه کار قحطه که رفته اید مُطرب شده اید؟ لباس های ما رو می داشتند آتیش می زدند که بازی نکنیم.

ب: در مجالس و مهمونی ها چه طور رفتار می کردید؟

م: قدیم ها، ما که وارد می شدیم می گفتند: مُطرب ها آمدند؛ حالا خوب شده؛ غیر از قدیمه. اون وقت هام کم کم این کارها آزاد شد، هرجا که ما می رفتیم مارو تشویق می کردند می گفتند: آقای مهدی مسری آمد، آقای مهدی مسری هنرمنده.

ب: نظرتون نسبت به همکارانتون چیه ؟

م: والا یه خاطره ای براتون بگم این اواخر عروسی پسر سرهنگ پروانه بود.روح انگیزروهم دعوت کرده بودن. برو برو روح انگیز بود خواننده درجه اول . خواننده ای غیرازاو به کار نبود یه حبیب باغبان بود یه محمد قصاب این ها خوانندهٔ رسمی بودند. خلاصه رفتیم به مجلس . همه سرهنگ ها گوش تاگوش نشسته ودن روی صندلی . گفتند آقای مهدی مسری تشریف آوردن، همهٔ سرهنگ ها جلوی ما بلند شدند به ما دست دادند. مارا بالا بالا نشوندن. سرهنگ پروانه رفت برای من کنیاک آورد گفتم: من اهلش نیستم. گفت: نمی شه، عروسی پسر منه، باید بخوری، گفتم: نمی شه؟ پس من مرخص می شَم. گفت: لابد جلوی من نمی خوره ببرید بگذارید توی خونه. حالا می گَن گریم خونه. ما شروع کردیم به کار کردن. حالا همهٔ سرهنگ ها با خانم هاشان، همه شیک و مرتب رو صندلی نشسته اند، ما وارد شدیم، پردهٔ اول رو کار کردیم، هنگامه ای شد. تموم این سرهنگ ها با خانم هاشان از خنده خودداری نمی تونستند بکنند. همه رو زمین ولو شده بودن «سرهنگ پروانه» آمد لب منو ماچ کرد. گفت: زنده باد مهدی مسری. گفتم لب منو ماچ کردی ببینی کنیاک را خورده ام یا نه؟ دیدی که نخورده ام. گفت: قربونت برم مجلس منو گرم کردی.

اما یکی دوتا ازبچه های ما این کنیاک رو خورده بودن. کشیدمشون کنار گفتم :این کاردرستی نیست . کار سوا ، تفریح سوا. تو کار آدم نباید به این چیزا لب بزنه . البته آقای بهروزی شما میدونین که من تمام عمرم به مشروب ، تریاک وسیگار لب نزده ام .چون از همون اول جوونی فهمیدم که اگه توی این کار بخوای اهل این کارا باشی بدبختی . چون هرشب تاصبح مجانی جلوت میذارن بعدازیه سال باید غزل خداحافظی رو بخونی . الآن من بالای هفتاد سال دارم اگربراتون یه غزل بخونم می بینین که هنوز صدام در میاد . اینوعرض کردم که بگم درهررشته ای آدم خوب هست بدم هست .

ب: چند ساله که دیگه کار نمی کنید؟

م: بیشتر از ۱۵ سال میشه .

ب: چرا بازی نمی کنین؟

م: والله همون پونزده سال پیش که رفتم چشمم رو عمل کردم، دیدم دیگه چشمم درست نمی بینه، اگر هم بخوام با عینک کار کنم نمی شه. دیدم دندون ها ریخته، موهام سفید شده، دیگه خوب نیست. البته هنوز هرجا می رم تحویلم می گیرن، اما خودم دیگه حاضر نیستم توی این سن و سال اون شعرهای ضربی رو بخونم. شعر که نبود، مِعر بود.

ب: به عنوان تماشاچی، برای تماشا به مجالس تخت حوضی می رین؟

م: آره، می رم، ولی لذت نمی برم.

ب: چرا؟

م: افسوس می خورم. می گم: ای دادِ بی داد، جوانی کجایی که یادت به خیر.

گویند که بالای سیاهی نیست رنگی پس
موی سیاه تو چرا گشته سپید

ب: روزها چه کار می کنید. وقتتونو چه طور می گذرونین؟

م: می شینم توی خونه کارهای دستی می کنم. از این کلاه ها، وتاجهای مقوایی از این چیزها درست می کنم. از تماشاخانه می آیند می بَرند. برای رفع بیکاری؛ سرم گرم می شَه.

***

از او خداحافظی کردم و رفتم، این آخرین دیدار ما بود. اما دورادور از حال و روزش توسط دوست مشترکی آگاه بودم. پیشرفت بیماری آب مُروارید باعث شد که او در آخرین سال های عمرش به کلی بینایی خود را از دست داد و سرانجام ساعت شش و سی دقیقهٔ بعد از ظهر روز نُهم فروردین ماه سال ۱۳۶۰، در سن ۷۶ سالگی، آفتاب عمر هنرمندی غروب کرد که خورشید درخشان تئاتر سنتی ایران بود.

***

پانویس ها:

۱-اگرچه تاکنون درهمه جا مهدی مسری را با«ص» نوشته اند اما بطوری که خودش گفته است «مصری» تحریف شده کلمه « مرسی» است که درزبان فرانسه به معنی تشکر است ودرفارسی آن را با «س» نوشته اند.

۲-در زمان گفت وگو، وی ۷۲ سال داشت.

۳- «طاطایی» سال ها در رادیو ایران به عنوان نوازنده ویولن و آهنگساز شهرت داشت. او از نخستین نوازندگانی بودکه هم زمان با تأسیس رادیو همکاری اش را با این نهاد آغاز کرد طاطایی همان قبل ازانقلاب درگذشت..

۴- مهدی مسری شانزده ساله بود که با افراد این گروه شب های جمعه در کاروانسرای کلاه دوزها نمایش می دادند. یکی ازاین شبهای جمعه «اصغرموش» قهر می کند.

فیلم‌سینمایی «خوک» توقیف شد ه است؟

این فیلم تنها نماینده سینمای ایران در بخش اصلی جشنواره فیلم برلین بود.

خبرگزاری ها: عرضه نشدن بلیت‌های فیلم سینمایی «خوک» به مخاطبان و تعریف نشدن هیچ سانسی برای اکران آن در سالن‌های سینما این پرسش را ایجاد می‌کند که آیا فیلم جدید مانی حقیقی توقیف شد ه است؟

به گزارش خبرآنلاین، براساس مصوبه شورای صنفی نمایش فیلم سینمایی «خوک» به کارگردانی مانی حقیقی باید از روز چهارشنبه ۱۲ اردیبهشت ماه در سرگروه پرد یس سینمایی کورورش به نمایش عمومی درمی‌آمد، اما بلیت‌های این فیلم در سینماهای تعیین شد ه برای اکران آن به فروش نمی‌رسد.

این وضعیت روز ۱۲ اردیبهشت ماه هم ادامه داشت و همچنان هیچ سالن سینمایی بلیت‌های نمایش این فیلم را عرضه نمی‌کند و امکان تهیه بلیت آن از سایت سینماتیکت نیز وجود ندارد.

همه این‌ها در شرایطی است که غلامرضا فرجی سخنگوی شورای صنفی نمایش اعلام کرد ه بود هیچ مانعی بر سر راه اکران این فیلم نیست و در تاریخ تعیین شد ه اکران خواهد شد.

در خلاصه داستان «خوک» آمد ه است: «حسن خشمگین است. او مدتی است موفق به فیلم ساختن نشد ه . ستاره‌ی محبوبش صبر ندا رد و می‌خواهد با کارگردانان دیگر همکاری کند. همسرش دیگر عاشقش نیست. دخترش بزرگ شده و دیگر مستقل است. مادرش پیر شد ه و کم‌کم حافظه خود را از دست داد ه. مزاحم جذابی او را هر جا می‌رود تعقیب می‌کند و اصرار دارد حسن او را وارد دنیای سینما کند. از همه بد تر، قاتلی در سطح شهر مشغول کشتن کارگردانان سینمای ایران است، اما حسن را ناد ید ه گرفته. حسن رنجید ه است: آیا او مهمترین فیلمساز این شهر نیست؟ پس چرا قاتل تحویلش نمی‌گیرد؟ هنگامی که نام حسن به عنوان مظنون اصلی پروند ه قتل‌ها در شبکه‌های اجتماعی مطرح می‌شود، اوضاع دیگر غیرقابل تحمل می‌شود. حالا حسن ناچار است برای اعاد ه حیثیتش نقشه‌ی هوشمندانه‌ای بکشد...»

حسن معجونی، لیلا حاتمی، لیلی رشید ی، پری ناز ایزد یار، سیامک انصاری، علی باقری، مینا جعفرزاد ه، آیناز آذرهوش ایفای نقش کرد ه‌اند و رضا یزدانی، بیوک میرزایی، سهیلا رضوی و علی مصفا نیز د ر این فیلم حضور دارند.

سایرعوامل این فیلم عبارتند از: تهیه کننده، نویسند ه و کارگردان: مانی حقیقی، سرمایه گذار : سید محمد امامی ، مدیر فیلمبرداری: محمود کلاری،طراح لباس: نگار نعمتی،طراح صحنه:امیرحسین قدسی،تدوین:میثم‌مولایی،طراحی‌وترکیب صدا:امیرحسین‌قاسمی،صدابردار:داریوش صادق پور، طراح چهره پرد ازی:مهرداد میرکیانی،جلوه های ویژه بصری: وحید قطبی‌زاده،عکاس:عباس کوثری،محصول: شرکت تصویر گستر پاسارگاد.

لازم بیادآوری است این فیلم تنها نمایند ه سینمای ایران در بخش اصلی جشنواره فیلم برلین بود.

حمله به هنرمندان قدیمی

خانم تهمینه میلانی که تاکنون بارها به دفاع از سینمای گذشته ایران پرداخته و در سینمای امروز ایران هم حرفهایی برای گفتن دارد اخیراً دست بکار جالبی زده و اهالی امروز سینمارا کمی قلقلک داده است. سینماپرس که خبرهای هنری ایران را گزارش می دهد با عصبانی شدن از این اقدام خانم میلانی نوشته است :

وقتی بازیگر معلوم الحال فیلم فارسی به خانم کارگردان فمنیست افتخار می کند!

سینماپرس: تهمینه میلانی کارگردان «ملی و راه‌های نرفته‌اش» با انتشار پستی در صفحه اینستاگرامش، نظر هنرپیشه معلوم الحال سینمای طاغوت (بهروز وثوقی) را در مورد آخرین ساخته‌اش منتشر کرد.

به گزارش سینماپرس، بهروز وثوقی درباره فیلم «ملی و راه‌های نرفته‌اش» این‌گونه نظر داد ه است:

«خانم میلانی نازنین! فیلم را د ید م باید بگم بسیار آگاهانه و دقیق یک مساله اجتماعی روز رو به تصویر کشیدین من شخصا به شما افتخار می کنم.»

وثوقی در پایان از بازی ماهور الوند در این فیلم نیز تعریف کرد ه است : «د ر ضمن از خانم جوان (ماهور الوند) بسیار خوب استفاده کردید و با راهنمایی شما بازی خوبی داشت آرزوی موفقیتهای بیشترد ر عرصه جهانی را برای شما دارم.»

تهمینه میلانی همچنین عکسی از خود در کنار بهروز وثوقی را منتشر کرد ه که به جشنواره جاروی پرند ه ترکیه در سال‌های گذشته باز می‌گرد د.

چگونه الیور استون به ایران دعوت شد؟

روابط عمومی جشنواره جهانی فیلم فجر، درباره حضور «الیور استون» در ایران توضیحاتی برای رسانه‌ها ارسال کرد.

«در پی طرح مسایلی درباره چگونگی هماهنگی‌های حضور الیور استون نویسند ه و کارگردان آمریکایی د ر سی و ششمین جشنواره جهانی فیلم فجر بدین وسیله اعلام می‌شود که مباحث مطرح شده در این‌باره صحت ندارد.

آقای امیر اسفندیاری معاون بین الملل جشنواره جهانی فیلم فجر در سفر به جشنواره بوسان د یدا ر حضوری با الیور استون داشته و پیشنهاد حضور وی د ر ایران به عنوان یکی از مهمانان ویژه جشنواره جهانی فیلم فجر را مطرح کرده است.

در آن دیدار و گفتگو، ایمیل آژانس الیور استون در اختیار امیر اسفندیاری قرار گرفت و از همان زمان مکاتبات رسمی با آژانس مربوطه آغاز و سپس بر اساس توافقات اولیه، د عوتنامه رسمی و برنامه حضور در ایران ارسال شد.

از آنجا که در برخی مطالب غیررسمی از یک فیلمساز محترم ایرانی به عنوان

خبرهای هنری

هماهنگ کننده حضور استون در ایران نام برده شده است، لازم به توضیح است

که آقای بهمن قبادی نیز در جشنواره پوسان به عنوان داور حضور داشته ولی ارتباطی با دعوت رسمی جشنواره از استون نداشته است.

تاکید می شود طرح موضوع دعوت از استون در جشنواره پوسان به شکل حضوری و از طریق نماینده جشنواره یعنی امیر اسفندیاری اتفاق افتاده است

دوقطعه بی کلام برای تیم ملی

شهرداد روحانی رهبر ارکستر سمفونیک تهران ۲ قطعه بی کلام را برای مجموعه سرود های تیم ملی فوتبال ایران در جام جهانی ۲۰۱۸ روسیه می‌سازد. در مجموعه سرود های تیم ملی، این ۲ قطعه بی کلام با نام‌های «سرود قهرمانان» و «سرود جام جهانی» جانشین قطعه ای شده که پیش از این بنا بود علیرضا قربانی آن را اجرا کند.

بر اساس توافق فدراسیون فوتبال و بنیاد رودکی به عنوان متولی ساخت سرودهای تیم ملی، قطعه‌ای با شعری از ساعد باقری و صدای علیرضا قربانی در حال آماده سازی بود که در ادامه ساخت این قطعه، قربانی انصراف خود را از همراهی در این رویداد موسیقیایی اعلام کرد.

روابط عمومی بنیاد رودکی با سپاس دوباره از قربانی و قدرد انی ویژه از ساعد باقری، اعلام کرد: «با توجه به اینکه شعر و قطعه فوق بر اساس سبک موسیقیایی و اجرایی علیرضا قربانی تنظیم شد ه بود، با احترام به شخصیت هنری ایشان از جایگزینی خوانند ه ی دیگر خودداری کرده و این ۲ قطعه به صورت بی کلام جایگزین آن شد. »

شهدادروحانی از موسیقیدانان معروف جهانی است . او از۵ سالگی آموزش ویلن را زیر نظر پدرش آغازکرد و بعد تحت تعلیم استادی سوئیسی به نام بازیل آموزش ویلن را دنبال کرد.

برد پیت درنقش هواشناس

: «برد پیت» دوباره در نقش یک هواشناس افسرده در یک شوی شبانه حضوری کوتاه داشت تا درباره تغییرات اقلیمی هشدار بدهد.

به گزارش هالیوود ریپورتر، برد پیت یک بار دیگر در نقش یک هواشناس افسرده در برنامه شوی شبانه جیم جفریز ظاهر شد.

وی پیشتر در تابستان گذشته یک بار در این نقش جلوی دوربین رفته بود که با استقبال زیاد ی هم روبه‌رو شده بود. وی این بار قسمت کوتاهش در برنامه را با یک جوک آغاز کرد که در حقیقت بینشی تیره از حقایق تغییرات اقلیمی را مطرح می کرد.

برد پیت گفت: مدتی پیش داشتم با لبران جیمز (ستاره بسکتبال) وقت می‌گذراند م و او گفت اون پایین هوا چطوره؟ چون قدش خیلی بلند بود. من هم گفتم مثل همون بالا؛ با سرعتی تغییر می‌کنه که تا به حال در تاریخ بشر دیده نشده بود. میراث تو بی‌فایده است. وابستگان و خاطرات‌مان همگی خواهند سوخت.

بعد از اینکه میزبان برنامه دوباره از دست مسئول هواشناسی‌اش کلافه شد و از او خواست واقعا هوا را پیش‌بینی کند، شخصیت هواشناس پیت گفت: «در غرب، جنوب و شرق آفتاب داریم و اینجا در شمال هم یخ‌ها دارند آب می‌شوند. من هم خیلی خیلی خیلی خیلی ترسیده‌ام. »

پیت در حضور قبلی‌اش در این برنامه درباره درجه د ی‌اکسید کربن در اتمسفر صحبت کرده بود و جفریز او را به خاطر «دیوانه بود ن» اخراج کرده بود.

جفریز قبلا توضیح داده بود که چطور پیت در برنامه‌اش حضور پیدا کرد و گفت این ستاره سینما یک بار به او زنگ زده و گفته طرفدار استندآپ‌های اوست و می‌خواهد در برنامه‌اش باشد. به این ترتیب جفریز هم از او پرسیده «می‌خواهی هواشناسم باشی؟ » علاوه بر این، جفریز می‌گوید پیت کت قهوه‌ای هواشناسی‌اش را به خانه می‌برد و بعضی مواقع تمرین می‌کند.

با وجود اینکه حضور پیت در این برنامه خاص است، این نخستین باری نیست که یک ستاره نقش یک هواشناس محلی را بازی کرده است: دیوید لینچ کارگردان در اواسط دهه ۲۰۰۰ چند ویدیو گزارش آب و هوا ضبط و آنها را آنلاین منتشر کرد که در آنها توصیف‌هایی خاص از آب و هوای کالیفرنیا می‌داد و البته نمی‌توان فیلم ۲۰۰۵ گور وربینسکی با عنوان «هواشناس» با بازی نیکلاس کیج را فراموش کرد که وی در آن در نقش یک گزارشگر تلویزیونی محلی ایفای نقش کرد که بحران دوران میانسالی را تجربه می‌کرد.

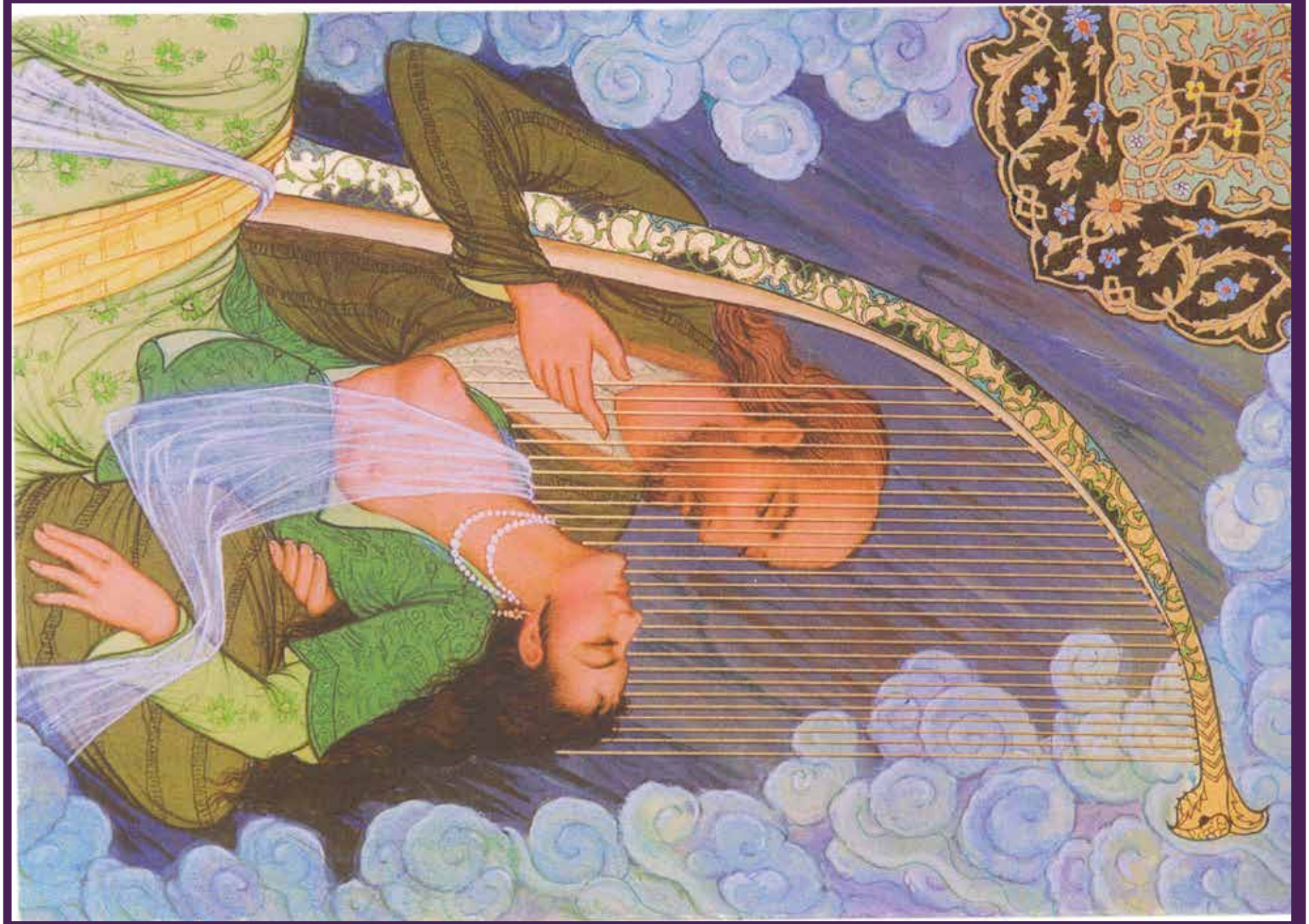

رودکی : کار استاد محمد علی دولتشاهی